

MANCHESTER
1824

The University of Manchester

[روصم نارەت, Tihrān Musavvar. (۱۶)., Tihran Musavvar (16)]

Source: *University of Manchester*

Contributed by: روصم نارەت تاراشتنا

Stable URL: <https://www.jstor.org/stable/community.28166692>

Rights Notes: Rights Holder - Image: The University of Manchester Library

JSTOR is a not-for-profit service that helps scholars, researchers, and students discover, use, and build upon a wide range of content in a trusted digital archive. We use information technology and tools to increase productivity and facilitate new forms of scholarship. For more information about JSTOR, please contact support@jstor.org.

This item is being shared by an institution as part of a Community Collection.

For terms of use, please refer to our Terms & Conditions at <https://about.jstor.org/terms/#whats-in-jstor>



University of Manchester is collaborating with JSTOR to digitize, preserve and extend access to
University of Manchester

JSTOR

تجدید از محو

جمعه ۲۱ اردیبهشت ۱۳۵۸ - شماره ۱۶ - سال سی و هفت



آخرین شعار روز:

هر کی که رأی نداده
حق نفس نداره!

انزجار ملت از ترور و تجلیل ملت از استاد شهید مطهری





تلفن خوانندگان

این ستون تازه‌ایست. به قصد انعکاس پاره‌یی از تلفن‌هایی که به ما می‌شود. نه همه آنها. و نه فقط آنچه خوانندگان می‌گویند، بلکه آنچه ما جواب می‌دهیم هم. به امید خدا

یادآوری

برای رعایت عدالت - که سخت به آن پای‌بندیم - و جلوگیری از این سوءتفاهم که تریبون این مجله در اختیار نظرات خاصی قرار دارد. که ندارد. و همینطور به احترام کسانی که «تلفن» در اختیار و در دسترسشان برای ابراز عقیده و نظرشان نیست، از همه تلفن‌هایی که پیرامون عکس آقای قطب‌زاده در شماره پیش تهران‌مصور، به ما شد؛ فاکتور می‌گیریم و فعلا از درج آنها صرف‌نظر می‌کنیم. شاید به این وسیله توانسته باشیم بفهمانیم که آدمیزاد از وسایل عمومی - که در حقیقت بیت‌المال است - و در اختیارش قرار دارد، نباید فقط برای تبلیغ و توضیح نظرات خود و یا گروهی که به آن وابسته است، استفاده کند.

- آقا مواظب خودتان باشید، من میدانم که در اجتماعی برایتان خطونشان می‌کشیدند.

- چطور؟

- خوب، نمی‌توانم بیش از این بگویم، قرار است پنهانی باشد.

- پس خود شما هم...

- نه. نه. اشتباه نکنید من با آنها هم‌عقیده نیستم، آنها حرف حساب سرشان نمی‌شود.

- شما که حرف حساب سرتان می‌شود، چرا آنجا بودید.

- ببخشید ممکن است من نظر خودم را درباره موزیک بگویم. بله.

- خواهش می‌کنم بنویسید، اگر آدمها آزاد باشند که خود انتخاب کنند، وقتی به این نتیجه رسیدند که صدای زن نباید، شنید. نشنوند. اگر فکر کردند اشکالی ندارد، بشنوند. چه عیبی دارد؟

- هیچ. راه درست همین است.

- خوب، چرا پس دائم باید به‌زور بما تحمیل شود که: این را بشنو. آن را نشنو. این را ببین. آن را نبین. زمان طاغوت هم چنین وضعی بود. به‌زور بایستی سخنرانی این و آن را می‌شنیدیم و می‌دیدیم. حالا باید به‌زور صدای خانمها را نشنویم.

- آقا. من یک کارگر بیکارم، ولی معتقد نیستم که باید از مساله بیکاری موضوعی ساخت برای تضعیف دولت.

- بسیار خوب،

- اما این را هم بگویم که من تا دوسه روز پیش کار داشته‌ام و حالا هم قادرم چند سالی با پول «بازخرید» سوابقم زندگی کنم، اگر پول تمام شود ناگزیر تقاضای کار خواهم کرد.

- تا آنوقت انشالله اوضاع درست میشود.

- آقا. من برادر یک ساواکیم.

- خدا از برادری کمتان نکند!

- شوخی نکنید، می‌خواستم بپرسم چطور حقوق برادرم و حتی می‌دانم، حقوق آنها که تیرباران شدند هم پرداخت شد، ولی حقوق ما نه. مگر شما چکاره بوده‌اید. نکند در سیا کار می‌کرده‌اید؟

- نه جانم. من کارمند شرکت ساختمانی... بودم در چابهار کار می‌کردم، اگر برادرم کمک نکرده بود. بی‌پول و گرسنه مانده بودم.

- خدا ایشان را از برادری کم نکند.

- آقا این شاه دیوانه شده است.

- چطور مگه؟

- آخه. مصاحبه کرده و گفته به ایران برمی‌گردم، بر فرضی گذاشتند و ژنرال هويزر که شنیده‌ایم در تهران است راه را هموار کرد که ایشان برگردند. باز مگر او دیوانه است که در این اوضاع بیاید. تازه بیاید چکار کند؟

- والله از خودشان پرسید، لابد آب و هوای باهاما به ایشان نمی‌سازد.

- آقا ترا بخدا این خاطرات معشوق اشرف را بس کنید.

- چشم. از همین هفته قطع کردیم.

- بله، به‌ما چه مربوط است که آن خانم و زن برادرشان چکارها می‌کردند، ما باید فکر بدبختی خودمان باشیم.

- آقا من طرفدار شاپور بختیارم، چکار کنم؟

- هیچی به‌ما تلفن نکنید، ما به اندازه کافی در دسر داریم.

- آقا. رفته بودم آموزش و پرورش برای کاری. مدیر کلی که ۲۵ نفر ارباب رجوع توی اتاقش و پشت در اتاق صف کشیده بودند، ناگهان دستور داد سجاده آوردند و وسط اتاق ایستاد به‌نماز. آنهم نماز جعفر طیار. طولانی و مردم در انتظار...

- خوب، چه عیبی، مختصر تظاهرات مدروز فرموده‌اند.

- بله، اما مرد محترمی از میان جمع توضیح داد که زمین دولت آنهم در وقت ملت ندارد.

- والله ما نمی‌دانیم. به‌پیش‌نماز یا رئیس کمیته محل تلفن کنید.

- آقا. من باید به کجا شکایت ببرم.

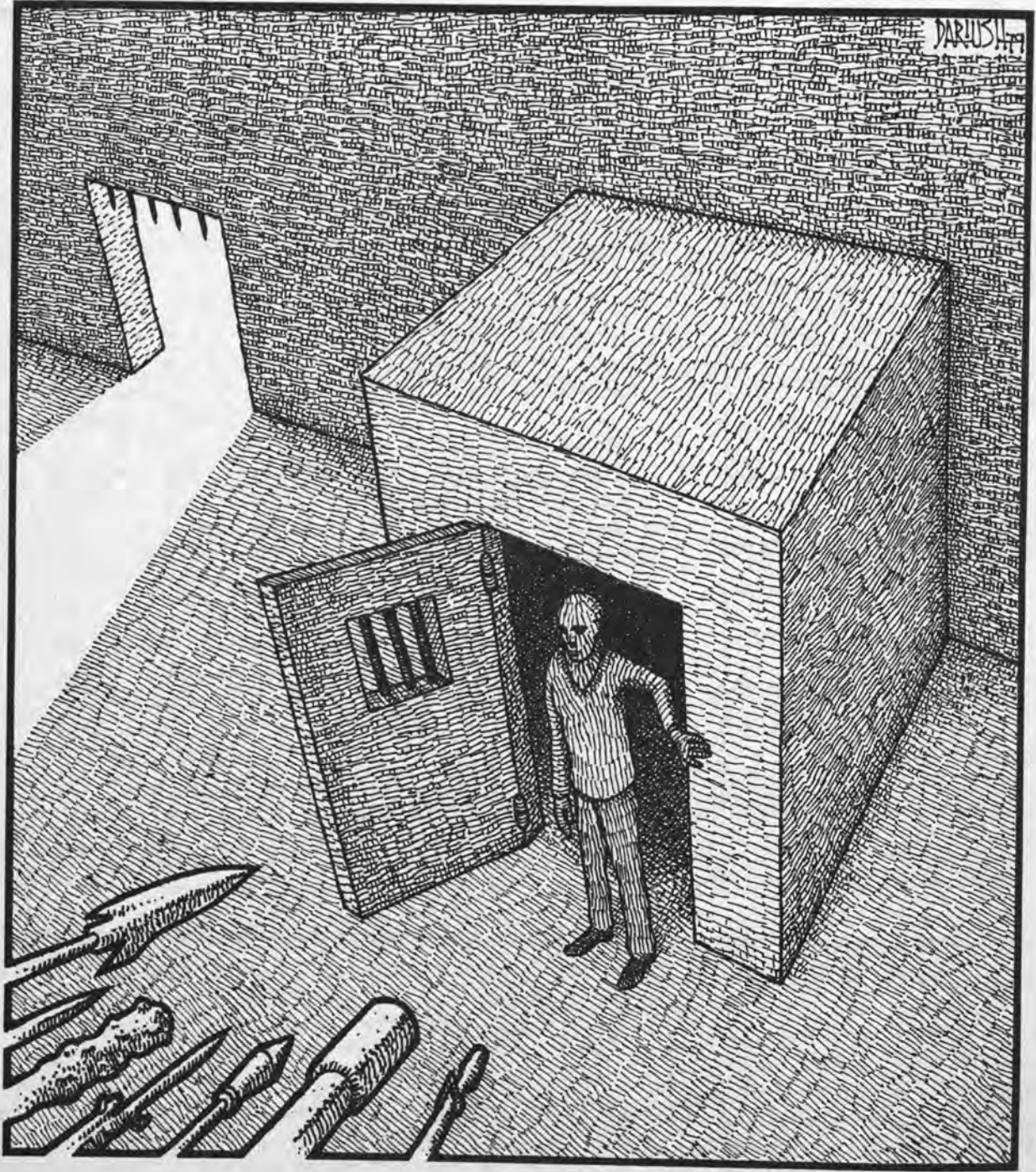
- از دست کی؟

- از دست شما.

- از دست ما. چرا؟

- برای این که اصلا موضعتان معلوم نیست، در یک صفحه می‌نویسید «شکست دولت بازرگان، تسلط فاشیسم را در پی دارند» در جای دیگر از او انتقاد می‌کنید که چرا استعفا نمی‌دهد. تکلیف ما را معلوم کنید.

- تکلیف شما و آقای بازرگان را باهم ملت و آینده روشن می‌کند.



داریوش

ضاحب امتیاز و مدیر مسئول: عبدالله والا
 هفته نامه مستقل سیاسی
 و اجتماعی
 شماره مسلسل ۱۶۲۲
 نشانی: خیابان خردمند جنوبی-
 کوچه نقوی شماره ۲۱
 تلفن هیأت تحریریه ۸۲۳۳۳۸

سر دبیر: مسعود بهنود
 معاون تحریری: سیروس علی نژاد
 معاون فنی: حسن نکویی
 دبیر صفحات جهان: شهلا شریعتمداری
 دبیر عکس: کاوه گلستان
 عکسها از: محمد صیاد
 مدیر داخلی: فتح الله والا
 حروفچینی: محمد شریف
 آگهی ها: صالحی
 شهرستانها: خانلر حشمت
 آگهی ها ۳۱۱۵۱۵
 ۳۱۳۸۳۸-۳۱۳۸۳۹
 نشانی: خیابان لاله زار، گراند هتل
 چاپ شرکت افست (سهامی عام)
 تلفن: ۳۵۲۶۹۹-۳۵۲۶۱۶-۳۵۲۰۵۹

کلام نخست

کلام نخست هربار نباید گلایه‌یی باشد و سخن از درد. این بار قصد آن دارم تا سخنگوی کارکنان تحریری «تهران‌مصور» باشم در پایان هفته‌یی پر جنجال که دقیقه‌یی از فشار تنفسها و مراجعت فارغ نبودیم. گفتگو گاه دلچسب است و منطقی، گاه نیست.

باری، اینها نشانه‌های آزادی است. حتی آن کسی که از آزادی خود بهره می‌گیرد تا آزادی مرا تهدید کند، منادی آزادی است - گیرم به علت آن که سالها در اختناق و سانسور و در زندان بزرگی به وسعت کشورمان زیسته، هوز نحوه استفاده از این آزادی را نمی‌داند -

باری، آزادی ما، که هیچ کوششی از جانب دولت، تاکنون، برای محدود کردن آن و یا سلب آن نشده است، موهبتی است که روز و شب شکر گزار آیم. و از عهده شکر و ثنای آن بر نمی‌آیم. تنها می‌دانیم این آزادی ارمغان آن انقلاب است که مردم ایران را به خیابانها ریخت. ما آزادی خود را از ملت داریم، و برای ملت.

در پناه این آزادی، روزهای خوشی می‌گذرد. بی‌دغدغه تلفن‌های «احسنی» از ساواک تا فرمان دهد، ببرد یا بیاورد. یا تدین، صوری، آراین‌پور و... از وزارت اطلاعات و یا هر نه‌نه قمری که دمش به جانی بسته بود. آزادی ما، اینک سوژه جلسات مدام این و آن نیست که چگونه محدودش کنند.

در پناه این آزادی می‌نویسیم. ممکن است کج برویم. خطا کنیم. اما تردید نداریم و تردید نداشته باشیم که به حساسیت زمانی کار خود واقفیم و وظیفه خود را می‌دانیم. در روزهای سخت این روزنامه‌نگاران بوده‌اند، که همواره هدف قرار گرفته‌اند. هدف توطئه‌ها. این توطئه‌ها اینک آنقدر نیز تا مانع از ابراز لذتی شویم که از آزادی خود می‌بریم. آن تهدیدها و آزارها که گاه در «کلام نخست» می‌نشیند آنقدر پراهمیت نیست که از راه بازمان دارد.

این را برای اطلاع و در جواب آنها نوشتم که گاه تصور می‌کنند کوششهایی آنچنانی می‌ترساندمان و از یادمان می‌برد که آزادی به چه قیمتی به دست آمد و یا وظیفه‌مان را فراموش می‌کنیم، نه!

سر دبیر

قطع پاورقی

در هفته‌های گذشته، همواره با
 اعتراض خوانندگان درباره مطالب مربوط
 به معشوق اشرف و مامور ساواک روبرو بوده‌ایم.
 آنها می‌گویند مطالبی مانند «من معشوق
 اشرف بودم» و «من مامور ساواک بودم» در
 سطح کار شما و مجله شما نیست. به همین
 جهت از این هفته پاورقی‌های اشرف و ساواک
 را قطع می‌کنیم و در آینده نیز مطالبی
 نظیر آنها نخواهیم داشت.

۲۴
۲۸
۳۲
۳۶
۴۰
۴۲
۴۴
۴۷
۴۸

اعتراض ادکارفور به اعدام...
 مصاحبه با بابک زهرانی
 مصاحبه با دکتر خلیقی
 خمرها به خانه باز می‌گردند
 خاطرات زندان
 سرنوشت ذوب آهن
 نگاهی به مطبوعات
 پراکنده‌ها
 گوئی طالبوف برای...

۳
۵
۶
۸
۱۰
۱۲
۱۵
۲۰
۲۲

فهرست

کاریکاتور رادپور
 زیر ذره بین
 یادداشت‌های کوچک انقلاب
 صفحات ایران
 عکس جنجالی قطب‌زاده
 افسانه دکتر یزدی
 آلبوم
 مقاله مسعود بهنود
 مقاله حسین مهری

□ خبر رفتن قطب‌زاده برای خواستگاری به قم صحت دارد و از جانب یکی از منابع نزدیک تأیید شد. آقای صادق‌خان قصد آن داشت که فرزند بزرگ سید مصطفی خمینی (فرزند بزرگ امام را که دو سال پیش در نجف درگذشت) خواستگاری کند که از سوی افراد خانواده، از جمله آقای حاج حسن اعرابی داماد اول امام به ایشان جواب سخت نزدیک به توهنی داده میشود و او راهی تهران می‌گردد.

از سید مصطفی سه فرزند مانده است که اولی و آخری آنها دختر هستند و وسطی آقا حسین، نوه پسر امام که هفته پیش با انتقاد از رادیو تلویزیون و قطب‌زاده آزاد منشی و شباهتش را به پدرش نشان داده که همه می‌گویند آزاده بود و از آزادی‌گویی او داستانها دارند.

□ ایرج اسکندری فرزند عباس اسکندری بنیانگذار حزب سوسیالیسم در ایران و از برجسته‌ترین نامها در حرکت‌های خلقی چپ بی‌سروصدا به تهران آمده است.

اسکندری، در رژیم شاه محکوم به اعدام بود و ۲۵ سال دور از وطن می‌زیست، مبارزات او در ایران مشهور است.

دستور عمل به بانکها

□ براساس دستور عملی که به امضای افجه‌یی مسئول امور مالی نخست‌وزیری به بانک‌ها صادر شده است، تمام شعبات همه‌ی بانکهای کشور مجبور شده‌اند لیست تمام کسانی را که در حساب سپرده خود بالاتر از ۴۰۰ هزار تومان دارند و یا معادل این رقم اوراق قرضه خریداری کرده‌اند، در اختیار نخست‌وزیری قرار دهد.

گفته میشود بعضی از بانکها با نخست‌وزیری تماس گرفته، این کار را غیر ممکن دانسته‌اند، هم به علت کثرت تعداد افرادی که شامل این دستور عمل می‌شوند و هم به جهت آن که براساس عرف جهانی بانکداری اسرار مشتری را جز با اجازه دادستان قانونی در اختیار دیگری قرار نمی‌توان داد.



خبر مهم!

حمله به خانه امام

در همانجا پس از يك محاکمه کوتاه، چون گناهی آشکار بود تیرباران شد!

چند روز بعد از آن حادثه - روزی که ناگهان در قم و تهران این خبر پیچیده برادرزاده سرگرد اشراقی که در منزل داماد امام هم رفت‌وآمد دارد، در کوچه و در برابر درخانه امام که برای بیرون آمدن ایشان باز می‌شد، يك سه‌راهی انداختند که منفجر شد - «سه‌راهی» از وسایل اتصال يك لوله به لوله دیگر است که از ماههای پیش در قم با مسدود کردن يك سر آن و پر کردن آن از مواد منفجره و میخ، آنرا بصورت يك ماده منفجره درآورده و با پرتاب آن به محل مطلوب تقریباً شبیه نارنجک عمل می‌کند -

پس از این ماجرا چیزی که معلوم نیست، اینست که آیا نوجوان ضارب دستگیر شده و آیا تحقیقات ادامه یافته‌اند. ولی بهر حال واقعیتی که وجود دارد اینست که در عرض یکی دودقیقه خبر به جهت اهمیتی راهی سراسر ایران شد و مردم را در نگرانی فرو برد.

هفته گذشته ناگهان خبری تمام قم را دربر گرفت و از طریق تلفن راهی تهران شد و نگرانی‌ها را اوج داد، حتی این نگرانی به احزاب گونه‌گون رسید و در پرگشت خود به قم تبدیل به جریان نگران‌کننده تلفن‌ها و پیامها شد. خبر این بود: به امام خمینی سوء قصد شده است! طبیعی است در برابر چنین خبری، نگرانی‌ها پیداست ابعادی حیرت‌انگیز می‌گیرد. ولی فوراً آنچه‌ان که معمول است عده‌یی به «هیس... هیس» پرداختند و مانع از آن شدند تا واقعیت آشکار شود.

چند هفته پیش پاسداران غیور انقلاب توانستند با هشیاری سرگرد اشراقی از بستگان آقای اشراقی داماد امام خمینی را از منزل یکی از نزدیکان آقای اشراقی در قم پیدا کنند که در آنجا پنهان شده بود، چرا که می‌دانست به علت حضور در کشتارها و بقیه کارها در یکی از دادگاههای انقلاب آذربایجان جوخه اعدام در انتظار اوست. وقتی سرگرد اشراقی را از قم بیرون کشیدند، او را پاسداران به اردبیل بردند و

دو حادثه مهم هفته

ترور استاد مطهری و تلاش جلود در تهران

کدام جناح‌ها از نزدیکی لیبی و ایران جلوگیری می‌کنند.



ترور حجت‌الاسلام مرتضی مطهری که از متفکران و صاحبان اندیشه بود و از فلاسفه‌ی اسلامی، بزرگترین حادثه هفته بود. نه از آن‌رو که چند روز رادیو تلویزیون خبری جزان را پخش نکرد. بلکه از آن‌رو که آقای مطهری از اعضای شورای انقلاب و از عزیزترین شاگردان امام خمینی و از نزدیکان ایشان بود، جز آن که در سالهای اخیر مدام با تشریح اصول دین اسلام و تبیح مردم به مبارزه، نقشی اساسی در انقلاب داشت، پس از بازگشت امام خمینی به تهران مدام با ایشان بود. مشهور است که مطهری وهاشمی رفسنجانی از شاگردان خلف امام بوده‌اند.

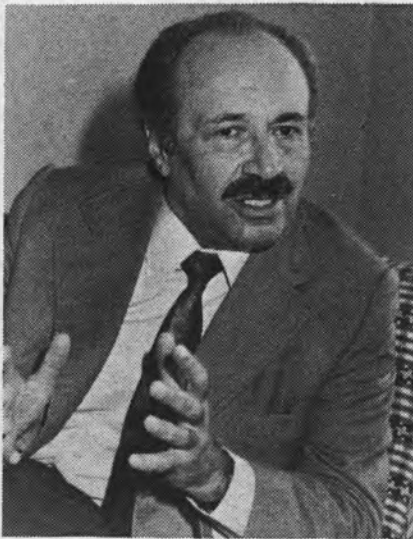
درب‌ی ترور حجت‌الاسلام مرتضی مطهری که چهارشنبه شب حدود ساعت ۴۳ و هنگام خروج ایشان از منزل دکتر سبحانی در فخرآباد اتفاق افتاد، گفته شد که عاملین ترور اعضای گروه فرقان هستند که پیش از این به ترور سرلشکر قره‌نی اعتراف کرده

بودند، چند شب بعد رادیولندن گفت یکی از اعضای گروه فرقان با این رادیو تماس گرفته و اعلام داشته که نفرات بعدی لیست ترور قطب‌زاده، یزدی، امیرانتظام وهادی‌اند. که البته گفته میشود که این روایت درست نیست و قطب‌زاده و یزدی به دلایل بسیار، از جمله دلیلی که قره‌نی هنگام مرگ به همسرش و پزشکان بیمارستان گفته است، نمی‌توانند در این فهرست قرار داشته باشند. باری، سراسر ایران با مرگ مطهری در زیر پوشش عزا رفت، و سیاه پوشید. سیاهپوش و نگران دومین ترور سیاسی پس از انقلاب، گروه‌های فشار براه افتادند، در تشییع جنازه مطهری شکوه همبستگی مردم به انقلاب اسلامی متجلی بود. در عین حال بسیاری از تدریسان فرصت یافتند تا نمایشی دهند، در جلو دانشگاه با شعار «هر کی که رای نداده / حق نفس نداره»، در مقابل کتابفروشی‌ها و هر جا که احتمال حضور

کوچدترین مخالفی می‌رفت. اما این فقط زاویه کوچکی از موج اقیانوسی بود که سراسر کشور را در بر گرفت و حتی در خارج از ایران نیز واکنش‌هایی برانگیخت. تلگرامهای تبریک، ابراز انزجار از این ترورها از جانب محافل ترقیخواه عرب و فلسطینی به تهران سرازیر شد. در ختم شهید مطهری که در مدرسه فیضیه قم و در حضور امام خمینی برگزار شد. جلود نخست‌وزیر لیبی هم شرکت داشت و در مراسم دیگری او تظقی کرد و قتل‌های سیاسی امام موسی‌صدر و مطهری را از یک ریشه دانست.

در آئین بزرگداشت مطهری، هاشمی رفسنجانی یار او و شاگرد دیگر امام در نطق تند و مپیجی به شدت به چپ‌ها تاخت و تجلیل مردم از مطهری را نشانه‌ئی از همبستگی انقلابی مردم خواند. تاثر امام خمینی از این حادثه در سخنان ایشان متجلی گشت آنجا که امام گفت:

قذافی در انتظار سفر به ایران



فعالیت‌های ساواک است. خط قرمز ارتباط بین «فرقان» و ساواک پیدا شده است. ما این خبرها را از یک منبع دقیق بدست آورده‌ایم، اما نمی‌خواهیم آن را معرفی کنیم. دبیرکل حزب توده ایران گفت: به عقیده ما تنها نیروهای ارتجاعی از اینگونه ترورهایسود می‌برند. اطلاع داریم که سازمان‌های جاسوسی نیروهای ارتجاعی فوق‌العاده فعالند. ما قبلاً هم در این مورد اطلاعی داده‌ایم که ۱۳۵ نفر متخصص ایجاد آشوب از طرف «سیا» به ایران آمده‌اند و با گروه‌هایی از ساواک، سازمانی مخفی تشکیل داده‌اند و مشغول فعالیت علیه حکومت و ملت هستند.

این قسمتی از مصاحبه‌ای بود که تهران‌مصور با دبیرکل حزب توده داشته است. متن کامل این مصاحبه در شماره آینده درج خواهد شد.

که ایران را در صف برابر اسرائیل ببیند و به‌عنوان یک عضو فعال علیه منافع امریکا در اسرائیل و مصر.

خط قرمز ارتباط «فرقان» و ساواک

نورالدین کیانوری، دبیرکل حزب توده ایران، در گفت‌وگویی با خبرنگاران تهران‌مصور، فاش کرد که خط قرمزی سازمان «فرقان» مسئول ترور سرلشکرفرنی و آیت‌الله مرتضی مطهری را به ساواک مربوط می‌کند.

او در این باره گفت: ما اطلاعات موثقی داریم که نمی‌توانیم منبع آنها را فاش کنیم. این سازمان (یعنی فرقان) پیش از انقلاب برای ترور رهبران سیاسی مخالف رژیم شاه بوجود آمده بود اما آن برنامه شکست خورد و ترورهای کنونی ادامه

از مردن نترسید و نمی‌ترسیم. اینها باید بترسند که مردن را از بین رفتن می‌دانند. هلاک و فنا می‌دانند. چرا مسلمین از موت بترسند، چرا علما از موت بترسند. تا این مکتب باقی است این نهضت باقی است تا این ریشه‌های گندیده هم زیر خاک برود.

جلود در تهران

حادثه دیگر هفته حضور جلود در ایران بود که مدت اقامتش به یک هفته می‌رسد و گفته می‌شد با اسناد و مدارک مشغول قانع کردن حکومت و رهبران ایران به بی‌کناهی دولت لیبی در ماجرای ناپدیدشدن امام موسی‌صدر است. او اگر به این کار موفق شود خواهد توانست راه را بر سفر قذافی رهبر لیبی به تهران بکشد.

اما از دوسو نشانه‌هایی از این می‌رسد که این تلاشها به‌جائی نرسیده است. یکی رادیوتلوویزیون که تا کنون فیلمی از جلود در تهران پخش نکرده و آنرا بی‌اهمیت جلوه می‌دهد، یکی وزارت خارجه که در خبری پیرامون ملاقات رئیس جبهه امل در لبنان با دکتر یزدی گفته شد که ایران روابط سیاسی با لیبی برقرار نکرده است. گفته میشود از سوی جناح تندرو حکومت ایران برای جبهه‌گیری در برابر لیبی که احیاناً می‌تواند ایران را به‌جبهه کشورهای تندرو عرب پیوند دهد، تلاش می‌شود و کوششهای جلود مدام خنثی می‌گردد.

رادیوتلوویزیون نه‌تنها سفر جلود را انعکاس نمی‌دهد، بلکه جوابهای خواهر امام موسی‌صدر را منعکس می‌کند و هم کسانی که معتقدند لیبی در این کار دست داشته است. از جمله خبرهایی از رم را مبنی بر این که امام موسی از لیبی به‌ایتالیا رفته است. به‌رحال اگر تلاشهای جلود، علیرغم بعضی جناحها به‌نتیجه برسد، باید گفت که خبری تاسف‌آور به‌ویژه برای امریکاست

چند تا باید ذکر شود.

۱- آقای دکتر م. که در عکس فوق وجود دارند و خود جزء حاضران در آن محفل بوده‌اند ضمن تأیید عکس و این که به دعوت آقای قطب‌زاده در آن مراسم حضور داشته‌اند، به یاد آوردند که ایشان در آن روز دوربینی هم در دست داشتند و عکس می‌گرفتند. و ایشان خاطرنشان کردند که در صورت تکذیب آن خبر و عکس، حاضرند مدارک و اسناد دیگری درباره آقای قطب‌زاده و یکی از دوستانشان که با ایشان به تهران آمده‌اند ارائه دهند.

۲- آقای ح. الف (حضوری) توضیح دادند که مصاحبه مطبوعاتی آقایان قطب‌زاده و چمران و یکی از معاونان وزارتخانه‌های فعلی را به یاد می‌آورند، دو سال پیش در بیروت، که در آن مطالب خواندنی و جالبی - با توجه به موضوع امروزشان - اظهار داشته‌اند درباره... بماند برای فرصت‌های دیگر.

۳- خانم م. ن. که برادرشان در آن عکس بود که اینک در امریکا پزشک برجسته‌یی شده‌اند، اعلام آمادگی کردند که در صورت تکذیب عکس توسط آقای قطب‌زاده، مدارک تازه‌یی ارائه دهند.

۴- برادر عزیز موسوی گرمارودی مدیرعامل انتشارات انقلاب اسلامی (چاپخانه افست که تهران مصور در آنجا چاپ می‌شود، از توابع این شرکت است و زیر نظر ایشان) تلفنی از ناراحتی و نگرانی کارگران چاپخانه افست از چاپ این قبیل مطالب در مجله، سخن گفتند. مطلبی درخور تأمل است به ویژه که «تهران مصور» مدیون فعالیت‌ها و کوششهای شبانه‌روزی عزیزان کارگر چاپخانه افست است و شاید از همین رو مطالب دیگری درباره آن جلسه و آن عکس عنوان نشد، تا ناراحتی‌هایی برای این همکاران که نقش اساسی در انتشار این مجله دارند، فراهم نیامده باشد.

۵- برادر بزرگوار دکتر ممکن معاون وزارت اطلاعات (یعنی همان جانی که پیش از انقلاب و پیروزی ملت ذر بیرون راندن دیو و به دست آوردن آزادی عامل اصلی اعمال سانسور و اختناق در مطبوعات بود) و در علاقه‌شان به آزادی مطبوعات تردیدی نداریم و دلایل و نشانه‌ها در اعتقاداتشان به این اصل وجود دارد، تلفنی اعتراض و گله نسبت به چاپ این عکس داشتند و اظهار می‌کردند که بهتر بود پیش از چاپ وزارت اطلاعات را از وجود آن مطلع می‌کردیم و تأکید داشتند که با توجه به



صدها تلفن به دفتر تهران مصور: تأیید و تهدید

جنجال چاپ عکس قطب‌زاده و شاه

تأسف‌انگیزترین خبرها درگیری کارگران در روز جمعه بود که به چاقوکشی انجامید

در میان تلفن‌ها، تنها تلفنی که نشد تکذیب آن بود و یا توضیح که این عکس آقای قطب‌زاده نیست، چه از جانب خودشان، چه دوستانشان، چه دوستدارانشان. و با وجود دعوتی هم که در زیر عکس هفته پیش به عمل آورده بودیم، جوابی نرسید و تا این لحظه نیز.

- البته شنیده‌ایم که بجای هر جوابی، مقدار معتابیهی پرونده‌سازی برای کارکنان مجله، بویژه سردبیر در راه است که انشاءالله در روزهای آینده خواهد رسید، یا تا زمانی که این شماره به‌دستمان برسد، بنظرتان رسیده - در میان صدها - و بی-اغراق صدها - تلفنی که شد و چند ملاقات حضوری که با مراجعه‌کنندگان رخ داد،

هفته پیش به دنبال چاپ عکس آقای صادق قطب‌زاده، سرپرست موقت سازمان رادیو تلویزیون ایران که در سال ۱۳۴۰ در حضور شاه مخلوع، در هتل والدروف آستوریا برداشته شده بود، به فاصله چند ساعت جنجال عجیبی همه‌جا را فراگرفت. تلفن‌ها آغاز شد و مدام زنگ می‌زد. یا تهدید و یا تشویق. یا تأیید این که مطبوعات وظیفه افشاکاری دارند و این راه درست است که می‌روید. یا توضیح این که: این افعال ضدانقلاب است، اگر مدارک و اسنادی هم وجود دارد، باید برای رهبر انقلاب و یا رئیس دولت بفرستید. یا تهدیدهای جدی که آتش می‌زنیم... می‌سوزانیم، ویران می‌کنیم و....

سن آقای قطب‌زاده (۴۵ سال) این عکس نمی‌تواند تصویر آقای قطب‌زاده باشد.

۶- خبر رسید بدون آن که به جزئیات و دقایق آن دست یابیم - دانشمند عزیز آقای بنی‌صدر در سخنرانی خود در تبریز با اشاره به این عکس فرموده‌اند که مونتاز بوده و عکس واقعی نبوده است که نشانی عکاسی و شماره عکس قید می‌شود تا امکان تحقیق درباره آن برای ایشان و دیگران فراهم شود، ضمن آن که اگر مایل بودند توضیحات بیشتری نیز برایشان خواهیم داد.

۷- با تأسف... تأسف (وهزاران بار تأسف) با خبر شدیم روز جمعه در محل کاتر شهر و یا پارک شهر، در اجتماع گروهی از کارگران، هفته‌نامه «جمعه» که آن عکس را از «تهران‌مصور» نقل کرده بود، توزیع می‌شود. بحث و گفتگو در این باره درمی‌گیرد. به نزاع می‌انجامد موافقان و مخالفان به جان هم می‌افتند. چاقو بیرون کشیده می‌شود، مجروحانی به‌جا می‌مانند. (این بدترین خبر ممکن بود).

۸- در نارمک روز جمعه، چند تنی که در تجلیل و سوگ استاد شهید دکتر مطهری راه‌پیمایی می‌کردند، شعارهایی نیز علیه تهران مصور و سردبیر آن می‌دادند و چند شماره را به آتش کشیده بودند، یکی از همکاران سر می‌رسد پس از بحث یک‌ساعته فاش می‌کنند که از جانب آقای... مامور شده‌اند و بر اساس اطلاعات غلطی که به آنها داده شده است.

تهران مصور

- بهر حال این بخش کوچک و قابل چاپ از واکنش‌هایی بود که بطور منطقی، کمابیش، ابراز شد و به ما منعکس گردید. از آن با خبر شدیم. کماکان هر اظهارنظری و اسناد و مدارکی که این موضوع را روشن کند و چراغی باشد فرا راه حقیقت، باصمیم قلب پذیرائیم، حتی اگر مخالف برداشتهای ما باشد. حقیقت ارزشی دارد که هیچ چیز دیگری همسنگ آن نیست!

تسلیت به همکاران

با اندوه فراوان مرگ محمود شیرخان امامی، کارگر شریف و زحمتکش چاپخانه افست را به برادر آن مرحوم و کارکنان چاپخانه افست تسلیت میگوید. کارکنان مجله تهران‌مصور



تهران مصور:

این عکس قطب‌زاده نیست؟ قطب‌زاده: نه!

جنجال عکس تهران مصور

قطب‌زاده: مخالفان و منتقدان من وابستگی به رژیم سابق اند و یا وابستگی به بیگانه.

سردبیر تهران مصور و آقای قطب‌زاده آنقدر مهم نیستند که بیگانگان علیه‌شان توطئه کنند. حتی اگر برای بزرگ کردن خود چنین وانمود کنند.

می‌شناسند شرافتمندانه به این خیانت درام روزنامه‌نگاری پاسخ دهد.

قطب‌زاده ضمن آن که سردبیر آن مجله هفتگی را به وابستگی به رژیم سابق متهم کرد، در دنباله حرفهایش گفت: آیا روزنامه‌نگارانی که اعتقاد به آزادی و شرف دارند، ولو آنکه با اینجانب یا کس دیگری مخالفند، نمی‌باید دامن همت به کمر بزنند و مثلاً دنباله همین مساله را بگیرند و در این میان واقعیت امر را جستجو کنند؟

تهران‌مصور - مطلبی که در صفحه مقابل ملاحظه می‌کنید پیش از دیدن این اظهارنظر، نوشته شده است. همه‌ی این مطالب عیناً برای قضاوت خوانندگان چاپ می‌شود، آنچنان که تاکنون نیز روش ما بوده و بد و بیراه‌هایی که آقای قطب‌زاده قبلاً به سردبیر مجله گفته بودند نیز با وجود آن که خود انتظار نداشتند، چاپ شد، این نظر نیز عیناً مطابق نوشته روزنامه کیهان چاپ می‌شود.

واقعیت‌ها نه با چاپ یک عکس عوض میشوند و نه با تکذیب آن. حقیقت همواره یکی است. اما راجع به برداشت آقای قطب‌زاده از آن عکس و اتهام وابستگی به رژیم سابق، چون او اصولاً شخص بی‌مسئولیتی است و در این فاصله معلوم شده که اصراری در سنجیده گفتن ندارد و مدام

بقیه در صفحه ۳۹

در آخرین ساعت‌هایی که صفحات مجله بسته میشد - عصر یکشنبه - در روزنامه کیهان با عنوان «قطب‌زاده - این عکس من نیست» خبری پیرامون عکس تهران‌مصور چاپ شد، در این خبر که عکسی نیز از سالهای گذشته صادق قطب‌زاده همراه آن بود - که به‌ضمیمه چاپ میشود - آمده‌است که قطب‌زاده گفت: تنها مشکل این عکس، اینست که مال من نیست و من مطمئنم که چنان مهندس وجود خارجی نداشته و من به عمرم شاه خائن را از صدمتری هم ندیده‌ام. در سال ۱۹۶۲ که شاه به آمریکا آمد، من رهبری و مسئولیت تظاهرات علیه وی را در فرودگاه واشنگتن و همچنین جلوی کاخ سفید برعهده داشتم. در همان سال مساله عدم تمدید پاسپورت اینجانب هم - دوباره - مطرح شد و جنگ و دعوایی بسیار شدید - که روزنامه‌های آن وقت آمریکا و اروپا گواه آنست. اگر خدای ناکرده، چنین امری اتفاق می‌افتد، زودتر از همه اردشیر زاهدی و دار و دسته‌ی او میلیونها از این عکس را منتشر و با حیثیت من بازی می‌کردند. عکس‌های آن موقع من هنوز هست و هر آدم شرافتمندی که آنها را مطابقت بدهد، می‌فهمد که چنین عکسی جعلی است. و این نیز جزو جنجال تبلیغاتی است که برای از میدان بدر بردن من شروع شده است. من امیدوارم صاحب عکس، هر که هست، و یا کسانی که وی را



افسانه ابراهیم یزدی

در ایران پس از انقلاب، نزدیکی به آیت‌الله روح‌الله خمینی، احتمالاً بالاتر از هر عنوان رسمی شمرده می‌شود. با این معیار، معدودی از افراد در ایران، بیش از ابراهیم یزدی، وزیر خارجهٔ ۴۷ سالهٔ ایران، از این موهبت برخوردارند.

یزدی که در جریان تبعید آیت‌الله خمینی در فرانسه دستیار ایشان بود، با جت ۷۴۷ که آیت‌الله خمینی را پیروزمندانه به ایران بازگرداند، به تهران بازگشت و در حکومت موقت مهندس مهدی بازرگان معاون نخست‌وزیر در امور انقلابی شد. هر چند یزدی وقتی وزارت خارجه را به عهده گرفت این سمت را کنار گذارد، اما بیشتر ناظران تهران عقیده دارند که سنارهٔ یزدی، هنوز در حال صعود است. از یزدی که ۱۸ سال ساکن ایالات متحد بوده است، به عنوان یک نامزد ممکن برای ریاست جمهوری نام برده می‌شود و این در صورتی خواهد بود که بازرگان که یک استاد قدیمی دانشگاه تهران بوده است، هنگام برگزاری انتخابات

تصمیم به کناره‌گیری بگیرد.

یزدی پسر یک بازرگان مرفه تهران است و در یک خانوادهٔ کاملاً مسلمان پرورش یافته است. وزیر خارجهٔ ایران هنگامی که دانشجوی میکروشناسی در دانشگاه تهران بود، به جنبش ملی دکتر محمد مصدق، نخست‌وزیر پیشین ایران، پیوست. وقتی مصدق در کودتای ۱۹۵۳ از قدرت برکنار شد، به جنبش مقاومت ملی پیوست که بازرگان و آیت‌الله محمود طالقانی، رهبر ۴ میلیون شیعهٔ تهران، از جمله بنیادگذاران آن بودند - کودتای ۱۹۵۳، با نظارت ایالات متحد روی داد. در ۱۹۶۰، پس از آن که بیشتر سازمان‌های سیاسی در ایران به زیرزمین رانده شدند و رهبران آنها زندانی گردیدند، یزدی و همسرش «سرور»، رهسپار ایالات متحد شدند. یزدی در ایالات متحد در چندین دانشگاه، از جمله کالج پزشکی «بایلسور» در «هوستون»، به تحصیل پرداخت. او که یک متخصص در تحقیقات سرطانی بود، مآلاً یک پزشک ناظر در بیمارستان بازنشستگان

در هوستون گردید.

بیشتر همقطاران یزدی در تگزاس، از یزدی به عنوان یک فرد «خوشایند، انسان‌گرا و یک دانشمند خوب» یاد می‌کنند. آنها از فعالیت‌های سیاسی او آگاه نبودند. از جمله فعالیت‌های سیاسی او، کمک به تشکیل چندین سازمان دانشجویی ایرانی ضد شاه در ایالات متحد بود. یزدی زمان به‌زمان با آیت‌الله خمینی دیدار می‌کرد. آیت‌الله خمینی از ۱۹۶۴ تا اواخر ۱۹۷۸ که از عراق خارج شد و به فرانسه نقل مکان کرد در تبعید به سر می‌برد. همسر یزدی و چند تن از شش فرزند آنها، هنوز در هوستون زندگی می‌کنند. هفتهٔ گذشته همسر یزدی گفت حتی اگر شوهرش شهروند ایالات متحد باقی نماند، او یک شهروند این کشور باقی خواهد ماند.

تحلیل‌گران واشینگتن، یزدی را به عنوان پلی میان گزیدگان تحصیل کردهٔ غرب و نیروهای محافظه‌کار مذهب و ناسیونالیسم‌تلقی می‌کنند که انقلاب ایران را به وجود آوردند. مقامات وزارت خارجهٔ ایالات متحد به خاطر می‌آورند که در جریان حمله به سفارت ایالات متحد در فوریهٔ گذشته، ورود به موقع یزدی در صحنه، وضع را روبه‌راه کرد و احتمالاً جان آمریکایی‌ها را نجات داد. از سوی دیگر، پاره‌یی از خبرنگاران آمریکایی در ایران، از سرسختانه بودن بیانیه‌های عمومی یزدی نگران‌اند. یزدی هفتهٔ گذشته در نطقی که در دانشکدهٔ پلیس ایراد کرد، «روزنامه‌های صهیونیستی مانند نیویورک تایمز و «تایم» را تقبیح کرد و افزود که صهیونیسم، «یکی از بزرگ‌ترین دشمنان جنبش انقلابی ما است.»



رئیس شهر بانی، سابقه‌اش و افکارش

تیمسار مجللی، رئیس شهر بانی کشور در دوره انقلاب، مردی موفّر است، با موهای سپید کرده - کم‌وبیش در مبارزات سیاسی - که حدوداً شصت سالی دارد. او هر روز صبح زود، به شهر بانی می‌آید و با وجود بیماری‌هایی که دارد، اداره امور را آغاز می‌کند. آن روز که به دیدارش رفیقیم، به ضرب دارو، از روی مبل برخاسته بود، و به پشت میز تارش قرار گرفته بود.

در طول سالهای سیاه، از او خبری نبوده‌است. مردم نام او را به تقریب نشنیده‌اند، نام پراوازه‌ای ندارد، راستی او چگونه به ریاست شهر بانی انتخاب شد. خود می‌گوید: در سال ۱۳۳۱ تهران نامن شده بود. دانشگاه تهران صحنه زور آزمایی‌ها بود. افشارطوس - مدیر دروس دانشکده جنگ - فرماندار نظامی بود. من هم استاد دانشگاه جنگ بودم. مامور انتظامات شمال شهر تهران شدم، از طرف افشارطوس. و در مدت کمی آرامش را برقرار کردم. دکتر مصدق، در این مدت مرا شناخت تا روزهای ۲۷ و ۲۸ فروردین ۱۳۳۲ که شیراز فوق‌العاده شلوغ شد و قتل‌وغارت‌ها پیش آمد، دکتر مصدق گفت که به شیراز بروم. با سمت سرپرست شهر بانی فارس. بی‌تردید حرکت کردم و در انجام، خوشبختانه، در مدت کوتاهی، امنیت کامل برقرار شد. تا ۲۸ مرداد ۳۲ آنجا بودم و در این مدت، حتی از دماغ کسی خون نیامد.

صبح ۲۹ مرداد که حکومت ملی دکتر مصدق ساقط کردید، مرا تحویل زندان لشکر فارس دادند. مدت‌ها در آنجا بودم، سپس به تهران آمدم و آنجا به کرمان و کرمانشاهان تبعید شدم. ولی آتش من برای مبارزه تیزتر شده بود و همواره ادامه داشت. تا سال ۴۱ که جبهه ملی دوم تشکیل گردید و من هم در کنار اعضای این جبهه فعالیت خود را ادامه دادم. در اسفندماه ۴۱ باردیگر دستگیر شدم. مرا به قزل‌قلعه بردند. در آنجا با مهندس بازرگان، مهندس حسینی، دکتر سبحانی آشنا شدم.

بعد از زندان فعالیت من ادامه یافت، چون هر عملی دولت انجام می‌داد برخلاف مصالح ملی بود و ناچار به مخالفت بان بودم. در زمان تشکیل حزب رستاخیز رسماً به سازمان امنیت نوشتم که مرا در ردیف کسانی بگذارید که به آنها گذرنامه می‌دهید تا از مملکت بروند. با این سوابق بود که به شهر بانی آمدم.

او می‌گوید که وقتی به شهر بانی آمدم است به همان اندازه آثاری از آن مانده بود که از یک کاروان پس از کوچ. با همت مردم، خوشبختانه توانستم تا کنون با ۹۵ درصد پرسنل، ۸۵ درصد خرابی‌ها را ترمیم کنم و امیدوارم تا دو ماه دیگر همه نقص‌های شهر بانی را از میان بردارم.

درباره وظایف اصلی گارد ملی که

مرکب از نیروهای شهر بانی و ژاندارمری خواهد بود، عقیده دارد که این گارد، امنیت داخلی را به عهده خواهد گرفت تا ارتش دخالتی در اینگونه کارها نداشته باشد. به مثل در وقایعی نظیر گنبد، این گارد ملی خواهد بود که دخالت خواهد کرد و ارتش به وظایف اساسی خود خواهد پرداخت.

از کمیته‌ها که سخن به میان می‌آید و امکان اینکه آنها محل انجام وظایف شهر بانی در آینده باشند، می‌گوید که کمیته‌ها اگر پاکسازی شوند، محل نخواهند بود؛ در حال حاضر در زندانها باز شده و هر چه دزد و قاچاقچی از زندان بیرون آمده، اسلحه بدست گرفته‌اند و خود را در قالب کمیته‌ها جازده‌اند. این موضوعی است که مورد تأیید تمام روسای کمیته‌ها از جمله آیت‌الله کنی مهدوی است که نهایت همفکری را با شهر بانی دارد. اگر اینها اخراج شوند، کمیته‌ها کاربرد بهتری خواهند یافت.

در افاق رئیس شهر بانی دو عکس وجود دارد: مصدق و آیت‌الله خمینی. پیداست که او هر دو را دوست دارد. می‌پرسیم که کدام را بیشتر دوست داری. می‌گوید هر دو را. می‌گوئیم کدام بهترند؟ می‌گوید هر دو خوبند، اما آیت‌الله قاطعیت بیشتری دارد. ■

چشم‌انداز جهان

انگلستان

پیروزی یک محافظه‌کاره برای اقتصاد انگلستان چه معنایی خواهد داشت؟ «مارگارت تاچر» و محافظه‌کاران خط اول جبهه او، تعهد کرده‌اند تا هر چیز را، از مالیات‌ها و تورم گرفته تا قدرت اتحادیه‌های کارگری و مخارج حکومت، کاهش دهند. چنین می‌نمود که پس از گرایش ۳۰ ساله انگلستان به چپ، سخنوری بلندپروازانه محافظه‌کاران درباره اصلاحات اساسی بازار آزاد، نشانه تغییرنمایان در دورنمای اقتصادی کشور باشد. اما وقتی مبارزه انتخاباتی به اوج خود رسید، این سؤال‌های جدی پیش آمد که محافظه‌کاران دقیقا به چه سرعت - و تا کجا - می‌توانند حرکت بکنند. «آندرو ریچاردسون»، اقتصاددان شرکت «شروود - رواج‌اندکو» که یک بانک‌بازرگانی است، می‌گوید «وقتی کسی به تاچر رای می‌دهد، در واقع به لزوم یک تغییر رای می‌دهد.»

«ریچاردسون» پیش از آن که ناقد باشد، واقع‌گراست. او و دیگر بازرگانان، از سخنوری «تاچر» درباره تجارت آزاد استقبال می‌کنند. اما آنان درک می‌کنند که هیچ حکومت محافظه‌کاری نمی‌تواند، تاریخ سی‌ساله را یک‌شبه تغییر بدهد. «نیک‌کندی»، وابسته به «مورگان گرن‌فل‌اندکو» که یک بانک‌بازرگانی دیگر است، می‌گوید «حکومت‌های کارگری، کشور را به چپ گرایش می‌دهند، حال آن که حکومت‌های محافظه‌کاره فقط وضع را حفظ می‌کنند.»

اما این‌بار، چنین می‌نماید که محافظه‌کاران مصمم‌اند تا این وضع را تغییر بدهند. انتظار می‌رود که آنها محدودیت‌های انگلستان را بر جریان‌های سرمایه کاهش بدهند یا آنها را از میان ببرند، یعنی کنترل‌هایی را که از سال ۱۹۳۹ به این سو، سرمایه‌گذاران در خارج را محدود کرده است.

درحالی که محافظه‌کاران آشکارا خواستار آن‌اند که حرکت در تعدادی از جبهه‌ها را آغاز کنند، نظام، در برابر نقل مکان‌های ناگهانی مقاومت می‌کند. «تاچر»، با وجود سخنوری‌اش علیه اتحادیه‌های کارگری، به خوبی آگاه است که حکومت پیشین محافظه‌کاران در سال ۱۹۷۴ در نبرد رو در رو با معدن‌گران زغال‌سنگ شکست خورد. «تاچر» اخیرا گفت «من برخوردی را پیش‌بینی نمی‌کنم. بسیاری از اعضای



«تاچر» از یک کارخانه «بريستول» بازدید می‌کند

اتحادیه‌های کارگری خواهند گفت «خدا را شکر که کسی حاضر شده است مساله را به نحو مثبت حل کند.» انقلاب «تاچر»، در زمینه‌های دیگر هم آرام و بی‌صدا خواهد بود. مثلا الفای ملیت شرکت‌ها وقت خواهد گرفت. حکومت. به‌عنوان نخستین گام، ممکن است مقداری از ۵۱ درصد سهام خود در «بریتیش پترولیم» را بفروشد. و هرچند محافظه‌کاران قصد دارند مالیات بردارآمدها را کاهش بدهند، در عین حال می‌خواهند با افزایش مالیات‌های غیرمستقیم، بسیاری از درآمدهای از دست‌رفته را جبران کنند.

چین

روند رویدادهای اخیر چین آدم را به یاد سناریوی آشنای اروپای شرقی می‌اندازد: بعد از یک دوره نسبتا بی‌تعصبی، دولت یکن‌ناگهان از ۱۶ مارس به بعد موضع سرسخت‌تری را در پیش گرفته است. تنگ‌شیان‌توینگ در آن روز در نطقی به شدت کسانی را که از «ردالت‌های» غریبان تقلید می‌کنند و کار را به جایی می‌رسانند که «اسرار» را به آنها می‌فروشند، مورد انتقاد قرار داد. از فردای آن روز شرکت در شب‌نشینی رقصی که در کلوب بین‌المللی پکن برگزار می‌شد، برای چینی‌ها قذف شد. به قول خبرگزاری فرانسه گویا دو خانم جوان هم که همراه خارجی‌ان به هتل رفته بودند دستگیر شده‌اند.

این جبهه‌گیری تازه خشم «جنش دمکرات» چین را برانگیخته است. معترضان

در آفیش‌ها و نشریه‌های ماشین شده خود تنگ‌شیان‌توینگ را به بدقولی و حتی خیانت متهم کرده گفته‌اند، او سیاست همکاری با غرب را اعمال خواهد کرد، بدون اینکه به قولهای خود در مورد دمکراسی‌گرایی عمل کند. معاون نخست‌وزیر چین که میل ندارد در این مورد وارد مجادله و بحث شود، انتقادهای خود را به‌وضع مقررات تازه در زمینه انتشار «داریائو»ها (روزنامه‌های دیواری چین) محدود کرده است. شهرداری پکن پا را از این قراتر گذاشته و هرگونه انتقاد از حزب کمونیست چین، مرا ماركسیسم - لنینیسم و «افکار مائوتسه‌توینگ» را جرمی قابل تعقیب اعلام کرده است. البته عده‌ای از آدمهای پر دل و جرات از رو نرفته‌اند: روز پنجم آوریل گذشته عده‌ای را به جرم خواندن اشعاری در مدح «حقوق بشر» در کنار «دیوار دمکراسی» در میدان «تی‌ین‌آن‌من» دستگیر کردند.

اکوادور

پیروزی جیم رولدوس، وکیل جوان اکوادوری، در انتخابات ریاست جمهوری این کشور تنها از راه تمرکز نیروهای مردمی در جناح میانه راست میسر شد. رولدوس وارث سنت مردم‌گرائی پدر زن خود «اسد بوکارام» است که به‌ناحق از طریق قانون من‌درآوردی انتخاباتی ۱۹۷۸ از احراز مقام ریاست‌جمهوری محروم ماند. رئیس‌جمهوری تازه اکوادور در میان‌فشرهای محروم‌کشورش از محبوبیتی خاص برخوردار است. بنابراین آنچه نظامیان از آن می‌ترسیدند بر سرشان آمده است. جیم‌رولدوس بارها لزوم برقراری عدالت اجتماعی را در کشور «نیمه‌اولیکارشی» و «نیمه‌فئودال» اکوادور خاطر نشان ساخته است.

شوروی

فیلم پیروزی برژنف که از روی کتاب «زمین کوچک» نوشته خود او تهیه شده است در اوایل همین ماه در تلویزیون شوروی نشان داده خواهد شد. این کتاب خاطرات زمان جنگ برژنف را شامل می‌شود و جایزه ادبی لنین را تصیب نویسنده‌اش ساخته است. فیلم پیروزی برژنف به‌قول خبرگزاری تاس: «یکی از قهرمانی‌ترین فصلهای جنگ جهانی دوم است.»

تشییع جنازه استاد مطهری

تنفر از ترور، تجلیل از شهید

عکس‌ها از کاوم گلستان
محمد صیاد



فیلم و تیشک بران جهان اسلام آسایشی مطهری













مسعود بهنود

قدرتمندان امروز و دولتمردان تازه باید ثابت کنند
که در روزهای بحرانی نیز عشق به آزادی را از دست نمی‌دهند

با منطق به جنگ ترورها برویم

لحظه‌های حادثه، روزهای خطر، دقایق نامنتظر و ناخوشایند، زمانهای مناسبی است برای اندازه‌گیری ارزش و توان انسانها، سر بزنگاه است و درست سر پل... در این زمانهاست که می‌توان دریافت هر کس چند مرده حلاج است. و این روزها چنین است، دومین ترور سیاسی پس از انقلاب، میزان تحمل، شکیبایی و چگونگی رویارویی دولتمردان تازه و قدرتمندان جدید را نشانه می‌زند. آنها که پس از انقلاب براریکه قدرت تکیه زده‌اند، شناخته می‌شوند و زیر ذره‌بین قرار می‌گیرند که برای روزهای سخت حکومت‌داری آفریده شده‌اند، یانه. و این روزگار نه فقط از این رو پراهمیت است، که برای ایران نیز ارزشهای مضاعف تعیین‌کننده دارد.

آنان که به منطق مطرود ترور متوسل می‌شوند، تنها ایجاد فضای آشوب و هرج و مرج را در هدف ندارند، بل با این وسیله‌ی نامیمون قصد آن دارند تا مانع از استقرار آرامش شوند، از عادی‌شدن اوضاع و استقرار

حکومت قانون جلوگیری کنند و مهمتر از آن سدی شوند در برابر انتقال قدرت از کانونهای پراکنده و موقتی امروز به دولت. تضعیف دولت و ادامه کار کانونهای متفرق قدرت از بزرگترین پیروزیهایست که آنان ممکن است از شلیک‌های پیاپی خود به دست آورند - و از این جهت بخصوص شاید با بعضی از کانونهای تندرو صاحب قدرت فعلی همراهی و همگام باشند، آنها که به جادوی قدرت و فرماندهی و امر و نهی گرفتار آمده‌اند و بریدن از این اعتیاد برایشان آسان نیست -

عاملان ترور و آنان که از منطق گلوله، منطق آتش استفاده می‌کنند، آنان که از تاریکی به روشنائی شلیک می‌کنند و به قول امام منطق ندارند، سخنی برای گفتن ندارند، پس گلوله را جانشین منطق می‌کنند، شب‌پره‌هایی که تنها در تاریکی ماوا دارند و نور را به منزله مرگ خود می‌دانند، این سیاهدلان، تنها به قصد کشتن یک تن - یک جان - نیامده‌اند. چرا که

می‌دانند او نبود این تن هرچقدر عزیز و موثر و هرچقدر نزدیک به رهبری کشور - آنچنان که استاد فقید مطهری بود - انقلاب از حرکت باز نمی‌ماند. انقلابی که ۷۰ هزار تن از انسانهای مسئول و انقلابی خون خود را پشتوانه آن قرار داده‌اند، با نبود یک تن و دو تن - شاید هم دهها تن - از رفتار نمی‌ماند. آنها نیز - لابد - اینرا خوب می‌دانند. پس چرا به گلوله متوسل شده‌اند و به ترور؟ پاسخ این سؤال می‌تواند تعیین‌کننده واکنش‌های جامعه و رهبران آن در برابر این گونه حوادث باشد.

این سیاهدلان - گفتیم - به قصد ایجاد ناآرامی، فضای خشونت، ناشکیبایی، از میان بردن تحمل لازمه آزادی، انتقاد لازم برای ساختن جامعه، جلوگیری از انتقال قدرت به دولت، متنوع‌ماندن کانونهای تصمیم‌گیری و قدرت و... آمده‌اند. برای مقابله با آنان شناخت همین مقاصد کافی است. باید متحمل بود و تن به فضائی که آنان در صدد ایجاد آنند، نداد. باید شکیبای بود و در برابر آنان

تروریست‌ها، ایجاد هرج و مرج، تضعیف دولت و جلوگیری از انتقال قدرت به دولت و متنوع ماندن کانونهای تصمیم‌گیری و نیرو را در هدف دارند

اگر با شلیک هر گلوله به مواضع آزادیخواهان حمله بریم، در دستیاری با تروریست‌ها پیشقدم شده‌ایم

از کوره در رفت و روند از پیش تعیین شده انقلاب را - هرچه که هست - از دست نداد. باید به سرعت در صدد استقرار نظام عادلانه قانون بود. بی‌تردید، ترورها، فرصتی در اختیار عقابهای تندرو در میان دولتمردان تازه خواهد داد تا لزوم حفظ سنگرهای را که به آن دلبسته‌اند، به‌رهبری یادآور شوند و بخواهند که بیشتر و بیشتر از این جامعه در حالت آونگان فعلی باقی بماند.

اگر واکنش‌مان در برابر ترورها چنین باشد. عاملان این کشتارها و اربابانشان آنان به مقاصد ناپه‌نچار خود رسیده‌اند، بی‌تردید کمک کرده‌ایم تا احساس پلید پیروزی به آنان دست دهد، تا آنان همچنان از تاریکی به روشنائی شلیک کنند. چرا که می‌بینند شلیک‌های آنان بی‌اثر نخواهد بود. اینک که جامعه در برابر دومین ترور سیاسی پس از انقلاب واکنشی مطلوب نشان داد و به قول هاشمی رفسنجانی روشن‌اندیش و خطیب ملت فرصتی یافت تا دلبستگی خود را به اسلام و انقلاب اسلامی نشان دهد، باید گفت شایسته‌ترین جوابها همین است. آن تاریک‌دلان که در ظلمت خانه دارند باید بدانند که تیرهایشان، ملت را در برابر آنها یکپارچه‌تر، مصمم‌تر و با اراده‌تر می‌کند و در عین حال در مسیر انقلاب اثری نمی‌گذارد و ماشین سرنوشت ایران را از خط خارج نمی‌کنند. این بزرگترین ناکامی برای آنها و اربابانشان - هر که هستند - خواهد بود. بزرگترین ضربه به پیکر تروریسم، از خنثی کردن پیامدهایی که آنها بر اعمال خود فرض کرده‌اند، وارد می‌آید.

واکنش نابخردانه در برابر ترورهای سیاسی را به راحتی می‌توان تصویر کرد - و این روزها در پاره‌یی افعال حساب‌شده‌هاز

سوی افراد بی‌مسئولیت ذیده شده است که اندک است و به حساب نمی‌آید: از ترورها يك وسیله تبلیغاتی ساختن برای کوبیدن گروههای مخالف از مهمترین اشتباهاتی است که ممکن است در جواب هر ترور، مرتکب شد. این رفتار نفاق‌افکنانه، تضعیف‌کننده جامعه و انقلاب خواهد بود. هر وسیله‌یی برای روبروشدن با مخالفانی که منطبق دارند و در تاریکی نشستند، مناسب نیست. سهل است خطرناک و مضر بحال جامعه. در فرصت‌های اینچنین اتفاقا باید نشان داد که قدرتمندان از قدرت خود علیه گروههایی که همفکر آنها نیستند، ولی منطقتشان را ز-۳ و مسلسل یوزی نمی‌سازد، استفاده نمی‌کنند و جامعه‌یی سالم که در آن اقلیتی فعال همانقدر لازم است که اکثریت قدرتمند شکیب، هدف و مطلوب آنهاست.

اگر قرار باشد، هر گلوله که شلیک میشود، به مواضع آزادی و آزادیخواهان حمله بریم و آنان را در برابر خورشید احساسات تحریک شده مردم کباب کنیم، بی‌شک در دستیاری با تروریست‌ها پیشقدم شده‌ایم.

قدرتمندان امروز، به‌عنوان دولتمردان تازه یا پشت پرده‌های قدرت ورهبری، باید نشان دهند که در سخت‌ترین شرایط عشق به آزادی را از دست نمی‌دهند، رنه‌استدلال آن سفاک و کارگزارانش در هنگام شکنجه عزیزان آزادیخواه در شکنجه‌گاه‌ها و هم‌در تبعید و ارستانگان و در بند کشیدن جامعه با سلب آزادیها همین بود: که ما دشمنان مسلح و چپ‌های خطرناک داریم که می‌خواهند جامعه را در ورطه‌ی هرج و مرج فرو برند و یا ایران را «ایرانستان» کنند! هرچه سریعتر دولت قدرت را در

دست گیرد و شاهین ترازوی عدالت، قانون مدون شود، قوای سه‌گانه کشور به کار افتند و هر کس در جای خود قرار گیرد و نهادهای موقت که برای روزهای بحرانی بیرون راندن سفاک و طاغوتیان نهاده شدند، جای خود را به نهادهای ثابت و منتخب بسپارند. هرچه زودتر از حالت فعلی بدر آئیم، زودتر این افعال ناپسند متوقف خواهد شد. و یا دست کم توان مقابله با آنها افزون خواهد گشت.

از دست‌دادن استاد مطهری در هر زمانی دلگزا بود. چه رسد در فاصله‌یی چنین اندک با قتل قرنی و به‌عنوان ادامه ترورهای سیاسی. باید این ضایعه، همه ا به فکر فرو برد و قانع کند که تندرویهایی مخالف آزادی، بهترین بذر برای رویاندن نهالهای خشونت در جامعه است. جواب خشونت را با ناشکیبائی و خشونت متقابل آنهم در برابر گروههایی که آنها عامل خشونت نبوده‌اند، نباید داد.

در مقابل آنان که به‌منطق پوسیده و قرون وسطائی و مطرود ترور متوسل می‌شوند، باید منطق‌هایمان را قوی کنیم. با تکیه بر نقاط قوت جامعه - که همانا یکپارچگی و یکصدائی در برابر تسلط‌جویی و بیگانه‌پرستی است - به‌جنگ با تروریست‌ها برویم که تمام قدرتش در انگشتان آلوده‌یست که ماشه را می‌فشارد. ■



حسین مهري

عاقبت اختناق

توفان‌ها برمی‌خیزند و توده‌های غبار و خس و خاشاک را یکجا به‌هوا می‌برند، اما کوه‌ها می‌مانند.

سیل‌ها می‌غزند و هرچه را بر سر راه می‌بینند می‌شویند و می‌برند، اما زمین می‌ماند، زمین، استوار می‌ماند.

تندباد اجل، زندگان را يك يك گاه، دهنده و صدصد به‌دیوار نیستی می‌کشانند، اما هستی می‌ماند.

گردباد حادثه‌ها، نظم‌ها و نظام‌ها را زیر و زبر می‌کند، اما ملت‌ها می‌مانند.

بت‌ها می‌شکنند و بت‌سازها به‌خاک می‌روند، اما بت‌شکن‌ها می‌مانند.

باصره تاریخ، از این آمد و شده‌ها بسیار دیده است. سیل‌ها دیده است. غرش‌ها دیده است.

تاریخ فرعون دیده است، سحر سامری، دیده است. همه رفته‌اند. تاریخ استالین بیدادگر دیده است. چه نخوت‌ها و تبخترها و مستی‌ها دیده است. همه این‌ها برباد رفته است.

تاریخ، بت از پی بت‌شکسته است، بت‌ساز از پی بت‌ساز به‌دیوار نیستی فرستاده است، و بت‌شکنان را قدر نهاده است و بر صدر نشانده است.

با این همه، تاریخ هرگز فریب بت‌شکنانی را نخورده است که بت را برداشته‌اند و خود برجای آن نشسته‌اند. تاریخ، آنان را نیز شکسته است. بشنوید. من صدای شکست را پیشاپیش می‌شنوم، صدای شکست همه‌بت‌هایی که بت‌شکسته‌اند، صدای ندبه و شیون همه بت‌پرستان پشیمان را... صدای ندامت می‌شنوم. خیل افگشت

به‌دندان گزیدگان را می‌بینم که همراه با بت‌شکن، چکش به‌دست، به‌جان بت‌افتادند و بت را شکستند و در چشم برهم‌زدنی، بت‌شکن را دیدند که بت شده است.

جامعه بریده بریده، بهترین منزل یاس است. این جامعه روزی تن واحد بود، امروز از هم گسیخته و مایوس است. با خواهش و تمنا، با تضرع و التماس، نمی‌توان آن را از نو یگانه ساخت. وحدت کلمه باید از درون جامعه بجوشد.

این جامعه روز پیکار، بهترین نمونه برادری و برابری را به نمایش نهاد. امروز، هم‌زمان دیروزش، یکدیگر را در خیابان‌ها می‌درند.

چه اتفاقی افتاده است؟

آنچه نایست رخ می‌داد، رخ داده است. در پیکار، همه با هم بودند، همه در يك صف بودند، همه خون‌ها يك رنگ بود، اما همین که گرمی پیکار گذشت، در چشم برهم‌زدنی، يك گروه، همه قدرت‌ها و همه اختیارها را به چنگ گرفت و سوار بر مرکب مراد تاخت.

این طایفه، منطق آزادی نمی‌شناخت. آزادی چیست؟ دموکراسی چه صیغه‌یی است؟ به چشم این طایفه، دموکراسی جز بزرگ کردن و ستر عورت نیست، کاغذ کادویی است برای پوشاندن کثافات و جنایاتی که مقتضای ذات امپریالیسم جهان‌خوار است.

این قوم سلطه‌جو که در گرماگرم پیکار، وعده آزادی و دموکراسی می‌داد، همین که انحصارجویانه قدرت را به چنگ آورد، دموکراسی را بزرگ و ستر عورت خواند.

از شش هزار کیلومتری ندا می‌داد که مارکسیست‌ها هم می‌توانند در جمهوری اسلامی اظهار نظر کنند و به این ترتیب، مزده بهشت آزادی را می‌داد، اما همین که برمسند قدرت تکیه زد و کارش قوام گرفت، چوب تکفیر و زندق را بلند کرد و بر سر هر کس کوفت که سپمش را از آزادی می‌خواست.

حزب رستاخیز را خرد کرد و به‌جا خرد کرد، اما فرهنگ رستاخیزی را زنده نگه داشت. انکاشت فاشیسم چیز دیگری جز این است. فاشیسم، خواست تبدیل صدا-های مستقل يك ملت به يك فریاد است. نگران شوید وقتی شعار واحدی را می‌شنوید. نگران شوید وقتی می‌خواهند از راس هر قدرت، يك کلام را به همه القا کنند. نگران شوید وقتی می‌خواهند همه اراده‌ها تابع اراده واحدی شود و به يك اراده تبدیل شود. اراده واحدی وجود ندارد. ملت، رنگین‌کمانی از اراده‌هاست. تمرکز همه اراده‌ها در يك جا، فاشیسم است. فاشیسم می‌خواهد بالای حرفش حرف نباشد و همه دعاگوی يك پیکر، يك حزب یا يك نظام باشند. و این درست همان نقطه‌یی است که فاشیسم و سوسیال‌امپریالیسم (نظام شوروی و اقمارش) به هم می‌رسند و به یکدیگر درود می‌گویند. این نظام‌های یک‌تاز (توتالیتر)، در کار حکومت، روال واحدی دارند: هر دو گله می‌خواهند، هر دو بعبع گوسپند می‌خواهند، هر دو، آحاد ملت را چون دانه‌شن‌های ساحل، يك شکل و يك اندازه و هم‌رنگ می‌خواهند، هر دو از همه حنجره‌ها يك آوا می‌خواهند: همه باید دعاگو و ثناخوان نظام فرمانروا باشند، همه يك صدا

نفجار است...

بگویند زنده باد، همه يك صدا بگویند مرده باد... نگران شوید: این فاشیسم است، فرهنگ رستاخیزی - آریامهری است.

باری، قوم سلطه جو، به صد زبان گفت: «هر که با ما نیست برماست». گفت هر کس جز آن بیندیشد که ما می اندیشیم، خصم خدا و رسول است. قوم، هر جا منطقش لنگید، چنین گفت تا دهانها را ببندد، زبانها را ببرد و این همه، برای آنکه مرکب قدرت را از دست ندهد، قدرتی که دوام نخواهد کرد و روح انقلاب، آن را تادیب یا تصفیه خواهد کرد.

قوم سلطه گر، با آزادی خواهان و آزادگان بر همان منوال رفتار کرد که اردوی شرق با وجدانهای آزاد و عقلهای بیدار می کند. به معنای دیگر، همه صاحبان حسن نیت و همه ناقدان بی غرض را در عرض عناصر ضد انقلاب قرار داد و شعار توده‌یی «هر که با ما نیست برماست» را به بهترین وجه جامعه عمل پوشاند. قوم سلطه گر، گروه‌های ناقد را با باروت هیجان بی مهار خیابانی به توپ بست، قلب میهن پرست می لرزید وقتی می دید دست آموزان معصوم از همه جا بی خبر در خیابانهای اختناق، برای فدایی مرگ آرزو می کنند، چیزی که رژیم ستمشاهی برای فداییان می خواست، و فدایی را در کنار ساواکی می نشانند، از آن روی که مانند گروه سلطه گر نمی اندیشد، آرمان دیگری دارد و خواست دیگری. قوم سلطه گر هیچ نمی خواست جز دعاگو و ثناخوان. فدایی ثنا نمی خواند. توده‌یی ثنا می خواند. شوخی روزگار را ببینید: توده‌یی عزیز شد و فدایی مغضوب. توده‌یی عابد و زاهد و مسلمان شد، از آن

روی که به جمهوری اسلامی رای داد. کسی به توده‌یی ناسزا نمی گوید، زیرا حزب توده به قوم سلطه گر اقتدا می کند، نقد نمی کند، سر به راه است، می پذیرد و دم نمی زند.

باید زبان زباندارها را برید. جامعه شکاف خورده، بهترین منزل یاس است. وقتی يك طبقه، سهم شیر را برای خود بردارد، و آزادی را به خود منحصر کند، همه طبقه‌های دیگر به یاس دچار می شوند. جامعه انحصارزده، کشتگاه نومیدی است. قدرت باید تقسیم شود و به روند طبیعی شکل گیرد.

اینک قدرت به تمامی به دست طبقه‌یی افتاده است که می ندارد تنها خودش مسلمان است و دیگران همه زندیق و این گفته رهبر روحانی انقلاب را از یاد برده است که: «عاقبت اختناقها، انفجار است.»

این سخن، دریافت تاریخی بزرگی در خود نهفته دارد. برای آن‌ها که این روزها گلوگاه آزادی را می فشارند، این هشدار به جایی است. برای آن‌ها که همه قدرت را تیول خود کرده‌اند و اختیار مرگ و زندگی این ملت را به دست دارند و کس نمی شناسدشان، این گفته، يك نهیپ است، زنگ خطر است.

تمرکز قدرت در دست طبقه‌یی که ورزش سیاسی ندارد و دنیای سیاست را از دریچه‌یی تنگ و از پشت عینک قشریت می بیند، و با این همه خود را عقل کل و مدار مدارها می داند، توفانها در پی دارد. نگذارید توفان برخیزد.

جامعه‌یی که دیروز در پیکار، تن واحدی بود، امروز سه پاره شده است. در

يك سو، سهمگینانند، در سویی، خشمگینان و در جایی غمگینان.

سهمگینان می ترسانند، تهدید می کنند، می زنند، مضروب می کنند، فریادهای هیستریک می کشند، روانشناسی هراس به کار می برند، اعلامیه پاره می کنند، در کوچه‌ها و خیابانها زنان را می آزارند، توده‌های تازه سیاسی شده را در کوی و بـرزن به حرکت درمی آورند و گروه‌های پیشرو را از آن‌ها می هراسانند، و بسیار کارهای سهمگین دیگر می کنند...

خشمگینان، آفانند که در پیکار، دوش به دوش و پیشاپیش خلقها حرکت کرده‌اند، خون داده‌اند، آرزوی آزادی، آرزوی نفس کشیدن داشته‌اند و امروز در معرض تاخت‌های مسلح تندروانی نامشول قرار گرفته‌اند که زیر پوشش اسلام، پرخاش می کنند، تعرض می ورزند و این چنین، والاترین اصول اسلامی را زیر پا می گذارند.

غمگینان، آفانند که با آگاهی شان به انقلاب امید بسته بودند و امروز به چشم می بینند امیدها یکایک از دست می رود و آنچه می ماند ندامت و یاس است. غمگینان، گروه بزرگی از مردم آگاهند که شناخت نسبی سیاسی دارند و سره را از ناسره باز می شناسند، گروهی که می توانست سنگچین فکری و امید مدیریت نظام نو باشد. هیچکس نمی تواند استبداد خیابانی و تعرض فکری را بر این گروه تحمیل کند.

این گروه فکر می کند، در پرتو اندیشه انتخاب می کند و هرگز خود را به سیستم «يك کلام» نمی سپارد.



آخرین عکس و تنها عکس هویدا در سلول

ترجمه: د. رشیدی

اعتراض ادگار فور به اعدام بوتو و هویدا

اعدام بوتو و هویدا، سعی در از میان برداشتن افکار غربی است

دو مرد، دو زندگی که در عرض چند روز پایان گرفت. دو رئیس دولت سابق که سالها رسمیت جهانی کشورشان را مظهر بودند، دو ستم‌دیده. برای یکی چوبه دار، دیگری به نردبان بسته در برابر جوجه اعدام. هر دو از قدرت پریده و به‌رندان رسیده و از زندان به کور پناه برده. نو یا شخصیت‌انسانی آنها زایده‌یی بود بر شخصیت سیاسی و لار

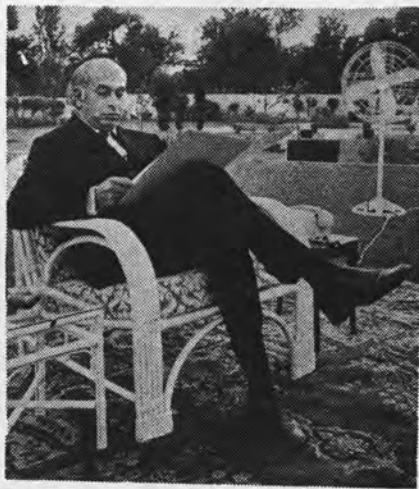
دولتی آنها. هر دو، در خوبی‌هایی که بهم شباهتی نداشت و نگاهایی که دیگر پوشیده مانده‌است، سعی کرده بودند کشورشان را از استانه‌ی یک جامعه فرون وسطایی به‌دهان تمدن غرب پرتاب کنند، زود بود، یا دیر. اهسته بود یا تند... سؤال ایست. تمام دولتمردانی که در یک دوران می‌زیند، غالبا فرصت‌تلافی به‌یلدی می‌یابند،

من بوتو و هویدا را می‌شناختم. این به‌طغیان اندازه‌های یک درد می‌بخشد. البته اگر آنها را نمی‌شناختم، همین اعتراضها را داشتم. ولی چون صورتهای آنها در زمانی که در جهان بودند، در دیده‌ام نشستند، وسعت‌تازه‌یی به‌فضاوت تجریدی که انسان می‌تواند درباره این قبیل محاکمات داشته باشد، می‌بخشد. آنها، هر دو، در کارهای مشابه در گیر

هویدا، مردی که ۱۴ سال از سیاه‌ترین دوران زندگی ما، رئیس دولت ایران بود. دوچهره داشت. دوچهره کاملاً متفاوت: یکی چهره‌ی که بیشتر دیکران می‌دیدند، یک فرد کتابخوان، زباندان و با فرهنگ. دیگری چهره‌ی که در ایران از او دیده میشد به‌عنوان کارگزار و غلام جان‌نثار آن سفاک.

از همین‌رو همانقدر که در ایران، مردم مرگ او را به‌عنوان مظهر مرگ رژیم منجوس شاه تلقی کردند و شادمان شدند، در جهان غرب - و به‌ویژه در فرانسه - مرگش با تأسف روبرو شد. آنها او را مظلوم دانستند، حال آن‌که در ایران به‌جهت جنایاتی که در دوران ریاست دولت او صورت پذیرفته بود، ظالمی بود که می‌بایست به‌سزای اعمال خود برسد. درست به‌جهت همین دوگانگی شخصیت اوست که مردی چون ادگار فور، او را در کنار ذوالفقار علی‌بوته که جهانی متأثر از مرگش شد، قرار می‌دهد. ادگار فور سیاست‌مدار معروف فرانسوی، که سالها رئیس مجلس ملی و دوبار در غیاب دوگل و پبیدو رئیس حکومت فرانسه بود، و یکی از برجسته‌ترین حقوق‌دانان جهان است، هنگام آغاز محاکمه جنایتکاران رژیم شاه داوطلب دفاع از هویدا شد. او پیش از آن، تقاضای مشابه برای بوته، نزد رئیس جمهوری پاکستان فرستاده بود. اما هم بوته و هم هویدا، بی‌آن‌که ادگار فور بتواند از آنان دفاع کند، به‌فاصله‌ی نزدیکی، کشته شدند.

ادگار فور، هفته پیش در نامه‌ی به «پاری‌ماچ» مجله فرانسوی. با عنوان «ظلمان من و درد من» در حقیقت تکرش جهان غرب را به این دو اعدام نشان داد. او دفاعیه خود را از دو موکل باقی‌مانده خود چاپ کرد و آن رو به دیگر هویدا را در مد نظر داشت.



پرخاشجویی علی‌بوته فاصله داشت. با بیانی یکدست و با دقت حرف می‌زد. با کوششی دائم برای بالابردن اطلاعات خویش. چهره‌اش هم نشان از خوشرویی داشت و هم مظهری بود از تفکر آدمی همیشه مشغول. مرا یاد لقبی که تاریخ به‌رهبر مقاومت آستان «فرانش کوتته» ما داده می‌انداخت «دردسری» از مولیر به روسو یک‌قدم بیشتر نیست، او خیلی از کتابهای مرا درباره روسو خوانده بود. چون مدام کتابهای فرانسه می‌خواند. به نظرات من درباره «قرارداد اجتماعی تازه» بسیار علاقمند بود. به‌دو جلسه گفت‌ووشنودی که در پوآتیه و اپرنه داشتیم آمد. آنها که او را کشتند امروز بدترین گناهان را به‌او نسبت می‌دهند. چرا دلاییشان را در یک برخورد رویارو، یا یک محاکمه شرافتمندانه ارائه نکردند؟ چیزی که باید بگویم اینست که او خود را دلبسته به یک دیگرگونی اجتماعی مثلا

بودند، زندگی هر دو به‌جادوی سپید قدرت و جادوی سیاه مرگ کره‌خورده بود. این دومرد هم شبیه بودند، هم متفاوت. علی‌بوته، با قدرت شخصیتش، با جدابیت‌نداشتن، باهیجانی که گفتارش را تصویر و اعمالش را هدایت می‌کرد، برادمی ابر می‌نذاشت. این هیجان، با عشق زیادی همراه بود عشقی که به‌ملتش داشت؟ او مدتی نداشت. بگویم به‌زمینش داشت؟ اما او در حقیقت زمینی نداشت، پس به‌وطنش داشت؟ ولی وطن از پدران می‌رسد، وطن او از پدراش نبود، شاید وطن فرزندان او باشد.

«پاکستان» کلمه‌ایست که بطور مصنوعی از ترکیب کلمات و هیجاها ساخته شده است، کشوری که روی یک نقشه ساخته شد. و دو قسمت را که ۲۵۰۰ کیلومتر از هم فاصله داشتند، شامل میشد. اما بااینهمه این پاکستانی بود که بوته دوست می‌داشت، برایش زنده بود و برایش مرد. او می‌خواست در هویت ملی‌اش پاکستان را بالا برد و سوار بر موشکی به‌فرن بیستم پرتاب کند، جان خود را بر سر اینکار نهاد. اما شاید مرگش اینکار را جلو اندازد.

هویدا، اما به‌طرز زندگی ما نزدیک‌تر بود و به‌رنکین کمان شخصیت‌های ما. به‌نظامی که ما غریبان در این قرن بدان استناد می‌کنیم. برای من بسیار سخت‌بود که با انگلیسی ضعیف خود را به‌علی‌بوته بشناسانم. ولی با هویدا همیشه این سؤال در ذهنم می‌نشست که فرانسه کدامیک از ما بهتر است. جرقه‌یی که بین من و او زد وقتی بود که برای اولین بار در تهران دیدمش. سر میز شامی که برای گروه وکلای مجلس فرانسه برپا داشته بود. ما برای هم «نامه انیس» را در نمایشنامه مکتب زنان (مولیر) از بر خواندیم. او از

اصلاحات ارضی در کشورش می‌دید. و هم به‌سببم کردن کارگران در کارخانجات. پس چرا به‌صراحت او بایست تردید می‌کردم و بکنم؟ کسانی که او را متهم به‌خیانت می‌کنند، اگر علیه او دلایل بسیار داشتند، چرا پرونده‌ها را نکشوند. چرا که به‌وکلای مدافع اجب، ندادند که حضور داشته باشند و بی‌اعتبار شوند، چرا این اطلاعات را برای قبولاندن به‌مردم نشان ندادند. به‌ما می‌گویند - و درست است - که دادستان آزادی کلام کامل داشت و بندرت نطق یک نفر در محکمه‌ی به‌این اوج‌ها می‌رسد. این یک آتش‌بازی نیست، شلیک است! ما چطور می‌توانستیم ماشین‌سرنوشت را از رفتار بازداریم. یا جلو غلطانک فئاتیسم را بگیریم؟ ولی می‌بایست امتحان می‌کردیم. من تقاضا کردم به پاکستان بروم. پنهان نکردم که در نظر دارم تا سرنوشت علی‌بوته را با رئیس آن مملکت در میان بگذارم. دولت پاکستان بمن فهماند، رفتم در این زمان مناسب نیست و «خوشحال خواهند شد مرا به‌عنوان میهمان در آوریل بپذیرند!»

این تجربه بمن آموخت درباره هویدا روش دیگری را آزمایش کنم. ۱۸ فوریه با تلگرامی اجازه خواستم تا از او در دادگاه دفاع کنم، جوابی نرسید. ۱۲ مارس دوباره تقاضایم را تکرار کردم، این بار برای حضرت آیت‌الله خمینی و بازرگان نخست‌وزیر فرستادم. رئیس جمهوری فرانسه اقدام مرا تأیید کرد و هوایم‌ی شخصی خود را در اختیار من گذاشت. با آن که جوابی دریافت نکردم، بودم، داشتم حرکت می‌کردم که خبر رسید بازرگان جلو محاکمات آنچنانی را گرفته تا با شکل درست‌تری بعداً ادامه یابد. با تأیید دوستان هویدا، و یکی از افراد خانواده‌اش

تصمیم گرفتیم، روزی حرکت کنیم که محاکمه‌اش اعلان میشود. هیچکدام از ما آنزمان تصور نمی‌کردیم که روزی خبر آغاز محاکمه را خواهیم شنید که پایان آنرا. در تهران خوب حیل‌هایی به‌کار بردند: دنیا را در برابر کار انجام شده‌ی قرار دادند و جلو اقدامات و میهمانی‌های ناخوانده را گرفتند. تصور میکنم اینجا چیزی مهم‌تر از میل به عدالت در میان بود: انتقام!

با بعضی حرکات و گفته‌ها، آدمی می‌تواند پدیده‌ی نسبتاً تازه‌ی را کشف کند که شاید قوی‌تر از نفرت انسان باشد. نفرت حق. نفرتی از کل اخلاقی که با هویت جامعه غربی درهم آمیخته است، که هم به عنوان «دمکراسی» از آن نفرت دارند، و شاید هم به‌جهت غیبی بودن آن. که این ما را به‌عنوان

«مسیحی» گنج می‌کند.

در این موارد - اعدام بوتو و هویدا - بجز اعدام افراد، سعی در از میان برداشتن افکاری است که دنیای غرب دارد. آن سیستم قضائی بین‌المللی که برای همه وجود دارد: تصور جامعه‌ی جهانی. آن تصور انسانی که این‌بای بشر را ورای اختلافات مذهبی قومی و... یکی می‌داند، این تصور «مساله» شده است، مورد اتهام است و طرد گشته میشود.

به این دلایل با بی‌تفاوتی تمام، دخالت خارجی‌ان مردود شناخته می‌شود. و شاید به دلیل انگیزه انسانی‌ست (باید گفت اقدامات در این موارد البته، همیشه دیر و غیرمنظم می‌رسند)

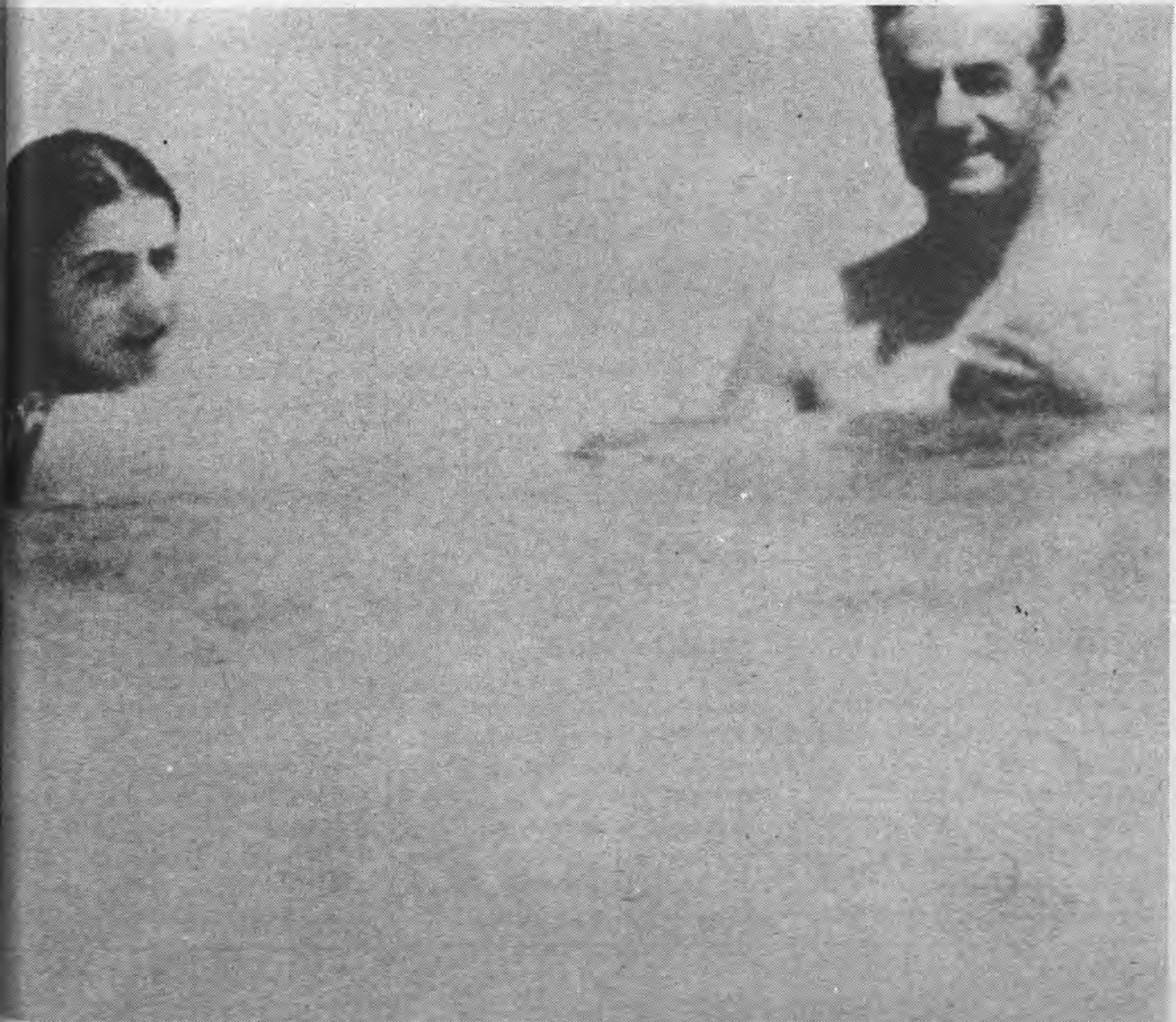
بهرحال طرز تفکری اینچنان، با دلایلی اینچنین کنار نهاده نمیشود، بلکه ما را به

خطرهایی که هنوز رویت نمی‌شوند هم، توجه می‌کند.

خدا کند این حقیقت خشن، ملت‌هایی را که هنوز به‌حقوق بشر دلبستگی دارد، در درجه اول ملل اروپائی را - بهم نزدیکتر کند، اقداماتشان را منظم کند، و برای این ملت‌ها شرایطی فراهم آورد که اثرشان در مجموع افعال جهان محسوس‌تر شود.

تأثر اعلیحضرت از مرگ هویدا!

در همان روزهایی که در ایران، هویدا و دیگر کارگزاران و نزدیکان رژیم شاه مخلوع، اعدام شدند. شاه و خانواده‌اش در جزیره بهشت باهاما خوش می‌گذرانند.



و هنوز هم...

مجله پاری ماچ، همراه نامه ادگار فور درباره هویدا و عکسی از هویدا در زندان و در دادگاه و شرح مصاحبه تلویزیونی خبرنگار تلویزیون کانال ۲ فرانسه که جنجالی در آن کشور برآه انداخت، تصاویر تازه‌یی نیز از شاه و خانواده‌اش در حالی که خوشحال در آبهای باهاما شنا می‌کردند، چاپ کرد تا نشان دهد که او تاجه حد متاثر شده است!

همراه با این عکسها خبرنگار پاری ماچ نوشته بود که فرح در جواب او درباره اعدام هویدا دولت ۱۳ ساله آنها - تاثر خود را ابراز داشته و گفته که اعلیحضرت (مقصودش شاه مخلوع است) از این خبر به شدت متاثر شده و قصد داشته‌اند اعلامیه‌یی

منتشر کنند، ولی به جهت تعهدی که در برابر دولت باهاما داشتند که فعالیت سیاسی نکنند، از آن متاثر شدند فرح افزوده بود: برای ما خیلی دردناک است که نتوانیم عکس‌العمل نشان دهیم، ولی باید از این نمایش‌های عدالت‌خواهی جلوگیری کرد! شاه، اینک میهمان جیمز کرازبی، یکی از پدر خوانده‌های مافیاست. از دوستان نزدیک او و خواهرش اشرف - که هر دو اینها نیز عضو مافیای جهانی‌اند!

رانندگان تاکسی ناسافو، پایتخت باهاما از اقامت شاه در آنجا بهره‌ور شده‌اند، چون مشتریان زیادی از توریستها یافته‌اند که با دادن ۲ دلار از پل پر دست‌اندازی می‌گذرند و به جزیره بهشت می‌روند تا با دوربین شاه و خانواده‌اش را در قفس‌طلایی

خود در آنجا تماشا کنند که چطور غم از دست‌دادن هویدا را با دل‌سپردن به آن دریا تسکین می‌دهند!

شاه مخلوع و خانواده‌اش در حلقه‌ی محاصره گروهی از محافظان با چشم‌های الکترونیک و سگهای نگهبان قرار گرفته‌اند. و راننده تاکسی‌ها به آنها «موکاموک» می‌گویند که به زبان باهامائی یعنی «مرد قدرتمند و پولدار» که اولی آن تردید دارد، ولی دومی حتما درست است چرا که او دارای ۵۰ میلیارد دلار پول است، یعنی بزرگترین ثروت جهان! عکس او در آب در کنار دخترش فرحناز است که بانگرانی به دوربین می‌نگرد، این همان دختری است که یکبار در تهران وقتی به بخشی از وحشتی که خانواده‌اش از قیام ملت دارد، برای نخست بار، برخورد، قصد خودکشی کرد. ■





بابک زهرائی:

گفت و شنیدی با بابک زهرائی

مردم ضرورت سرنگونی این دولت را درک خواهند کرد

دولت در برابر خواستهای مردم به دادن امتیازات غیر اساسی اکتفا می کند

مردمی که تسلط امپریالیسم راست کرده اند، مبارزه برای کسب حقوق خود را ناتمام نخواهند گذاشت

کمیته ها بتدریج از مردم جدا شدند و از بالا تمرکز یافتند

آقای زهرایی می خواستیم
نظر شما را به عنوان یک سوسیالیست
درباره برنامه های دولت در زمینه
های اقتصادی و اجتماعی بدانیم.

اول باید چارچوب کلی برنامه های
دولت را روشن کرد و سپس درباره تک تک
برنامه ها صحبت کرد. به نظر من سرمایه
داری ایران نمی تواند پاسخ سازنده ای به

مسائل اساسی جامعه بدهد و در نتیجه در
برابر خواستهای مردم فقط وعده و وعید می
دهد و یا به دادن امتیازات غیر اساسی و
بی اهمیت اکتفا می کند دولت سعی می کند

با تکیه به تبلیغات و وعده و وعید و به به و چه چه گفتن به توده های مردم امتیازات اساسی را از نظر ما پنهان کند.

در شرایط کنونی جهان، امکان بهبود زندگی مردم و رفاه آنها در چارچوب سرمایه داری وجود ندارد. سرمایه داری با بحرانهای عظیم روبرو است و چاره ای ندارد جز آنکه مسئولیت این بحرانها را به گردن کارگران و زحمتکشان بیندازد. و از آنجا که سرمایه داری ایران یک سرمایه داری ضعیف و وابسته است، دولت حتی از حل مسائل جزئی نیز ناتوان است و در مورد مسائلی از قبیل بیکاری، شهرسازی، جاده سازی، ایجاد کتابخانه، آب و برق، حمل و نقل و غیره باید گفت که دولت حتی نمی تواند این مسائل را لمس کند.

جامعه ما یک جامعه طبقاتی است و هر طبقه برای رسیدن به خواسته های خود احتیاج به تشکلو سازماندهی دارد و تحقق این مهم نیز بدون فضای دموکراتیک و آزاد ممکن نیست. نظر شما درباره گروههایی که انحصارطلبانه مانع فعالیت سیاسی گروههای مخالف خود هستند چیست؟

در اوضاع کنونی از نظر من خطر اصلی از سوی نیروهای دست راستی که مخالف دموکراسی هستند نیست، زیرا این نیروها اگر چه در حال شکل گیری هستند، اما نخواهند توانست بخشهایی از جامعه را به نفع خود بسیج کنند. البته این حرف به این معنی نیست که حقوق دموکراتیک مردم در معرض حمله و تهاجم نیست. این گونه اعمال بخصوص پس از قیام شدت گرفته است. ما گفتیم که بعد از قیام، دولت حمله به حقوق دموکراتیک و آزادی مردم را از تلویزیون گرفته تا کارخانه ها آغاز کرده است. اما اگر توده مردم خطری را که از طرف نیروهای دست راستی وجود دارد، حس کنند کافی است که خم به ابرو نیاورند تا نیروهای دست راستی را به باد هوا بسپارند. مردمی که سلطنت پهلوی، یعنی بزرگترین نگهبان سرمایه داری را سرنگون کرده اند، مردمی که تسلط امپریالیسم را سست کرده اند،



مسئله مبارزه برای کسب حقوق خود را ناتمام نخواهند گذاشت.

تشکل نیروهای دست راستی تنها تا آنجا خطر جدی تلقی می شود که مانع تشکل نیروهای مبارز باشند.

آغاز انقلاب

انقلاب در ایران سرانجام

یک انقلاب دموکراتیک توده ای، ملی و ضد امپریالیستی خواهد بود و می دانیم که فقط طبقه کارگر می تواند چنین انقلابی را به پیروزی

نهایی برساند. حال آنکه نیروهای چپ و دموکراتیک جامعه ما فاقد تشکل همه جامعه هستند. شما شرایط

این نیروها را چگونه می بینید؟

در دوره خفقان امکان بوجود آمدن سازمانهای وسیع کارگری و سیاسی نبود. این سازمانها تازه دارند جوانه می زند و وقتی که جامعه ای فاقد این نوع سازمانها باشد، دچار یک حالت متناقض می شود که در شرایط قیام به خوبی مشهود بود. ضربه اساسی را مردم به رژیم زدند، اما توده های مردم فاقد بازوی سیاسی خود بودند تا منافع آنها را بطور مستقیم در جامعه طرح کند. این مسائل اکنون مطرح می شود اما چون خواسته های مردم بطور مشخص جمع بندی نشده است و آنها نتوانسته اند سازمانهای مستقل مربوط به خود را ایجاد کنند آهنگ رشد انقلاب خیلی کند است. دولت می گوید که با سرنگونی رژیم شاه انقلاب تمام شده است. ما می گوئیم با سرنگونی سلطنت انقلاب تازه آغاز شده است.

برای ایجاد یک محور مشترک در جهت حفظ منافع طبقات ستمدیده جامعه چه باید کرد؟

نیروی که بتواند قدرت کافی به مردم برای دستیابی به خواسته هایشان بدهد و یک محور واحد بوجود آورد، کارکرد نظام سرمایه داری است و نه تبلیغات گروهها و سازمانهای سیاسی. توده های مردم خواهان تداوم مبارزه ضد امپریالیستی هستند. آنها خواهان ملی کردن صنایع بزرگ و آزادی هستند. این مسائل می تواند محور یک برنامه مشترک باشد. مساله دیگر نان است بطور عام. زیرا سرمایه داری نمی تواند غذا و رفاه به توده های عظیم مردم بدهد. سرمایه داری فقط یک قانون دارد قانون قهر خونین سرکوبی و اختناق و هنگامی که سرکوب نمی کند مشغول تدارک سرکوبی است.

انقلاب کارگران را بیدار کرده است و به قول یکی از وزراء کارگران مانند غولی هستند که انقلاب آنها را از بطری بیرون آورده آیا می شود دوباره آنها را در بطری جای داد؟ من فکر میکنم که در این دوره انقلابی این کار به هیچ وجه امکان ندارد. اکنون کشور بایک بحران عظیم اقتصادی روبرو است و این بحران عمیقتر هم خواهد شد. لذا کارکرد نظام بیش از هر جزوه یا کتاب و سخنرانی باعث آگاهی مردم خواهد شد. مردم نمی ترسند. من فکر می کنم ترس فقط در دوائر امپریالیزم جهانی وجود دارد. ترس از پیشروی انقلاب. اما ما نه می ترسیم و نه سکوت می کنیم. محور مشترک ایجاد خواهد شد. مسائل زیاد است مانند حقوق ملیتهای محروم، آزادی زنان و غیره.

ایجاد یک محور مشترک برای مبارزه با امپریالیزم نیاز مبرم جامعه است. تحقق این امر به یک برنامه احتیاج دارد و تهیه چنین برنامه ای فقط از عهده یک سازمان مترقی و پیشرو برمی آید، با توجه به وضع نیروهای چپ برداشت شما از پراکندگی و فقدان سازماندهی وسیع آنها در میان توده های مردم چیست؟ وظیفه انقلابیون در سازمان دادن خلاصه می شود و کمک به سیر منطقی انقلاب...



برای مثال يك محور اساسی که در حال حاضر مطرح است اعمال حاکمیت مردم برای ایجاد يك مجلس موسسان آزاد و غیر تشریفاتی است. مجلسی که از طریق يك مبارزه آزاد تشکیل شود.

مجلس مؤسسان

به نظر شما آیا می توان گفت که از طریق مجلس موسسان حاکمیت مردم به معنی واقعی اعمال خواهد شد، در حالیکه فضای آزاد برای فعالیت نیروهای مترقی و دموکراتیک وجود ندارد و آنها نمی توانند آزادانه فعالیت کنند و بسیاری از آنها برای مردم ناشناخته هستند و انتخابات مجلس موسسان در چنین شرایطی آیا به پیروزی يك جناح خاص منجر نخواهد شد؟

وقتی می گوئیم دموکراسی وجود ندارد اما نمی گذارند وجود داشته باشد دقیقاً به این دلیل است که مانع حاکمیت مردم باشند. اما اگر مجلس موسسان تشکیل شود باید امکان فعالیت آزاد نیز وجود داشته باشد، مجلس موسسان باید بر اراده مردم متکی باشد، زیرا هیچ حکومتی نمی تواند بگوید حکومت مردم است مگر آنکه مردم از تمام تصمیمات آگاه باشند. مردم باید اعضای شورای انقلاب را بشناسند.

فکر نمی کنید که قبل از انتخابات مجلس موسسان باید يك

دموکراسی واقعی وجود داشته باشد؟
مبارزه برای تشکیل مجلس موسسان
دموکراسی را عمیقتر خواهد کرد.

علل ضعف نیروهای چپ را در کجا باید جستجو کرد؟

نیروهای چپ در ایران از نقطه نظر شکل و سازمان نیروی عظیمی نیستند و این قابل فهم است زیرا در رژیم گذشته مردم را به خاطر خواندن يك کتاب تیرباران می کردند. البته علل دیگر ضعف برمی گردد به شکست ۲۸ مرداد و نقش حزب توده در آن. وقایع تاریخی براحته فراموش نمی شوند ولی توده های زحمتکش برای رسیدن به خواسته های خود بطور عاطفی در جهت سوسیالیزم گام برمی دارند، حتی اگر کلمه سوسیالیزم را هم نشنیده باشند. مساله مهم چپ اعمال دموکراسی کارگری در ایران و پاک کردن محیط از انواع و اقسام برجسبها و شیوه های نادرست است.

عده ای سوسیالیستها را متهم می کنند که فقط شعار می دهند یا به کشورهای خارجی وابسته اند و امثالهم، شما چه می گوئید؟

شعار چیز خوبی است چون بسیاری از مسائل بغرنج و دردناک را در يك کلمه یا يك جمله خلاصه می کند و وقتی توده های مردم همگی باهم شعاری را تکرار کنند باهم به زبان مبارزه سیاسی تکلم می کنند. اما این درست نیست که سوسیالیستها فقط شعار می دهند. اتهاماتی از اینگونه، برخوردی يك جانبه است. توده مردم در جریان زندگی روزمره خود یاد گرفته است که مسائل را يك بعدی و يك جانبه قبول نکند. مردم انقلاب نکرده اند تا نیروهای چپ را سرکوب کنند. مردم برای محدود کردن دموکراسی و آزادی مطبوعات انقلاب نکرده اند. در يك تجمع کارگری یکی از کارگران گفت «در زمان قیام من ندیدم که مدیر کل ها، وزراء، صاحب منصبان به پادگانها حمله کنند و اراده مردم را پیروز نمایند.» يك ضرب المثل می گوید حقیقت قبل از اینکه بتواند کفش خود را بپوشد دروغ سه بار دور کمره زمین را دویده است. سوسیالیستها حقیقت را می گویند و خیلی ها خیلی سریع به سوی خواسته های خود و نه نیازهای مردم می روند. اما واقعیت زندگی حقیقت را روشن خواهد کرد. سؤال این است که آیا توده های عظیم زحمتکش باز هم قادرند با همان اتحاد و هماهنگی نیروی سیاسی مستقل خود را در جامعه بسازند؟ پاسخ ما به این سؤال قاطعانه مثبت است.

بیکاری يك مساله اساسی است
برای حل آن چه باید کرد؟

اولا باید بگویم که خواست توده عظیم زحمتکش تنها کار نیست، آموزش هم هست. در مورد مساله بیکاری به نظر من کارگران باید شوراهای خود را تشکیل دهند و از طریق این شوراهای ساعات کار خود را کم کنند باید ساعت کار را به ۳۰ ساعت در هفته رسانند، بدون اینکه از دستمزد کاسته شود. راه حل های دیگر مثل اجرای طرح های عمرانی هم وجود دارد. اما مساله ای که قبل از هر چیز باید حل شود این است که نیازهای انسانی مافوق نیازهای سودآوری سرمایه در نظر گرفته شود.

جدایی کمیته ها از مردم

برای تحقق این دگرگونی بنیادی، باید دموکراسی تعمیم یافته و شوراهای مردمی گسترش بیشتری یابد. نظر شما در سیاست و تریب کمیته ها در رابطه با مساله تعمیم دموکراسی و حاکمیت مردم چیست؟

خواسته های دموکراتیک چیست؟ آزادی بیان، اجتماعات، فعالیت سیاسی، تحقق خواسته های خلقهای تحت ستم مانند کردها، حق دهقانان کوچک و بی چیز نسبت به زمین، آزادی مطبوعات و نظایر اینها. اما مساله اساسی این است که چه کسی اقتصاد کشور را کنترل می کند؟ کمیته های خارجی یا ملت ایران؟ کدام نیرو می تواند به خواسته های بنیادی جامعه جامه عمل ببوشاند؟ بوقه آزمایش مبارزه انقلابی در سراسر جهان این را حک کرده است که نیروی سرمایه داران و زمین داران بزرگ قادر به ایفای نقش پیش برنده در انقلاب نیستند. ستون فقرات دموکراسی سازمانهای توده زحمتکش و کارگران است. اگر در این سازمانها دموکراسی وجود داشته باشد، دموکراسی تضمین می شود در دوره کنونی ایجاد سازمانهایی از قبیل سندیکاها، سازمانهای زنان، سازمانهای ملیتهای ستمدیده، و نظایر آن، دموکراسی را حفظ خواهد کرد. در دوره قیام قدرت حکومتی در ایران از بین رفت و خود مردم از طریق اعمال قدرت خود اداره کشور را به عهده گرفتند، اما بعد از قیام به علت نبود يك نیروی سیاسی که نفوذ وسیع داشته و بتواند گسترش کمیته های محلی و مردمی را تضمین کند، کمیته ها بتدریج از مردم جدا شدند و از بالا تمرکز یافتند و حالتی متناقض بخود گرفتند. کمیته ها دیگر منتخبات توده ها نبودند حتی در آنها عوامل رژیم سابق نفوذ کردند

اما قیام يك چیز را ثابت کرد؛ کمیته‌ها باید گسترش یابند؛ کارگران نفت دیگر به مدیران انتصابی نیاز ندارند. به‌رحال چون يك نیروی سیاسی که کارگران و زحمتکشان را متشکل کند و سازمان مستقل آنها را بوجود آورد و حکومتی برپایه آن ایجاد کند، وجود نداشت، در نتیجه دولتی که حاکم شد يك دولت سرمایه‌داری است، اما مردم در جریان مبارزه برای خواسته‌های خود سرانجام ضرورت سرنگونی این دولت را درک خواهند کرد.

شما می‌گوئید دولت به‌راست گرایش یافته و يك دولت سرمایه‌داری است با توجه به اینکه سرمایه‌داری بدون وابستگی به امپریالیزم وجود ندارد، آیا دولت به‌سوی وابستگی به امپریالیزم نیز پیش خواهد رفت؟ تسلط امپریالیزم به‌شکل سابق بر ایران درهم کوبیده شده است، اما هنوز نظامی که با امپریالیزم پیوند دارد برجای خود باقی است. بانکهای وابسته دست نخورده‌اند. در جهان دو نوع دولت وجود دارد که می‌تواند در برابر امپریالیزم مقاومت کند، یکی خود دولتهای امپریالیستی مانند آلمان یا ژاپن. چون این دولتها قدرت مقاومت دارند. نوع دوم دولت کارگری است که تمام پایه‌ها و بندهای امپریالیزم را قطع می‌کند. پیشنهاد ما در شرایط فعلی ایجاد جمهوری کارگران و دهقانان است.

مناظره شما و بنی‌صدر علیرغم استقبال شدید مردم قطع شد و تلویزیون اعلام کرد که ادامه آنرا پخش نخواهد کرد. فکر می‌کنید علت این تصمیم چیست؟ - آقای قطب‌زاده از آگاهی مردم می‌ترسد. اینها دموکراسی را نفی می‌کنند، تلویزیون باید تلویزیون پابره‌نه‌ها باشد. اشتباه مردم برای یادگرفتن، خواندن و تبادل نظر وسیع است.

برگردیم به بحث اولیه خودمان شما می‌گوئید تنها از طریق جمهوری کارگران و دهقانان مسائل جامعه ما حل خواهد شد. آیا علت شکست بعضی از انقلابها در جهان سوم رهبری بورژوازی نبوده‌است؟ دقیقاً همینطور است. اگر کارگران نتوانند رهبری خود را بسازند، انقلاب شکست خواهد خورد. ستون فقرات دموکراسی در ایران قدرت متشکل مردم است. بسیاری از نیروهای مترقی اعتقاد دارند که در اوائل جنبش موضع

رهبری انقلاب در سیاست خارجی انقلابی‌تر بوده‌است. مثلاً در مورد فلسطین حتی صحبت از کمک‌های نظامی می‌شد و یا حرف از ملی‌کردن بانکها به‌میان آمد، اما همراه با تحکیم قدرت، دولت بتدریج در مبارزه ضد امپریالیستی گام به‌گام عقب نشست. و این به‌علت ماهیت بورژوازی دولت است که لاجرم به‌وابستگی به امپریالیزم نیز منجر خواهد شد و از آنجا که حاکمیت امپریالیزم با دیکتاتوری همراه است آیا این خطر انقلاب ایران را تهدید نمی‌کند؟

پیروزی انقلاب ایران مبارزات ستم‌دیدگان سراسر جهان از جمله فلسطین را تقویت کرد و راه عمیق‌تر شدن این همبستگی تنها در پیشروی انقلاب است. این منطق عینی جریان است. توده مردم حتی برای همبستگی با هم‌نوع خود، باید به‌قدرت خود متکی باشند. این روزها از غرب و از بین بردن مظاهر غربی حرف زده می‌شود، اما باید گفت که مردم در سراسر دنیا با مسائل مشابه مواجه هستند. برای مردم ستمدیده ایران که ۲۵ سال در خفقان زندگی کرده‌اند، اکنون موقعیتی ایجاد شده‌است که از مبارزات سیاهان و کارگران آمریکا و سایر مردم جهان مطلع شوند. در نتیجه‌ها باید باز شوند. سانسور باید از بین برود. اما مساله خطراتی که انقلاب را تهدید می‌کند. من می‌خواهم مساله را به‌شکل دیگری طرح کنم. انقلاب ایران دو چهره دارد. طبقه حاکم و توده عظیم مردم. بینیم در این دو اردوگاه چه می‌گذرد. طبقه حاکم باید يك جهنم را درست کند. باید دوباره ایمان را در مردم از بین برده و اجبار را به‌جای آن بگذارد. اوضاع این اردوگاه هیچ‌خوب‌نیست، اردوگاه دوم اردوگاه مردم است. این اردوگاه متحد نیست. بسیاری از سازمانهای مستقل آن هنوز وجود ندارند. اما من به‌چشم‌انداز آن خوش‌بین هستم. نه يك خوش‌بینی احمقانه، بلکه يك خوش‌بینی واقع‌بینانه. این درس عظیم انقلابهای جهان در ایران نیز صادق است که وقتی توده‌های مردم سرخورده‌گی نداشته باشند، وقتی مایوس نباشند، وقتی از يك مبارزه بی‌روز بیرون آمده باشند، بدون شك سعی خواهند کرد که خواسته‌های خود را بدست آورند، و این برای نیروهای انقلابی امکان یاری رساندن به مردم را ایجاد می‌کند. البته خطر آزادی را تهدید می‌کند، اما در مقابل مقاومت هم هست.

عالتیرین مساله هر انقلاب، یعنی مساله

حکومت نوین هنوز در ایران حل نشده و باقی است. حکومتی باید به‌وجود آید که از حقوق ستمبران دفاع کند.

در اصل تروتسکیست

حزب کارگران سوسیالیست برای ملت ما و حتی نیروهای چپ چندان شناخته نیست. با توجه به اینکه درباره این حزب خیلی حرفها زده می‌شود چه از نظر ایدئولوژیکی و چه از نظر سیاسی. کمی هم درباره تاریخ این حزب، فعالیتها و برنامه‌های آن بگوئید. حزب ما پیشنهادها و برنامه‌های خود را صریحاً مطرح کرده‌است. از آزادیهای سیاسی، حقوق ملیتهای ستمدیده. آزادی زنان، ملی شدن صنایع، کمپانیها، بانکها، شرکت‌های بیمه وابسته به امپریالیسم تحت کنترل کارگران، حل مساله ارضی وغیره. به‌نظر ما در مقابل دولت سرمایه‌داری، توده‌ها باید مبارزات خود را هماهنگ و متمرکز کنند و بر این اساس حزب کارگران سوسیالیست بوجود آمده است. زحمتکشان برای کسب خواسته‌هایشان به‌ستاد فرماندهی نیاز دارند و حزب سوسیالیست کارگران به‌دنبال ایجاد حزبی است که بتواند به این نیاز پاسخ دهد.

اولین وظیفه ما بختی مبارزات ستمدیدگان سراسر ایران است، مردم ما از مبارزات یکدیگر بی‌اطلاع هستند، بخش حقایق مربوط به مبارزات مردم یکی از فعالیت‌های ما است. همچنین کمک به سازماندهی این مبارزات یکی دیگر از وظایف ما است. حزب ما از نظر ریشه ایدئولوژیکی تروتسکیست است. که روند مشخصی در جنبش سوسیالیسی است.

ما درصدد احیاء جنبش سوسیالیستی در ایران هستیم. نهضت سوسیالیستی در ایران در زمان انقلاب اکثراً بوجود آمد و پس از فروکش کردن آن از بین رفت. سلطان‌زاده و یارانش در روسیه قتل‌عام شدند و نیروهای داخلی آن نیز در زندانهای رضاشاهی از بین رفتند. مداومت و پی‌گیری نهضت سوسیالیستی در ایران قطع شد. ما می‌خواهیم آداب و سنن و برنامه‌های آنرا احیاء کنیم و لذا ما مارکسیست و طرفدار انقلاب هستیم.

حزب ما از بهمن‌ماه یعنی قبل از قیام بوجود آمد. در دوران خفقان نیروهای ما پراکنده بود، در آمریکا، اروپای غربی برخی هم در ایران. اما پس از قیام ما در جهت ایجاد حزب کارگران سوسیالیست حرکت کردیم. ■

گفت و گوئی با دکتر خلیقی

دولت فعلی حافظ منافع طبقه سرمایه‌دار است

اگر بنا باشد دولت با حرف بنی صدرها کار کند ما اعلام خواهیم کرد این جمهوری اسلامی نیست

خلق ما بسیج کنند و دزدانك زمانی يك
حرکت انقلابی و انسانی در دنیای تاریک
ایران بوجود بیاورند.

تداوم حرکت انقلابی

اما عقیده من این است که به علت
اینکه این حرکت انقلابی می‌رفت تا برای
همیشه دستهای چپاولگر امپریالیستی را از
مملکت ما قطع کند و بساط استبداد و
استعمار را براندازد و میرفت که تا يك انقلاب
بحق و راستین توده‌ای به ثمر برسد از تداوم
حرکت آن جلوگیری شد و چون ماهیت
این حرکت خیلی مترقیانه و خیلی آگاهانه
بود با استفاده از روش‌هایی که برای ایران و
جامعه ایرانی قابل قبول هست حالا یا آگاهانه
یا ناآگاهانه توانستند از این حرکت که
ناطعانه قصد داشت ریشه هرگونه استعمار
: استبداد و استثمار را قطع کند جلوگیری
کردند.

و امروز دولت فعلی به نظر من حافظ
منافع طبقه سرمایه‌دار است و بیشتر از آن
هم نمی‌تواند مترقیانه و دموکرات باشد و هر
قانون و هر نقشه و هر طرحی که برای حل
مسائل سیاسی و اقتصادی در شئون اجتماعی
ایران پیش‌بینی کند از چهارچوب حفظ
سرمایه و سرمایه‌دار و نظام سرمایه‌داری
حاکم بر شئون اقتصادی و اجتماعی خارج
نمی‌تواند باشد اعم از اینکه از طریق مذهب
پشتیبانی بشود یا اعم از اینکه از طریق
جزئیات پشتیبانی شود حافظ منافع طبقه
سرمایه‌دار است.

و دلیل قاطع من این است که وزیران

امکان را نیافت که در زمینه فرهنگی و
سیاسی و اقتصادی رشدی همگام با رشد
فرهنگی و سیاسی و اقتصادی ملل جهان
داشته باشد، و پرواضح است که این امکان
را بدست نخواهد آورد مگر اینکه خود را
از زیر سیطره نظام غیرانسانی امپریالیزم و
نوکران وابسته‌اش نجات دهد.

تاریخ گواه است که ملت ما در راه
تحقق بخشیدن به این هدف و گسستن
زنجرهای اسارت همواره به اشکال مختلف
مبارزه کرده است.

این حق اولیه هرملتی است که در
سرزمین خود با آداب و رسوم و سنن ملی
خود زندگی کند و خود حاکم بر سرنوشت
خویش باشد و بر اساس اصل احترام متقابل
با دیگر ملل دنیا يك ارتباط مردمی و انسانی
برقرار کند.

ما این هدف را برای کل ملت ایران
در ارتباط جهانی‌اش و برای همه خلق‌های
ایران در روابط داخلی‌اش آرزو می‌کنیم.

- به نظر شما علت مقاومت
دولت در پذیرش حق خودمختاری خلق
کرد به دلیل عدم شناخت دولت از
مسئله خودمختاری سرچشمه می‌گیرد
یا اینکه در ماهیت این دولت نمی-
بیند که با امر خودمختاری موافق
باشد.

- به نظر من رهبران مذهبی ما که
امروز رهبران سیاسی هم هستند، با شجاعت
و با استفاده از الگوی مذهبی، سبک و رنگ
مذهبی توانستند مردم را با کمک نیروهای
ترقی و روشنفکران و سیاسیون و مبارزین

دکتر خلیقی را در کردستان دیدم
و شناختم. او به صریح دست راست و
مغز متفکر شیخ عزالدین حسینی رهبر
مذهبی - ملی کردستان است. او در
کردستان فعالیت شدید و گسترده‌ای
دارد. برای شناختن طرز فکر او، تصور
می‌کنم، این گفت‌وگو تا حدی راهبر
باشند.

- آقای دکتر خلیقی علت
پافشاری خلق کرد را در کسب
خودمختاری چگونه می‌توان توضیح
داد.

- بنظر ما و همه روشنفکران دنیا و
افراد آگاه این مطلب اصالت دارد که
هرملتی که در زیر سیطره دیگران چه از
لحاظ سیاسی و چه از لحاظ اقتصادی و
نظامی و فرهنگی قرار داشته باشد در هیچ
شانی از شئون اجتماعی و اقتصادی و سیاسی
قدرت بالندگی و پیشرفت نمی‌تواند داشته
باشد. از این جهت ما معتقدیم که در گذشته
کشور ایران زیر سیطره نفوذ امپریالیزم
جهانی و سایر چپاولگران منطقه و همچنین
رژیم استبدادی قرار داشته که برای پر کردن
جیب اربابان خارجی و تحمیل کردن رهبری
خودشان بر مردم ستمدیده ایران، از ملیت‌های
مختلف با روش و آداب و سنن و زبان‌های
مختلف اما در چهارچوب جغرافیائی متحد و
محدود و تحت يك پرچم واحد، تشکیل یافته
است از هیچ خیانتی فروگذار نکردند.

ما معتقدیم که در گذشته ملت ما به
علت اینکه در اسارت ارتجاع داخلی وزیر
تسلط ننگین امپریالیزم جهانی بود، آن

و اعضای کابینه جز یکی دو نفر که تاجدی روشنفکر و دلسوز هستند و آنهم نه از طبقه زحمتکش بلکه بنا به اعای خود طرفدار طبقه زحمتکش هستند بقیه خود از سرمایه داران منطقه می باشند.

خیلی جالب است که دکتر سنجابی که وزیر خارجه بود و خودش را کرد می داند، چندی پیش در اطلاعیه و اعلامیه رسمی دولتی از حقوق حقه مردم فلسطین دفاع می کند، و خواستار استیفای این حقوق می شود، حال آنکه خلق های ایران در درون خود ایران خواهان همین حقوق هستند و او حتی به خودش اجازه نمی دهد که عبارت «خلق های ایران» را بر زبان آورد. نمونه جالب تر دیگر اینکه چندی پیش بهنگام فاجعه سندیج در مذاکراتی که ما در آن شهر با هیئت نمایندگان امام خمینی داشتیم یکی از آقایان که به همراه آیت الله طالقانی آمده بودند می گفتند که از بر زبان آوردن کلمه خلق ها اکراه دارند. به ایشان گفته شد که وقتی که شما از تلفظ کلمه خلق ها اکراه دارید چگونه برای قبول حکم حق تعیین سرنوشت خلق ها وارد مذاکره شده اید.

بنده مطمئن هستم که این ها برداشتهای از مسایل ملی و خود مختاری و حق تعیین سرنوشت یک برداشت سطحی و توأم با پیش داوری است. و آن این است که استدلال می کنند که بر پایه آیه (ان من مومنون اخوت) یعنی همه مسلمانان برادرند پس رنگ و نژاد و آداب و سنن و رسوم بر اساس این آیه نباید دخالت در اختصاص دادن سهمی یا رعایت خصوصیتی برای یک قومی در چهارچوب حکومت اسلامی داشته باشند برعکس ما معتقدیم که قرآن همین دخالت را داده است و می گوید که:

انا خلقناکم من ذکر و اوان و جعلناکم شعوقا و...

من شما را به رنگ های مختلف و زبان های مختلف خلق کردم. ما شما را از یک زن و مرد و از یک نر و ماده خلق کردیم و شما را ایل ایل و قوم قوم با آداب و رسوم مجزا و مشخص و زبان مشخص و رنگ مشخص و متفاوت خلق کردیم تا اینکه حقوق همدیگر را بشناسید تا اینکه به آن رنگ و به آن لهجه ای که آن قوم دارد عادت کنید و آن رنگ را در آن قالب بشناسید و همانطور آنهم حق ترا بشناسد. برای اینکه در اختیار تو نیست که کردی یا فارس، ترکی یا بلوچ عربی یا ترکمنی بلکه این خلقت الهی است که



در تمام عالم و در طبیعت این طور خلق شده و شما اگر بخواهید روابط اجتماعی و انسانی با قوم دیگری داشته باشید باید همان خصوصیات را برای آن قوم برسمیت بشناسید زیرا که آن خصوصیات زاده دست خودش نیست بلکه زاده محیط اجتماعی و طبیعی و جغرافیائی اوست.

پس قرآن این حق را به خلق ها و ملت های دنیا داده است که همدیگر را برسمیت بشناسند و این شناسائی به معنای شناسائی افراد نیست بلکه این شناسائی به معنای قبول خصوصیات است که شما می توانید توقع داشته باشید که دیگران نیز شما را برسمیت بشناسند. و این چیزی است که ۱۴۰۰ سال در اسلام بوده. و اگر این ها با این منطق با خلق های ایران روبرو بشوند و معتقد باشند که حکومت اسلامی بر اساس موازین قرآن پایه گذاری خواهد

شد و باز یک حکومت صفوی بوجود نخواهد آمد (که ما نمی توانیم حضور این چنین حکومتی را تحمل کنیم) در آن صورت برسمیت شناختن حقوق ملی و دموکراتیک خلق های ایران برای چنین حکومتی نباید ترسی ایجاد کند و نباید اصلا تاملی هم بوجود بیاورد زیرا که در سرلوحه قانون اساسی این حکومت که همان قرآن است این شناسائی و این حق داده شده و تأیید گشته است و من تعجب می کنم که چرا این ها از پذیرش این حق بر اساس مفاد قرآن ابا دارند. اینجا یک سؤال پیش می آید یا اینکه این ها از قرآن اطلاع ندارند که به عقیده من دارند و یا اینکه می خواهند بعضی از قوانین قرآن را که به نفع حکومت و فرمانروائی آنها نیست نادیده بگیرند. که برای آنها هم ما آیه داریم «نومنون عبادا و نغفورا عباد» یعنی به بعضی از آیات ایمان داریم و به بعضی از آیات ایمان نداریم.

که چنین ایمانی نمی تواند ایمانی اسلامی و پایه حکومت جمهوری اسلامی باشد.

- با این ترتیب دورنما را باز هم از طریق مذاکره روشن می بینید.

دسیسه ها

- بنظر من تلاش ما باید باز هم در جهت مذاکره و تماس و اعتراض بوده باشد، ما باید زمام داران دولت و مخصوصا رهبری انقلاب را بر اساس موازین انسانی و اسلامی متقاعد بکنیم و رهبری را از دسیسه های افراد ناپاک - که با چسباندن اتهاماتی قصد دارند حقوق ملت بنفع بیگانگان نادیده گرفته شود - برحذر داریم، و از ایشان بخواهیم که با واقعیات از طریق مستقیم و بلاواسطه برخورد کنند تا متقاعد شوند که در کردستان هیچ نیروی تجزیه طلبی وجود ندارد. ما بخاطر کرشمه بنی صدرها و یزیدی ها نمی خواهیم تعارف بکنیم که تجزیه طلب نیستیم. ما با کلیه مردم ایران در مصیبت شریک بودیم و سهم ما از ستم شاید چند برابر آنها هم بود حالا که می گوئیم دموکراسی است، آزادی است و حق تعیین سرنوشت است پس چرا برای ما نباشد. ما مردم ایران هستیم و دهها هزار سال است که در این منطقه زندگی می کنیم و اصیل هم هستیم، بنا براین اگر حکومتی ایجاد شده و قرار است که ستم ها و بدبختی ها از میان برداشته



نقشه خردیابی ری برای آزادی

قرآن حق تعیین سرنوشت را به ملت‌ها داده است

شود، و به این ملت بهار آزادی اعطاء شود ما هم باید در این بهار آزادی مسیّم باشیم. ما نمی‌خواهیم و نمی‌توانیم که از لحاظ اقتصادی سرپای خود بایستیم، برای اینکه ما حتی بر تمام خاک ایران داریم که این حق ما باید استیفا شود. و این همان حق است که ما از دولت‌های قبلی می‌خواستیم و همیشه با گلوله و ازعاب و انگ تجزیه‌طلبی بما پاسخ دادند.

و اگر بنا باشد که این دولت با حرف بنی‌صدرها و امثال او - که نمی‌خواهند این ملت برادرانه در کنار هم زندگی کنند و معلوم نیست که از کجا ماموریت دارند تا تا این انقلاب بحق مردم را از وسط و از نیمه راه قطع کنند - مبنای کارهایش قرار دهد در آن صورت ما اعلام خواهیم کرد که این جمهوری اسلامی نیست و این دموکراسی نیست، چون شاه هم همین انگ را به ما می‌زد و حکومت بختیار هم همین انگ را به ما می‌زد و آنها طاغوتی بودند. پس برای اینکه ما ثابت کنیم که با آنها فرق داریم باید عملاً نشان بدهیم و مسیری جدا از مسیر آنها در پیش بگیریم. چرا باید مثل گذشته ندای حق‌طلبانه ما را با سرب داغ و گلوله و خمپاره پاسخ دهند؟ چرا نباید آسای رفسنجانی در سخنرانی‌ش به خمپاره‌هایی که روی میز ایشان گذاشته بودیم اشاره بکنند. چرا نباید می‌گفتند که مردم کردستان در خانه‌هایشان نشسته بودند و خمپاره‌ها سقف اطاق‌هایشان را سوراخ کرد و در داخل خانه‌ها خانواده‌ها را به خاک و خون کشید. معلوم می‌شود که اینها می‌خواهند حقیقت را پنهان کنند و اینها می‌خواهند رهبری

را برخلاف آنچه در کردستان و مناطق دیگر می‌گذرد هدایت کنند. و تمهت‌های ناروا بزنند و از احساسات عموم و مقام اجتماعی خود سوءاستفاده بکنند تا آگاهانه یا ناآگاهانه در کشور یک جنگ داخلی شروع شود و انقلاب از نیمه راه، متوقف شود. توجیه ما این است که اگر رهبری دلسوز است (که به نظر ما هست) که انسانی است ساده و با ایمان که می‌خواهند به این مردم خدمت بکنند، پس باید سعی کنند که ایادی ناپاک را از دوروبر خودشان دور کنند و در تمام ارگان‌های دولتی تصفیه بوجود آورند و آنهایی را که می‌خواهند خلق‌های ایران را بجان هم بیاندازند و دوباره در احیای رژیم‌های طاغوتی بر این سرزمین جنگ‌زده بکوشند ریشه آنها را از ارگان‌های دولتی و اداری و مذهبی بردارند و گرنه دچار شکست خواهیم شد. هم ما و هم تمام خلق‌های ایران، و انقلاب از بین خواهد رفت و دیگر نه سهمی برای کرد می‌ماند و نه برای هیچ کس دیگر.

- آینده را چگونه می‌بینید؟

دستهای ناپاک

- با در نظر گرفتن اوضاع و احوال جاری آینده را زیاد مطلوب نمی‌بینم. یعنی اگر روش، بدین منوال ادامه پیدا کند و دست‌های ناپاک و اجنبی‌پرست باز هم مسائلی مثل سنندج و گنبد به وجود آورند و دولت که فعلاً از نظر قدرت ضعیف است نتواند هرچه زودتر بر اوضاع مسلط شود، این وضعیت شرایط خوبی است برای ایادی اجنبی و ساواکی‌ها و فرصت‌طلبان که فضائی

ایجاد بکنند که شیرازه کارها باز هم پاشیده‌تر شود و یک خلاء رهبری و سیاسی ایجاد شود که در نتیجه همانطور که خواست این جماعت است خلق‌های ایران نتوانند در کنار هم یک زندگی انسانی را شروع کنند و با دامن‌زدن به اختلافات داخلی و گم‌شدن دشمنان اصلی فرصت مناسبی پیش آورند تا به کمک نیروهای خارجی از این خلاء آنچنان استفاده شود که دوباره خدای نخواستہ فضای سیاسی و اجتماعی ما برگردد به گذشته و باز مدت‌های مدید دیگری زیر استعمار تازه قرار بگیریم که چون زخم خورده است این بار خشن‌تر از رژیم پهلوی خواهد بود.

ما توصیه می‌کنیم برای اینکه خلاء سیاسی ایجاد نشود و برای اینکه ارتش دست‌نخورده و بقول سخنگوی دولت که مردم کردستان را با این ارتش دست‌نخورده تهدید می‌کرد نتوانند با عوامل طاغوتی دسیسه فراهم بکنند بهتر است که نصیحت و دلسوزی گروه‌های مترقی و افراد منفرد خیرخواه را در تصفیه ارتش قبول کرده و در ایجاد یک ارتش انسانی و خلقی بکوشند و همچنین در ارکان دولتی و سیاسی مجال دخالت به فرصت‌طلبان و طرفداران رژیم سابق را ندهند. در غیر این صورت شکست خواهیم خورد و مسئولیت مستقیم بعهدہ آنهایی است که قدرت این تصفیه را داشتند و نکردند و حتی از اینکه صادقانه گول هم خورده باشند باز خیانتی به این ملت تلقی می‌شود.

جهانگیر محمدزاده

نقطه ختم " ادبیات ثریائی " مطبوعات جنجالی اروپا و امریکا



تصاویر، از فیلم " سه چهره یکن " - ۱۶۰ صفحه - ۱۵۰ ریال
طبعه انتشارات " بهارستان " - تلفن: ۳۱۲۷۵۳

گزارشی از اولین دیدار خارجیان از کامبوج

«خمر»ها به خانه بازمی گردند

يك مقام تازه کامبوجی: «سیهانوك می تواند به کامبوج بازگردد مشروط بر اینکه فوراً ابراز ندامت کند!»



سربازان کامبوجی سلسله‌های چینی را از ارتش پولپوت به‌غنیمت گرفته‌اند

فراهم ساختن زمینه برای نفوذ استعمار چین و در پی آن قتل عام یا به‌بردگی کشیدن ملت خمر بوده‌است. در حال از این کشتزارها امروز چیزی جز بیابانی که به‌محل تاخت و تاز گاو میشها تبدیل شده، باقی نمانده است.

مهاجرت وارونه

حضور نظامی ویتنام چندان مشهود نیست. بر روی صد و شصت و پنج کیلومتر جاده‌ای که مرز کامبوج را از پایتخت جدا می‌کند، یک تانک یا خودروی جنگنده، حتی یک توپ، چه کامبوجی چه ویتنامی، به‌چشم نخورد. در تمام طول رفت و برگشتمان تنها به‌حدود سی کامیون ارتشی ویتنامی برخوردیم که دوسوم آنها با بار سرباز، لاستیک، بنزین یا مواد خوراکی، به‌سوی ویتنام‌باز می‌گشتند.

های ویتنام، سنگهای کیلومترشمار هنوز به زبان فرانسه فاصله را تا پایتخت مشخص می‌سازند. بر روی یکی از آنها می‌خوانیم «پنوم‌پن ۱۵۴ کیلومتر».

بعد از عبور از برهوت کم‌کم سر و کله کشتزارهای برنج که گویی از فصل پیش به‌حال خود رها شده‌اند، پیدا می‌شود. برنجزارهایی وسیع، تقسیم شده، با کانالهای مخصوص آبیاری، اما خشک و بی‌آب. برای من توضیح می‌دهند که اینها بقایای «کلخوز» هائی است که در سال ۱۹۷۶ برای افزایش تولید برنج و همچنین به‌منظور زایل کردن آخرین نشانه‌های مالکیت‌های فردی و تثبیت تحولات اجتماعی آن روز ایجاد شده بوده است.

محافل دولتی خمر و محافل ویتنامی عقیده دارند که هدف آن تحولات اجتماعی

فاصله مرز کامبوج تا مرکز شهر هوشی‌مین (سایگون سابق) از راه جاده شماره یک (جاده ماندارین) سابق، فقط ۷۰ کیلومتر است و این فاصله را می‌توان به راحتی یک ساعت و نیمه طی کرد. در این جاده اثری از جنگ یا بحران نیست. در خط مرزی یک پاسگاه محقر با یک پرچم، ویتنام را از کامبوج جدا می‌کند.

به‌محض ورود به‌خاک کامبوج منظره تغییر می‌کند. از برنجزارها و بیشه‌های کوچک، یکباره وارد دشتی وسیع، لم‌یزرع و لخت می‌شویم. تک و توك و به‌فاصله‌های دور از هم چند درخت نخل. در واقع یک ناکجاآباد برهوت به‌طول دهها کیلومتر که برای گشتی‌های پولپوت بهترین محل برای زیر چشم داشتن خارج شوندگان از مرز به‌شمار می‌آید. در کنار جاده، مثل کنار جاده-

گویا فقط از پلهای بزرگ جاده مراقبت به عمل می‌آید. چند پاسگاه نظامی ویتنامی نیز که برجا مانده‌اند، فاقد آمادگی نظامی هستند، از صدها پلی که در مسیر ما قرار داشت، تنها یک پل ویران باقی‌مانده بود. انهدام این پل راه ما را دویست متر دورتر می‌کرد. سه یا چهار گروه متخصص ویتنامی نیز مشغول تعمیر خطوط تلفنی هستند که کار آنها تقریباً تمام شده‌است.

خمرهای سرخ بر روی دهها کیلومتر از جاده عملیات خرابکارانه کرده‌اند تا بدین وسیله مانع پیشروی سریع خودروهایی دشمن بشوند. شکافهای عمیق دوسوم پهنای جاده را پوشانده، رانندگان را مجبور می‌سازد که هر دویست سیصد متر یکبار با ترمز از سرعت اتومبیل خود بکاهند. حتی نیم کیلومتر جاده سالم هم باقی نمانده‌است. به همین جهت برای پیوندن صد کیلومتر فاصله مرز تا مکونگ چهار ساعت وقت لازم می‌شود.

احساس امنیت به ما دست می‌دهد. من و چهار ویتنامی با اتومبیلی معمولی و غیر مسلح سفر می‌کنیم. حتی یک گلوله هم در مسیر ما شلیک نشد و من حتی صدای شلیک یک گلوله را هم در تمام طول اقامت در کامبوج نشنیدم.

اما بر روی جاده، رویدادی تاریخی با آهنگی آرام در شرف تکوین است: مردم خمر به دهکده‌هایشان باز میگردند. مهاجرت سال ۱۹۷۵ وارونه و در جهت عکس صورت می‌گیرد. مردم با لباسهای سیاه‌رنگ و سر بندهای سنتی خود، پای پیاده، یا بر روی گاری، موتورسیکلت و حتی کامیون، به سوی خانه‌های سابقشان روانند.

پای اغلب آنها برهنه است و خورشید هنوز تابستان نشده، سوزان. بار آنها محقر است و هر نفر به‌طور متوسط بیشتر از حجم یک چمدان بار حمل نمی‌کند. اما چهره دهکده‌ها و شهرها به‌طوری محسوس هر روز تغییر می‌کند. مثلاً شهر «سوای‌ری‌نیگ» که همکارم آن را ماه پیش خالی دیده بود، روز سوم آوریل گذشته مسکونی بود و مردم در بازار و خیابانها مشغول خرید و رفت و آمد بودند.

در پهنه «نیگ‌لوئونگ» در کنار رود مکونگ - منطقه استراتژیکی که در سال ۱۹۷۵ عرصه پیکارهای خونینی بود - اهالی لطمه بسیار دیده بودند. در حال حاضر بازار مبادلات در این شهر گرم است. کامبوج هنوز فاقد پول رایج است و مردم موزشان را با پرتقال و مرغشان را با گوشت، سیگار،

کاغذ و یاصابون معاوضه می‌کنند. فروشندگان با صبر و حوصله در انتظار مشتری بساطشان را در بازار گسترده‌اند.

در اتوبوسی که ما را از این شهر به پایتخت می‌برد، خمرهای غیر نظامی در کنار نظامیان ویتنامی به چشم می‌خورند. آنها با هم حرف نمی‌زنند، چون زبان یکدیگر را نمی‌فهمند. اما خمرها هیچ حالت خصمانه‌ای نسبت به ویتنامی‌ها ندارند. البته محبتی هم نسبت به آنها نشان نمی‌دهند.

تقریباً از معبد و رهبان دیگر خبری نیست. گویا فقط سه معبد بزرگ کامبوجی در طول ۱۵۰ کیلومتری مسیر ما سالم باقی مانده‌است. از «نیگ‌لوئونگ» تا پنوم پن جاده کمی بهتر می‌شود. پل رودخانه «پاساک» در مدخل پنوم پن دست نخورده باقی‌مانده‌است. اما ماموران به شدت مراقب رفت و آمد مسافران از روی پل هستند.

پایتخت هنوز خالی کامبوج

راه ورودی پنوم پن بولواری عریض است که شهر را از سمت غرب دور می‌زند. شهر هنوز زیباست، با آن خیابانهای پهن و سایه گرفته‌اش، اما خالی است و بوی مرگ می‌دهد. گوئی با بمب نوترونی (بمی که می‌کشد اما منهدم نمی‌کند) به آن حمله شده‌است. اغلب ساختمانها دست نخورده و سالم باقی‌مانده‌اند. اما کاملاً خالی هستند. باغها اغلب سرسبز و پر گل‌اند. اما در حیاطها اثاثیه خرد و شکسته فراوان است.

در یکی دو نقطه شهر در کنار دیوار و مانع سیم خاردار پست کنترل ایجاد شده‌است. بعد از عبور از محله سینماها و هتل‌های مدرن، به سوی بازار بزرگ و محله چینی‌ها می‌رویم. ورود به این محله ممنوع است. تمام مرکز شهر بدین ترتیب بسته به نظر می‌رسد. ایستگاه راه آهن را از نو رنگ زده‌اند و از دور صحیح و سالم به نظر می‌رسد. سفارت چین که در ساختمانی نوساز مستقر بود، دست نخورده به دست شورشیان افتاده‌است. تپه «پنوم» که الهامبخش «پانوپنه» و ریشه نام شهر پنوم پن است، از علف پوشیده شده‌است. رفت و آمد در اطراف کاخ سلطنتی ممنوع است. اما می‌توان در برابر سالنهای رقص سلطنتی از کتابخانه که هنوز چند قفسه کتاب را در خود پناه می‌دهد، بازدید کرد.

هتل قدیمی «رویال» در حال حاضر محل سکونت خارجیان است. این هتل یکی از ساختمانهای نادری است که از نعمت جریان آب و مراقبت ارتش برخوردار است.

هم‌زمان با اقامت ما در پنوم پن، در غرب کشور حمله وسیع علیه مواضع پولپوت در جریان بود. به همین جهت ترافیک هوایی پنوم پن به صفر رسیده و طی ۲۴ ساعت تنها یک هواپیما در فرودگاه شهر فرود آمده بود.

پنوم پن خالی است. اما تا چند وقت دیگر؟ در شمال شهر، آنسوی محله صنعتی دهها هزار نفر از تبعید اجاری پولپوت باز گشته و منتظرند که به محض تامین آب و مایحتاج زندگی به خانه‌های خود در شهر سرازیر شوند. این شهرنشینان سابق در حال حاضر در دهکده‌های کنار شط زندگی نکبت باری را می‌گذرانند و هنگامی که موسم بارانها فرا برسد، زندگی آنها جهنمی‌تر هم خواهد شد. دو معلم جوان به زبان فرانسه‌ای سلیس برای من توضیح می‌دهند که باید آموزش را در کلاسهای درس از صفر شروع کنند چون در «دوران پولپوت» به کودکان تنها طرز نشا کردن برنج، بریدن چوب و نگهداری از چهارپایان را یاد می‌داده‌اند.

می‌رسیم از راهبان بودایی چه خبر؟ به ما می‌خندند که: «آنها را قتل عام کردند. چند نفری از آنها هم خود را مخفی کردند و به صورت مردم عادی به کار پرداختند. به هر حال خبری از آنها نیست». در گوشه‌ای دیگر، چند نفری به بحث مشغولند. گویا این جمع هسته «روشنفکران» اردوگاه را تشکیل می‌دهند. آنها مشغول نام‌نویسی اعضای آینده «سازمان جوانان خمر» هستند. در این اردوگاه نیز مثل تمام نقاط دیگری که در جاده مسیرمان دیدیم، وجود تک و توك خارجی، نشان از پایان یافتن یک دوره انزوای کامل می‌دهد. از این خارجیان باهیجان و محبت استقبال می‌شود.

یک وزیر جوان

در یکی از محلات حاشیه‌ای پنوم پن، پولپوت زندان خود را در یک کالیه قدیمی مستقر ساخته بود. در حال حاضر بازدید از این زندان آزاد است. مسئول کنونی زندان که یک خمر سرخ قدیمی است و فرانسه را خوب حرف می‌زند، توضیح می‌دهد که: «چه چنانتهای مخوفی که در اینجا صورت نگرفت». از زندان دیدار می‌کنیم و ماجراهایی را که احتمالاً در آنجا گذشته‌است پیش خود مجسم می‌نماییم. اطاق شکنجه را می‌بینیم یا دستکاهای الکتریکی و «خوابگاههای» وسیعی که در آنها بدنهای شکنجه شده را بسته به تختهای آهنی باز یافته بودند. بر روی

کرد. وقتی مردم به زندگی عادی بازگردند کم کم فکری هم برای ازدیاد تولید خواهند کرد.

«ابزار پکن»

وزیر امور خارجه تازه کامبوج این واقعیت را پنهان نمی کند که قتل عام روشنفکران و تحصیلکردگان توسط رژیم کامبوج باعث کمبود غم انگیز کادر کاردان در کشور شده است. برای تربیت کادر متخصص برنامه آموزشی فشرده ای تهیه شده است. همچنین از تمام خمرهای متخصص، از جمله کامبوجیهای مقیم خارج دعوت شده است برای بازسازی به کشور خود بازگردند.

درباره سیهانوک می پرسیم. وزیر جوان کامبوج بالحنی قاطع پاسخ می دهد: «سیهانوک این اواخر برای ما مشکلات بسیاری به وجود آورد. و اگر او هنوز در پکن به سر می برد، نمی تواند ادعای داشته باشد. او ابزار پکن است، بنابراین دشمن ماست. او می تواند به کامبوج بازگردد، اما باید فوراً ابرازبیشمانی کند».

درباره حضور ویتنام می پرسیم. پاسخ می دهد: «خارجیها فکر می کنند که ما زیر حمایت ویتنام به سر می بریم. البته ویتنام به ما کمک کرد که از شر نوکران پکن واتحاد پولپوت-پنگ ساری رها شویم. ویتنام هنوز هم به ما کمکهای قابل توجهی می کند، اما ما خط خودمان را می رویم و سیاست خاص خودمان را داریم. این را باید همه دنیا بفهمند. ما تصمیم گرفته ایم نقش خود را در آسیای جنوب شرقی ایفا کنیم و جای خود را در میان کشورهای نامتعهد بازیابیم. می خواهیم کشورمان را بازسازی کنیم و استقلال و همبستگی خود را با سایر ملت های هندوچین استحکام بخشیم. امیدواریم هرچه زودتر با فرانسه روابط دیپلماتیک برقرار کنیم. ملت فرانسه همیشه دوست ما بوده است و امیدواریم این دوستی ادامه یابد.» مقامهای هانوی از پاسخ به سؤال ما در مورد آینده حضور نظامی ویتنام در کامبوج طفره می روند. اما فاموان دونگ نخست وزیر ویتنام به ما می گفت: «غرب باید این را درک کند که اوضاع سیاسی کامبوج غیر قابل بازگشت است. فیلیپ دو ویلر - نوول ابرو اتور



بانک ملی کامبوج بعد از سقوط پولپوت

گشته اند و بقیه هم می کوشند به هر وسیله شده به خانه هایشان بازگردند. رژیم پولپوت تمام داراییهای شخصی را از خانواده ها گرفته بود، و در حال حاضر روستائیان برای بازگشت به زندگی سابق، تعاونیهای روستائی را غارت می کنند. به گفته وزیر جوان این مهاجرتها در وضع کشاورزی اثرات بدی به جای خواهد گذاشت. اما چطور می شد با آرزوی قلبی مردم برای بازگشت به خانه هایشان مخالفت کرد؟

دولت تازه از مردم خواسته است که از ۱۳ آوریل، یعنی آغاز سال نوی کشور خمرها، تلاشی بیشتر در راه بهبود وضع کشاورزی به خرج دهند.

پولپوت دیگر قادر به فعالیت نیست. البته او عده ای از روستائیان را وادار کرده که او را در جنگلها همراهی کنند. او حتی دستور داده است مفضل های کسانی را که قصد فرار داشته اند، قطع کنند. اما هر روز گروه تازه ای را آزاد می کنیم. پولپوت دیگر سازوبرگی جز اسلحه ای سبک در اختیار ندارد. ما تمام سلاحهای سنگین ارتش او را به غنیمت گرفته ایم. البته چین اخیراً از طریق تایلند کمکهای در اختیار او گذاشته است. اما این در نتیجه ماجرا تأثیری نخواهد داشت. نیروهای پولپوت در حال حاضر گرفتار مخصصه هستند. بنابراین مجبورند مرتب جای خود را تغییر دهند و نمی توانند برای خود پایگاهی همیشگی دست و پا کنند. از آنطرف هم اوضاع کلی کشور کم کم به حال عادی بازمی-

دیوارها و زمین هنوز لکه های خون به چشم می خورد. اوراق بازجویی هم اینطرف و آنطرف پراکنده اند. بعد نوبت بازدید از سلولهای تنگ و تاریک می رسد که زندانیان حتی جای کافی برای دراز کشیدن در آن را نداشته اند. در سالنی دیگر توده ای از اشیاء مقدس از نقره قلمکار تا اشیاء مسی و برنزی به چشم می خورد که گویا از معابد دزدیده و به این محل آورده شده تا بعد از ذوب کردن، آنها را تبدیل به مجسمه های پولپوت - طبق الگوی استالین و ماو بکنند. چهار پیکره نقره ای و برنزی پولپوت هم قبلاً ساخته شده و به زمین افتاده است. در حیاط زندان دو چوبه دار و پانزده گور تازه که برای اجساد کشف شده کنده اند، به چشم می خورد. ظاهراً صدها مرد و زن در این زندان کشته شده اند. مسئول زندان باز توضیح می دهد که: «زندانیان را مدت طولانی در اینجا نگه نمی داشتند. اینجا محل عبور، یعنی محل اعدام بود. یعنی تقریباً کارخانه ای برای آدمکشی».

شب سوم آوریل موفق شدم با «هون سن» وزیر امور خارجه جمهوری خلق کامبوج ملاقات کنم. او بیست و هشت سال دارد و اهل کومپونگکچام است. قبلاً دانشجوی بوده و در تمام سالهای بین ۱۹۷۰ تا ۷۷ در ارتش خمر سرخ در شرق کشور خدمت می کرده است. قبل از انتخاب شدن به مقام وزارت در ژانویه ۱۹۷۹، رهبر جنبش جوانان خمر بوده است. به گفته او مردم در حال حاضر به ۹۰ درصد از روستاهای موطن خود باز

عوامل رژیم سابق و بیگانگان علیه خود چون امام خمینی با آنهمه طرفدار و خواهان، بگذارد. اینها کوشش برای پوشاندن بد تبعید می‌شدند، یا چون تختی و دکتر شریعتی کاریهاست و جنجال برای بزرگ کردن و صمد بهرنگی و... دهها تن دیگر سربه خود، و گرنه مساله کوچکتر از این حرفها نیست، یا چون آیت‌الله طالقانی و آیت‌الله بود. افرادی چون سردبیر تهران مصور و منتظری و... صدها مبارز دیگر در زندان آقای قطب‌زاده کوچکتر از آنند که علیه‌شان بودند. درینکه دنیا زیستن و گاه از سر توطئه شود. مگر آن که خود سعی کنند تقنن مخالفتی کردن سابقه مبارزه سیاسی برای کسی نمی‌شود، مگر آن که به‌زور و از گاه کوه بسازند. مخالفان جدی و مهم رژیم شاه، آنها جنجال و با متهم کردن این و آن سعی که در پشت دستی با رژیم نداشتند، یا کنیم به آن ابعاد بزرگ و بزرگتر بدهیم.

تهدید می‌کند و کارش پرونده سازی است، بنابراین پاسخی ندارد. سردبیر ما و اصولاً تمام روزنامه‌نگارانی که در این ملک و در این سالها قلم زده‌اند - خوب و بد - جلو دید همگان بوده‌اند و خارج از دسترس و در خارج ایران و مشغول به کارهای مشکوک نبوده‌اند که از چشم ملت پنهان بوده باشد. از همین رو، آقای قطب‌زاده نمی‌تواند حقیقت را با این گفته‌ها تغییر دهد. «وابستگی به رژیم شاه خائن»، بیشتر از آن که در بودن در ایران و زندگی کردن در آن فضا باشد، به‌طرز تفکرهاست. آن که تفکری شبیه شاه سفاک دارد وابسته به آن رژیم محسوب می‌شود، مثلاً آن که مخالفان خود را - تماماً و بدون هیچ استثنا - متهم می‌کند که یا وابسته به رژیم سابق‌اند و یا وابسته به سیاستهای بیگانه! - آنچنان که آقای قطب‌زاده در مصاحبه کیهان گفته - او در حقیقت دلبسته و دنباله‌رو آن رژیم است. اصولاً تنها یک ذهن بیمار با تمایلات فاشیستی قادر است نوشته یک مجله را که حتی تیتراژ آن بوده است «این عکس قطب‌زاده نیست؟» و با ذکر دهها «اگر» و «اما» چاپ شده و در پایان از سوی مجله از همه دعوت شده که برای روشن شدن حقیقت، مدارک و اسناد ارائه دهند. به حساب توطئه

تفریحگاه مینی سیتی

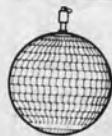
تمام روزهای تعطیل آماده پذیرائی از
خانواده‌های محترم میباشد تلفن ۲۸۴۴۶۸

سینمای سالم رابخانه ببرید

پروژکتور کاستی سوپر ۸ و ناطق فیرچایلد
امریکا - با فشار یک دکمه در دو ثانیه فیلم
مورد نظر بروی پرده تلویزیونی دستگاه و یا
پرده بزرگ بنمایش می‌آید.



برای نمایش سینمای خانوادگی
و کارتن - ویزیتوری و آموزش



گوی آئینه‌ای با
پروژکتورهای
رنگی

توجه - توجه - توجه
مکمل دستگاه‌های
صوتی برای همه



انواع پروژکتورها با
طرحهای متنوع گردان



انواع نورافکن با دیسک
گردان رنگی با سیستم زوم (اسپات)

دستگاههای موزیک
لایت که از صوت
صدار گرفته و به نور
منتقل می‌نماید
دستگاههای فلاش
(استروب) با
دیسکهای رنگی و
انواع دیگر وسایل
نوری متحرک فرانسه

پوبلیکو - خیابان نادر شاه جنوبی شماره ۲۸ طبقه دوم تلفن ۸۹۴۴۰۶ - ۸۹۶۸۰۴

يك محفل بحث درست و حسابی

قدیر کاگردی



برشت) ابوتراب باقرزاده و رضا شلتوکی نام برد. مجید امین مویید از تاریخ فرقه اول و دوم دموکرات آذربایجان و بطور کلی از تاریخ بعد از جنگ جهانی ایران مطالب زیادی می-دانست. از صبح تا شب در حیاط و اطاق با بچه‌های مختلفی برنامه داشت و آگاهی خود را در اختیار آنان قرار می‌داد. او زبانی شیرین و کلامی دلنشین داشت. امین مویید بعد از صفرخان در بین جوانان از احترام ویژه‌ای برخوردار بود.

عزیز یوسفی و غنی بلوریان از فرقه دوم دموکرات کردستان از تاریخ خلق کرد و مبارزات آن سخن می‌گفتند. عموی هم از تاریخ حزب توده و سازمان نظامی آن آگاهی فراوانی داشت و تجربیات خود را در اختیار دیگران می‌گذاشت. زندگی در اینجا با برنامه بود. دیگر از بلا تکلیفی محکومیت و یا جایگاهی مداوم تقریباً راحت شده بودیم. در واقع اینجا را به چشم خانه خود می‌دیدیم.

زندگی می‌کردند. مجموعه این افراد به بند ۴ قصر حالتی تاریخی داده بودند. آنها در واقع تاریخ ایران قبل و بعد از کودتای ۳۲ را در خود جمع کرده بودند. گذشته از اینان که ذکر شد نزدیک به ۴۰ نفر از ما جوانان بودیم که در يك کمون مشترك زندگی می-کردیم. بند ۴ قصر در این دوره يك زندانی غیرسیاسی داشت. او يك سرهنگ ارتش بود، که به سرهنگ جیره‌ای معروف بود. اتهام او کلاهبرداری در ارتش بود. وی در ارتش جیره غذای سربازانی را که خود نامشان را جعل کرده بود می‌گرفت. این هنگ و یا گردان سرباز وجود خارجی نداشت. اطاقی داشت با فرش و مبلمان و تلویزیون. خیلی کم بیرون می‌آمد و کسی با او کاری نداشت. زندانیان قدیمی برنامه‌های خاصی داشتند، عده‌ای زبان می‌خواندند. عده‌ای ترجمه می‌کردند. از مترجمین معروف در اینجا می‌توان از مجید امین مویید (مترجم آثار

بعد از صفرخان ۵ نفر از افسران سازمان نظامی حزب توده بودند که آنها هم ید طولانی در کشیدن زندان داشتند. اینان عبارت بودند از: عموی - حجری - شلتوکی - باقرزاده و ذوالقدری. از بین اینان رضا شلتوکی از همه جوان‌تر و ورزیده‌تر بود. آنها خاطره گردی دلیر را برای ما زنده می‌کردند. هر چند خودشان هم یلی بودند. آن گرد، خسرو روزبه، رفیق و هم‌سازمانی آنها بود. افسران در يك اطاق مشرف به حیاط بند ۴ با هم زندگی می‌کردند. چند نفر از فرقه دموکرات دوم کردستان و آذربایجان نیز در اینجا بودند که از سال ۱۳۳۲ دستگیر و به زندان ابد محکوم شده بودند. مهمترین آنها از فرقه کردستان عزیز یوسفی و غنی بلوریان و از فرقه آذربایجان مجید امین مویید بود. از اینها گذشته چند نفر از گروه فدائیان اسلام و گروه مؤتلفه نیز در اینجا بودند که جدا از جمع و در اطاقی در انتهای راهرو

به گلپایش آب می‌دادیم. حیاط را آب و جارو می‌کردیم و به درودیوار آن عادت کرده بودیم. تابستان را به آرامی سرگردیم. بطور مداوم در گیربائی نه چندان حل‌نشدنی با مقامات زندان داشتیم. برای هر شهید مراسم یادبود می‌گرفتیم. در این مراسم ابتدا سرود شهیدا و سپس اگر شهید از سازمان مجاهدین بود سرود مجاهدین و به دنبال آن سرود سازمان چریکهای فدائی خلق خوانده می‌شد و به عکس. در مراسم یادبود از زندگی فرد شهید اگر اطلاعاتی در دست بود بیان می‌شد و برنامه با خواندن چند شعر انقلابی به پایان می‌رسید. نتیجه این برنامه‌ها گامی در جهت اتحاد بیشتر گروههای مبارز در سطح جامعه بود. پائیز مصادف با یورش پلیس بود، پاسبانه طبق دستور مقامات گرداننده زندان موی دماغ ما می‌شدند. هر کجا که چند نفر جمع می‌شدیم مداخله و مزاحمت فراهم می‌کردند. در اطاق هنگام بحث در امور مسائل داخلی کمون و یا در ارتباط با زیرهشت با کفش داخل اطاق می‌شدند و به حرفها گوش می‌دادند. ما به ناچار در چنین مواردی یا موضوع صحبتها را عوض یا بکلی قطع می‌کردیم. از برگزاری مراسم یادبود برای شهیدا جلوگیری می‌کردند. طبق یک برنامه حساب شده قدم به قدم جلو می‌آمدند و هر روز تزیینات جدیدی فراهم می‌کردند. رابطه ما بطور دوجانبه نسبت به یکدیگر روز بروز خشن تر می‌شد. به افسران بی‌احترامی می‌کردیم و پاسبانه را دیگر تحویل نمی‌گرفتیم. هنوز پلیس امکانات رفاهی را از ما نکرفته بود. چندین رادیوی کوچک یک موج با گوشی داشتیم که بچه‌ها با دستکاری آنرا قابل استفاده تر می‌کردند. روزنامه هم هر روز بطور مرتب بدست ما می‌رسید. وضع کتاب هم بد نبود و ملاقات هم هر هفته دو روز در پشت میله‌ها برقرار بود. نیمه اول آبان ۵۱ بعد از یک درگیری کوچک با پلیس بر سر اجرای مراسم یادبود ۷ نفر از ما را از شماره ۴ قصر به زندان قزل‌حصار کرج منتقل کردند.

در وقت خداحافظی برای اولین بار از زندان دست برای ما جلوگیری کردند. خشم و تنفر از چهره بچه‌ها خوانده می‌شد. خداحافظی ما برخلاف روال گذشته به صحنه‌ای غمگین تبدیل شده بود. بچه‌ها با نگاهشان از ما التماس می‌کردند که آنها را تنها نگذاریم. بوی خشونت و درگیری می‌آمد. پلیس قصد داشت با تضعیف بچه‌ها از نظر کمی نظرات خود را به آنها تحمیل کند.

در یک اتوبوس سرتو به بسته سوار شدیم. فاصله قصر تا زندان قزل‌حصار را دو ساعته طی کردیم. پس از انجام تشریفات لازم در دفتر زندان به بند سیاسی منتقل شدیم. قزل‌حصار زندان بزرگی بود که چندین بند برای زندانیان عادی داشت. تعداد زندانیان عادی را از ۵ الی ۱۰ هزار نفر برآورد می‌کردند. در یک سالن سرپوشیده به عرض ۱۰ متر و به طول ۳۰۰ متر بندهای زندان و کارگاههای آن قرار گرفته بود. به فاصله چند متر درهائی جداگانه این بندها را به سالن وصل می‌کرد. دومین در از قسمت جنوبی سالن به بند سیاسی مربوط بود. ابتدا بیمارستان زندان بود، چندین سلول ۳ در ۴ متری وصل به یک راهرو ۳ متری که در طول سلولها قرار گرفته بود به اضافه دستشویی و چندین دوش سرپائینی مجموعه این بند را تشکیل می‌داد. در هر سلول ۹ تا ۱۲ تخت نصب شده بود. تمام سلول را تخت فراگرفته بود و کف آن جائی برای نشستن نداشت. تعداد زندانیان اینجا از ۴۰ نفر تجاوز نمی‌کرد و در هر سلول به ترتیب ۲ تا ۴ نفر زندگی می‌کردند. در قسمت جنوبی انتهای سالن دری به حیاط زندان وصل بود. یک سلول در کنار آن و جدا از بند وجود داشت که به صورت انبار و آشپزخانه از آن استفاده می‌شد. حیاط زندان تقریباً بزرگ و گل‌کاری شده بود. یک میز پینگ‌پنگ هم در وسط حیاط زیر یک آلاچیق سرپوشیده از جمله دارائی‌های این زندان بود. در گوشه‌ای از حیاط بچه‌ها سبزی‌کاری کرده

بودند و چند نفر هر روز با آن ور می‌رفتند. جائی ساکت و بی‌سروصدائی بود. بچه‌ها در یک کمون جمع بودند. برای صرف غذا در راهرو سفره پهن می‌کردیم. ساختمان شوقاژکشی بود ولی آب اینجا املاح زیادی داشت و هر چند روز شوقاژها گرفته و صدای خشن‌خشن آن بلند می‌شد. اکثر مواقع درگیر درست کردن آن بودیم. آب اینجا سم معده بود. بچه‌ها که مدتی را در اینجا سرکرده بودند وضع گوارشی خرابی داشتند. در استکان چای به اندازه یک سانتیمتر املاح ته‌نشین می‌شد. و انواع جانورها در درون آب وجود داشت. آب را می‌جوشانیدیم و بعد می‌خوردیم. همه بچه‌ها در سلول‌ها زندگی می‌کردند مگر پیرمردی بنام زهتاب‌فرد. او تختی در کنار در حیاط انتهای سالن گذاشته بود و زمستان و تابستان را با یک ملافه نازک بسر می‌برد. او مردی با سابقه بود و نیمی از عمرش را در زندانها گذرانده بود. آخرین محکومیت او ۳ سال بود و به اتهام دادن شعار به این حبس محکوم شده بود. آدم عجیبی بود. ریشش را سالیان درازی بود که تراشیده بود. تمام موی سر و صورتش سفید بود. بلندی ریش او از یک وجب تجاوز می‌کرد و اکثراً در مواقع صحبت با افراد با آن ور می‌رفت. او یک دست شطرنج مخصوصی داشت و علاقه زیادی به بازی شطرنج برای او یک سرگرمی بود و بدین وسیله روزها را شب می‌کرد.

ادامه دارد

می خواهند ذوب آهن را از بین ببرند؟

در روزهای اخیر اردلان وزیر اقتصاد و دارائی و امیرانتظام سخنگوی دولت موقت انقلاب و چند مقام مسئول و غیرمسئول دیگر از جمله بنی صدر از زیان سنگین صنعت ذوب آهن اصفهان، یعنی بزرگترین واحد صنعتی کشور که در سالهای اخیر به صورت یکی از عظیمترین مراکز فعالیت اقتصادی کشور درآمد است سخن گفتند و حتا بعضی این زیان را بیش از ۳ میلیارد تومان برآورد کردند و این واحد عظیم را غیر اقتصادی و غیرمتداول عنوان کردند و مهمتر اینکه به گفته وزیر کار، گویا این بزرگترین واحد کارگری کشور تهدید به تعطیل گردیده است. انتشار این اخبار وشایعات آنهم در این موقعیت و درباره چنین واحد بزرگ صنعتی کشور مرا بسیار ناراحت و متاثر کرد، بخصوص اینکه نویسنده این سطور چند سال قبل از انعقاد قرارداد و احداث این کارخانه دهها پیشنهاد و اظهارنظر و مقاله تحقیقی درتایید ایجاد و احداث این صنعت نوشته بودم و کتابی نیز تحت عنوان: «تاریخچه ذوب آهن ایران»، اینک که در پی انتشار اطلاعیه ای از طرف شورای کارکنان مرکزی شرکت ملی ذوب آهن ایران و تماس با چندتن از کارشناسان و مقامهای آگاه در این رشته و تذکر عده ای از همکاران در رشته روزنامه نگاری متوجه شدم که آنچه مورد اظهارنظر این گروه قرار گرفته بی مطالعه یا نادانسته و غیرواقعی بوده است، برخود واجب دانستم تذکراتی در این باره بدهم.

در مقدمه لازم می دانم قبل از انتقاد از شیوه اظهارنظر کسانی که درباره این صنعت، بحث کرده اند، قسمت کوتاهی از گزارش شورای کارکنان مرکزی شرکت ملی ذوب آهن ایران را که از هرزبانی گویاتر است نقل کنم، در این گزارش آمده است: «بیان تولید و مخارج کارخانه ذوب آهن در سال ۱۳۵۶ نشان می دهد که علاوه بر تامین

کلیه مخارج کارخانه و معادن وابسته ۳۷۳ میلیون تومان بابت اصل و بهره سرمایه در گردش به بانک ملی برگشت داده شده و ۵۱ میلیون تومان مالیات حقوق به دارائی پرداخت نموده است و در مقابل فقط ۱۷ میلیون تومان کسری داشته است، به نظر می رسد تهیه کننده گزارش اشتباها هزینه طرح توسعه کارخانه معادن و تاسیسات وابسته را برای رسیدن به ۳۰نیم برابر ظرفیت فعلی کارخانه که در جریان بهره برداری میباید، با مخارج بهره برداری، یک کاسه کرده و به حساب ضرر کارخانه منظور نموده است....»

البته شورای مذکور در گزارش خود به نکات جالب دیگری هم اشاره کرده و تا حدودی پاسخ قاطع به اظهارنظرهای مخالف داده است و شاید هم به علت محدود بودن صفحه های روزنامه ها و مجله ها نتوانسته اند جوابگوی خیلی از مسائل باشند ولی امیدواریم در مقاله های دیگر به تفصیل درباره این صنعت و صنایع پتروشیمی و معدن مس سرچشمه که بعد از نفت بزرگترین واحد تولیدی خواهد بود و این دو صنعت نیز مورد بی مهری گروهی قرار گرفته، بحث کنیم.

سر نوشت صنایع مادر

ایجاد صنایع بزرگ و درانحصار داشتن آن در اروپا و آمریکا و همچنین پیشرفت تکنولوژی در کشورهای مذکور موجب گردید که سالهای درازی کشورهای غربی بدون رقیب بر جهان حکومت کنند و ممالک و قاره های دیگر را مجبور کنند برای آنها مواد اولیه و خام به قیمت ارزان تهیه کنند و در مقابل فرآورده های ساخته شده را از آنها به قیمت گران بخرند و به همین دلیل همیشه صاحبان صنایع غرب مخالف ایجاد و توسعه صنایع مادر، در کشورهای عقب مانده و در حال توسعه بوده اند و شاید در حال حاضر نیز در تعطیل واحدهای صنعتی ما بخصوص واحدهای

صنعتی بزرگ از جمله ذوب آهن فعالیت داشته باشند و به همین خاطر برای من این مصاحبه ها و اظهارنظرها غیرمنتظره بوده است. موضوع صنعتی کردن کشور بخصوص ایجاد صنایع جدید که به توسعه کشاورزی و بطور کلی ترقی اقتصاد کشور می انجامد، یکی از خواسته های دیرینه مردم ایران بوده است. اصولا یکی از عوامل پیدایش افکار مشروطیت بوجود آوردن استقلال اقتصادی از راه صنعتی کردن کشور و ایجاد کارخانه های سبک و سنگین بوده است. تشنگان استقلال اقتصادی ایران می دانستند که اگر بخواهند تحولی در ایران ایجاد شود و وضع اقتصاد ایران صورت محکمی بخود بگیرد، بستگی به چند کار اساسی دارد که یکی از آنها ایجاد صنایع سنگین مخصوصا ایجاد کارخانه ذوب آهن است که اساس و اصل اقتصاد صنعتی کردن کشور به حساب می آید.

ولی متاسفانه در اثر توطئه درباریان نه اینکه از ایجاد صنایع سنگین جلوگیری می شد، بلکه میرزاتقی خان امیر کبیر که مشوق سرمایه گذاری دولت و بازرگانان در راه صنعتی کردن کشور و تربیت کادرهای فنی برای اداره کردن آنها بود، به دستور ناصرالدین شاه مقتول گردید، سرمایه داران ملی که با حمایت امیر کبیر در راه صنعتی کردن کشور گام برمی داشتند، در زیر فشار سیاستهای خارجی که عمال آنها از دیرزمانی در دربار قاجار رسوخ پیدا کرده و دربار را عامل این توطئه قرار داده بودند، قرار گرفتند. با تمام این فشارها سیرتکامل تاریخ متوقف نماند و سرمایه داران ملی تصمیم گرفتند با تمام مشکلات مبارزه کنند و با گامهای محکمتری راه مقصود را به انتها برسانند.

بطور مثال می توان گفت: در میان این مردم وطن پرست و فداکار مرحوم حاج محمدحسن امین الضرب به این حقیقت پی برد که نباید تمام فکر خود را متوجه کارخانه های



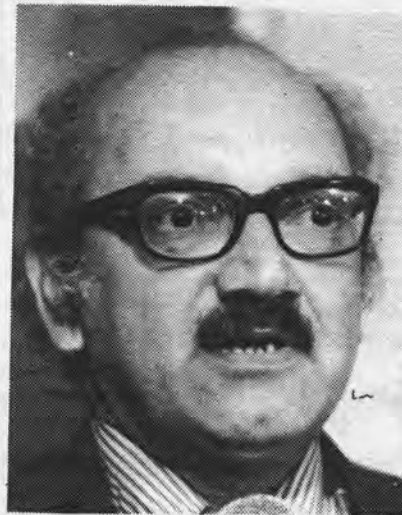
از کشورهای اروپایی و ایالات متحد آمریکا به ایران آمدند که همه وابسته به صنایع بزرگ این کشورها بودند.

هوفمان تبعه المان بین سالهای ۱۳۰۵ تا ۱۳۰۷ به ریاست هیاتی مشغول تحقیق و بررسی و مساحی معادن ایران شد، او در گزارش چند صفحه‌ای خود یادآور شد که با تحقیقاتی که از معادن و موقعیت بازارهای ایران کرده است لزوم و امکان داشتن کارخانه ذوب آهن را در ایران حتمی می‌داند، پس از چندی قرارداد احداث یک کارخانه پنجاه هزار تنی با المان منعقد گردید و مقرر گردید حداکثر تا سال ۱۳۱۶ بهره‌برداری شود سپس در سال ۱۳۱۸ نیز ظرفیت این کارخانه به یکصد هزار تن افزایش یابد ولی عواملی موجب گردید که احداث این کارخانه به تعویق افتد. جنگ جهانی دوم نیز باعث شد تا مدت‌ها مطالعه روی پروژه این واحد عظیم متوقف شود، و بالاخره برانرفشار افکار عمومی مطالعاتی بوسیله کارشناسان چهارموسسه بزرگ بین‌المللی به نامهای: «دماک کروپ» از کشور المان - «مینکو» از انگلستان - «کایزر» از آمریکا - «اسکاتلند» یا کنسولت» از کشور سوئد در سالهای متمادی انجام گرفت. ولی همچنانکه دیدید و شنیدید این گروه‌ها به علت وابستگی به صنایع بزرگ ذوب آهن اروپا و آمریکا، گزارشهای متناقض و ضدونقیض دادند، که یکی حکایت از غنی بودن منابع طبیعی می‌کرد و دیگری مدعی عدم وجود سنگهای پربار برای ذوب آهن و یا مخلوط بودن سنگهای آهن با مواد مسی و اکسید بود.

مهندس احمد زنگنه که سالها در راس سازمان برنامه بود. در دیماه ۱۳۴۰ در یکی از جلسات سمینار ذوب آهن گفت: «سالهاست موضوع ذوب آهن در بین بوده و با اینکه در زمان رضاخان تمام پول ذوب آهن را از ما گرفتند و قرار بود در کرج احداث شود ولی نشد و پس از جنگ بین‌المللی دوم من خود وارد مساله ذوب آهن بودم و در سال ۱۳۳۰ با کروپ تماس گرفتم و ۳ نفر از مهندسين آنها به ایران آمدند، آنها پس از مطالعات زیاد به ما گفتند حقیقت این است که ما اجازه نداریم این کار را تمام کنیم و حتی بطور غیررسمی به تهران آمده ایم! هیات ۳ نفری پس از مطالعه بیشتر راپورتی تهیه کردند و آنرا تسلیم سازمان برنامه نمودند.»

بقیه در صفحه ۶۶

● اگر حمایت دولت نباشد این صنعت در کودکی از دست خواهد شد
● صنعت ذوب آهن برخلاف نظرس امیرانتظام و اردلان، حاصل سالها مبارزه است
● احمد زنگنه در ۱۳۴۰ توطئه خارجیان را برای عقیم نگهداشتن صنعت مادر در ایران فاش کرد



وی احتیاج مبرمی بوجوهی جهت توسعه راه آهن و ازدیاد تکمیل کارخانه ذوب آهن و صنایع دیگر داشت ولی همچنانکه گفته شد او به توطئه درباریان که از دست‌نشاندهان پادشاهان آهن دنیای غرب بودند خرد شد.

ستم درباریان فاجار و عدم توجه حکومت وقت به وضع نابسامان مردم، اختلافاتی در وضع اقتصادی ایران بوجود آورد و به همین دلیل اقدار جدید و ترقی‌خواهانه درمغز سرمایه‌داران ملی و بخصوص جوانان ایران پیدا شد که مهمترین آن صنعتی کردن کشور بود که مورد توجه و پشتیبانی روشنفکران نیز فرار گرفت و این خود یکی از عوامل سقوط حکومت فاجار بود، ولی به علت عدم آگاهی توده‌های مردم منجر به کودتای منحوس رضاخان گردید. ابتدا رضاخان قول مساعد داد تا وضع اقتصاد خراب کشور را هرچه زودتر سروسامان بخشد و ایران را صنعتی کند و به همین خاطر در سال ۱۳۰۲ همزمان با طرح قانون ساختمان راه آهن ایران در مجلس شورا مساله ذوب آهن مطرح شد و پیشنهاد شد که پایه‌های راه آهن صنعت ذوب آهن نیز در ایران ایجاد گردد، قبل از احداث ذوب آهن هیات‌هایی در مدت نیم قرن

کوچک کرد و از این جهت است که اولین بازرگان ایرانی بود که نزدیک به یکصد سال قبل پیشقدم ساختمان کارخانه ذوب آهن ایران شد.

در این باره مرحوم اعتضادی درمجله فلاح و تجارت شماره سوم سال پنجم (آذرماه ۱۳۰۶) طی سلسله مقالاتی تحت عنوان: «ایجاد صنایع آهن و فولاد در ایران» می‌نویسد: «در مسافرت‌های ناصرالدین شاه به فرنگ چند نفر که به ترقی و تکامل آب و خاک اجدادی خود علاقه‌مند بودند، سعی و کوشش کردند که به شاه کارخانه‌های بزرگ اروپا را نشان بدهند و در سفر دوم هم چندین مرتبه شاه را به مشاهده و معاینه کارخانه (کوکریل، درلیژ، بلژیک) که از بزرگترین کارخانه‌های آهن و فولادسازی اروپا است و ادار کردند ولی میخيله خودپرست شاه اجازه نمی‌داد که از مقام سلطنت برای آتیه ملت و ترقی مملکت استفاده شود و از این قبیل اقدامات بنماید، تازه در سال ۱۲۶۳ شمسی (۱۳۰۲ قمری) قدم اول برای اجرای این خیالها و نقشه‌ها، خیالها و نقشه‌هایی که در نظر اغلب دول صنعتی آن روز خصوصا دول همجوار راهی و غیرقابل عمل می‌آمد برداشته شد. حاج محمدحسن امین‌الضرب اول شخصی بود که در مسافرت‌های خارجه خود اهمیت صنایع آهن و فولاد و لزوم حتمی آن را برای زندگانی ملت و استقلال مملکت کاملا فهمید و تمام سرمایه بزرگ و عزم راسخ خود را مصرف آن نمود که معادن آهن و ذغال مازندران را واقع در لب رودخانه «آلش‌رود» و «آنکه‌شارود» در محال نور بطرز جدیدی استخراج نماید و اگر سیاست خارجه و اغراض شخصی و کوتاه‌بینی بعضی از رجال مانع نمی‌شد، گذشته از این که خود او یکی از متمولین درجه اول آسیا می‌گردید، مملکت هم دارای مهمترین صنایع ملی یعنی آهن و فولاد می‌شد، صنایعی که بدون آن هیچ ملتی زنده نمانده و نخواهد ماند.

توطئه درباریان

نیز برای آگاهی همگان بگویم که همزمان با این اقدام ملی توطئه‌هایی شروع شد که به‌اهسانه شبیه‌تر بود تا به حقیقت: بانی این صنعت عظیم را متهم بدزدی و حتا همداری با بیاندانان کردند، سپس بصورت افسانه‌امیزی به حقیقت او را لخت کردند. ۷۶۵ هزار تومان در انزمان باسم غرامت پول سیاه از او جریمه گرفتند، این پول را موهبی درباریان و حکومت فاجار از او گرفتند که

آرمان

گروهی از جوانان دانشجویان مبارزان

۱۳۳۲

سراغاز مرحله نوین

سراغاز مبارز و فعالان مبارزان ایران است
 و در هر شماره یک مقاله علمی، تاریخی، ادبی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی در باره مبارزان و فعالان مبارزان ایران درج می‌گردد. این مجله در هر شماره یک مقاله علمی، تاریخی، ادبی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی در باره مبارزان و فعالان مبارزان ایران درج می‌گردد.

زنان هم‌پای تحصیل آزادی زنده‌اند

زنان هم‌پای تحصیل آزادی زنده‌اند. این عبارت را می‌توان به معنی «زنان هم‌پای تحصیل آزادی زنده‌اند» در نظر داشت. این عبارت را می‌توان به معنی «زنان هم‌پای تحصیل آزادی زنده‌اند» در نظر داشت.



در هر شماره یک مقاله علمی، تاریخی، ادبی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی در باره مبارزان و فعالان مبارزان ایران درج می‌گردد.

معرفی نشریه‌ها و روزنامه‌های تازه ۳-

نگاهی به مطبوعات پس از انقلاب

پیش از این نظامیان به هیچوجه امکان چنین فعالیت‌هایی را نداشتند و اکنون نه تنها نشریه‌ای انتشار می‌دهند، بلکه در برابر نظام حاکم کنونی ارتش موضعگیری می‌کنند. معمولاً شعارهایی نیز در «سرباز و انقلاب» به چشم می‌خورد که از جمله این شعارها، «سرباز باید بداند برای چه ماشه را می‌چکاند»، «ارتش نوین انقلابی به مستشاران خارجی احتیاج ندارد»، «هرگونه تفتیش عقاید در ارتش محکوم است» و «سرباز نیز برای تامین زندگی خود و خانواده‌اش احتیاج به حقوق کافی دارد» است. «سرباز و انقلاب» خواستار نابودی اطاعت کورکورانه در نظام ارتش و قطع دست امپریالیسم است. این نشریه اگر چه از صفحه‌بندی مناسبی برخوردار نیست، پر باز و ارزشمند است و معمولاً افشاگری‌هایی در آن می‌توان دید که در کمتر نشریه‌ای به چاپ می‌رسد و اصولاً افشاگری یکی از مهمترین کارهای دست اندرکاران این نشریه است. تاکنون در زمینه‌های گوناگون از جمله وقایع سندج، عاملان کشتار ۱۷ شهریور، تشکیل شورا در ارتش و واحدهای نظامی، اخبار نظامی و قراردادهای استعماری و... مطالب ارزشمندی در سرباز و انقلاب به چاپ رسیده است. قیمت این نشریه ۱۰ ریال است و معمولاً هر هفته

سرباز و انقلاب

«سرباز و انقلاب» ارگان پرسنل انقلابی نیروهای مسلح، است. پرسنل انقلابی نیروهای مسلح که پس از سقوط رژیم ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی بارها در دانشگاه‌ها و خیابانها دست به تظاهرات و راه‌پیمایی زده‌اند، خواستار دگرگونی بنیادی نظام ارتش هستند و تغییرات انجام شده در ارتش را نه تنها کافی نمی‌دانند، بلکه اعتقاد دارند تا زمانیکه مردم ایران فاقد يك ارتش انقلابی هستند، هر لحظه کودتایی مانند کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، ما را تهدید می‌کند، آنها در «سرباز و انقلاب» می‌نویسند منظور از انحلال ارتش انهدام ارتش نیست، بلکه باید با طرد و محاکمه عناصر مزدور، متعادل کردن پرسنل از نظر تعداد، لغو کلیه قوانین پیوسیده و منحوس ارتش سابق، تدوین قوانین مترقی، بازآموزی و تعلیم و تربیت پرسنل صالح ارتش و افرادی که داوطلبانه به ارتش نوین انقلابی خواهند پیوست و لغو کلیه قرار- دادهای اسارت‌بار و اخراج کلیه مستشاران آمریکائی و امپریالیستی و... ارتشی نوین ایجاد کرد. «سرباز و انقلاب» نشریه‌ای است. اما شاید یکی از ارزشمندترین ارمان‌های انقلاب است. چرا که

پیداری

شماره ۱۳۳۲
۱۳۳۲

روحانیت: و از بین بردن فاصله‌ها

شماره ۱۳۳۲
۱۳۳۲

نگاهی دیگر به حوادث کردستان و گنبد

شماره ۱۳۳۲
۱۳۳۲

ادامه راه انقلاب

شماره ۱۳۳۲
۱۳۳۲

توحیا

شماره ۱۳۳۲
۱۳۳۲

مالکیه

شماره ۱۳۳۲
۱۳۳۲

در آسما

شماره ۱۳۳۲
۱۳۳۲

هفته‌نامه «آرمان» ارگان مرکزی سازمان جوانان و دانشجویان دموکرات ایران است. این نشریه که همواره دارای یک سرمقاله است، نشریه‌ای جاافتاده و خواندنی است. تنوع مطالب آن بسیار و از صفحه بندی و کاغذ مناسبی برخوردار است. در آرمان که معمولاً در شش صفحه چاپ می‌شود، مسائل کارگری و چهره‌های برجسته انقلاب خلقهای جهان جای عمده‌ای دارند. در این نشریه همواره شعارهایی نیز درج می‌شود. در یکی از شماره‌های آرمان نوشته شده است. ایران انقلابی-سازش خلقی می‌خواهد و در مطلبی درباره دانشگاه‌ها تاکید کرده است «دانشگاه همچون دیگر نهادهای اجتماعی کارکردهایی معین دارد. هرگاه کارکردهای دانشگاه در خدمت نیازهای جامعه نباشد، دیگر بار همچون ابزاری آرایشی و تزئینی برای پوشش زخمها و دردها بکار گرفته خواهد شد.

زنان نیز در آرمان جای عمده‌ای دارند. این نشریه برخلاف برخی از نشریات دیگر خواستار حقوق مساوی زنان و مردان است. در یکی از شماره‌های آرمان ضمن اشاره به نقش زنان در انقلاب ایران نوشته شده بود: «بدیهی است که رهایی زنان از چنگال ستم، منوط به برانداختن ستم در کل جامعه است. تنها زمانی که همه حقوق غصب شده‌ی جامعه احقاق گردد، زنان هم خواهند توانست حقوق حقیقی خاص خویش را باز ستانند.»

آرمان از مصاحبه و گزارش و مقالات پربار نیز غافل نیست. در شماره‌های پیشین آرمان مصاحبه‌ای با فریدون تنکابنی، به چاپ رسید که خواندنی بود. مواضع ایدئولوژیک و جهت‌گیری این نشریه در برابر مسائل اجتماعی امروز ایران به حزب توده بسیار نزدیک است و به قولی دست اندرکاران آرمان، خود توده‌ای‌های جوان هستند. قیمت این نشریه ۵ ریال است.

بیداری

«بیداری» هر دو هفته یکبار منتشر می‌شود و آنچنان که خود می‌نویسد «تلاشی است در جهت تحقق جامعه توحیدی» بیداری یک نشریه اسلامی است و تفسیر و آموزش اصول

اسلام در آن جای ویژه‌ای دارد، اما این به معنی پذیرش شرایط کنونی حاکم بر کشور و اینکه از دستگاه رهبری کننده و دولت انتقاد نمی‌کند نیست. بیداری یک نشریه اسلامی انتقادی است و معمولاً اخبار در آن جای بسیار محدودی دارد و بیشتر به مقاله و تفسیر می‌پردازد. در یکی از شماره‌های این نشریه نوشته شده «بسیاری از روحانیون چون در زندگی اقتصادی و تولیدی جامعه مستقیماً شرکت ندارند از شناخت واقعی اجتماع بدورند و تبلیغات گسترده رادیو تلویزیون را مورد حمله قرار داده، نوشته است «ای لازم بود هنگام برگزاری رفراندوم با تبلیغات گسترده و بی‌معنی و هیاهوی بسیار و با سبک تبلیغات مضحک رستاخیزی اعتبار انقلاب خود را تا سطح انقلاب سفید پائین بیاوریم»

این نشریه واژه‌های اصیل فرهنگ قرآن را نیز معنی می‌کند، از جمله معنی واژه مستضعفین را چنین نوشته است: اصیل‌ترین قشر محروم جامعه که خواهان کمال‌جویی و رهائی از قید و بند اسارت‌های حاکم در تاریخ میباشند، این افراد پایگاه اصیل مردمی انقلاب توحیدی را تشکیل می‌دهند و سرمایه مادی و معنوی حزب مدون انقلابات رهائی‌بخش توحیدی را تأمین می‌نمایند. بیداری برخلاف برخی نشریات، از مواضع و خواسته‌های برحق مردم شدیداً دفاع می‌کند، از جمله درباره وقایع کردستان نوشته است، حوادث کردستان نشان داد که قبول خواسته‌های برحق توده‌ها بهترین راه ترک مخاصمه است و این روش عدالت را برقرار می‌کند.

بیداری به قیمت ۵ ریال بفروش می‌رسد و دارای قطع متوسط است.

جهه آزادی

جهه آزادی ارگان رسمی حزب ایران وابسته به جبهه ملی ایران است. این روزنامه که با قطع بزرگ و معمولاً در چهار صفحه به چاپ می‌رسد، و متناسب با جهت‌گیری‌های کنونی جبهه ملی و حزب ایران گاهی لحن انتقادی دارد در سومین شماره «جبهه آزادی» مقاله‌ای تحت عنوان «به پیشگاه حضرت آیت‌الله العظمی امام خمینی» از یکی از نطق‌های ایشان با زبانی نرم اما مستدل و قوی انتقاد شده است. در این مقاله بویژه به مبارزات گروهها و جمعیت‌های گوناگون در به‌ثمر رساندن انقلاب ایران اشاره شده و آمده است که برخلاف نطق امام که فرموده‌اند: «در طول

این پنجاه و چند سال نیز اگر به یاد داشته باشید آنچه با قدرت‌های انقلابی مخالفت کرد روحانیون بودند، تمام جبهه‌های سیاسی کنار بودند، و...» حضرت امام خمینی نخست‌باید گفته شود که رهبر نهضت آزادی اکنون رئیس دولت است و... و دیگر آنکه از بیانات آن حضرت چنین برمی‌آید که گویا جز روحانیون مردان دیگری نبوده‌اند تا به مبارزات ضد استبدادی و ضد استعماری توده ایران بپیوندند و حال آنکه درست‌تر آن است که مبارزات دیگران را نادیده نیندازیم و مانند مدرس خود را برتر از دیگران بشماریم و بدان‌گونه که آن حضرت رهبری همه مبارزات را ویژه روحانی‌ها برشمرند، ندانیم، زیرا در آن صورت با حقیقت تاریخی روبرو نشده‌ایم و...

جبهه آزادی در مقاله دیگری در همین شماره مطالب روزنامه‌ها و نشریات زمان مصدق را به‌عنوان اسناد خیانت به چاپ رسانده است.

جبهه آزادی انتقاد می‌کند، اما در مجموع روزنامه لیبرال و محافظه کاریست و برخلاف ارگانهای برخی از سازمانهای دیگر بی‌برده و صریح در برابر مسائل اجتماعی و سیاسی کنونی ایران موضع‌گیری نمی‌کند.

مسئله فلسطین

گزارش کنفرانس حقوقدانان عرب در الجزایر

ترجمه اسدالله بشری

معمای لاینحل فلسطین در مقابله با قدرتهای جهانخواز امپریالیسم و صهیونیسم و قوانینی که بخاطر موجودیت اسرائیل مسخ شده است.

انتشارات خوارزمی

بازار اسلحه

اثر آنتونی سمسون

ترجمه فضل‌الله نیک‌آئین منتشر شد.
تاریخچه صنعت اسلحه‌سازی و
آمار خرید اسلحه ایران
پرداخت رشوه‌های اسلحه‌سازان به
خاندانهای سلطنتی ایران و جهان
انتشارات امیر کبیر



غنیای معادن

مقام‌ها و سازمانها و وزارتخانه‌های مختلف در دولت‌های گذشته برای احداث ذوب‌آهن بیش از نیم قرن مطالعه و بررسی کردند. ولی به‌علت نفوذ اجانب در دستکاهای دولتی و دربار از احداث این صنعت جلوگیری شد، در حالی‌که نتیجه اکتشافات وسیعی که در زمینه ششاسائی ذخائر طبیعی ایران برای تأمین مواد اولیه این صنعت انجام شده نشان می‌دهد که ایران کشوری است که از حیث معدن غنی است، سنگ آهن ذغال سنگ، گاز و آب تا دهها سال دیگر در این منطقه وجود دارد و سنگ آهن مورد نیاز این کارخانه می‌تواند تنها از ناحیه یزد تأمین گردد، و اگر قراردادی در چند سال قبل برای ورود سنگ آهن از هندوستان بین دولت ایران و هند منعقد گردید، بخاطر توسعه معاملات پایاپای بین دو کشور است. در صورتی که بسیاری از کشورهای تولیدکننده آهن از جمله ژاپن سنگ آهن مورد نیاز خود را از خارج وارد می‌کنند و تولید آهن آلات برای این کشورها مقرون بصرفه است.

برای کشوری مانند ایران که مصرف سالانه آهن آلات آن میلیونها تن است و همه ساله نیز قریب ۲۰ درصد بر مقدار این مصرف افزوده می‌شود، عدم توجه به توسعه این صنعت عظیم خیانت به کشور است.

ایجاد این صنعت در کشور توأم با مبارزه ملت با رژیم فاسد گذشته بوده‌است و احداث آن برخلاف نظر آقایان فوق‌الذکر به آسانی انجام نگرفته است.

ایجاد صنعت ذوب آهن در کشور فقط حس جاه‌طلبی نبود، بلکه به گفته کارشناسان و مهندسان و تمام کسانی که در این کارخانه

مشغول کار هستند، از نظر اقتصادی این اقدام بزرگ مقرون بصرفه بوده است و این خون تازه‌ای بود که در رگهای اقتصادی کشور روان گردید و روز بتون‌ریزی پایه‌های این کارخانه برای ملت ایران يك روز مبارك و میمون است و هیچ‌گاه از نظر ملت ایران فراموش نخواهد شد، منتها به‌علت عدم مدیریت صحیح می‌توان گفت که این صنعت نیز مانند بسیاری از واحدهای دیگر دچار مسائل و مشکلات شده است. شاید در این واحد نیز اختلاسهای شده باشد و هم‌اکنون نیز هزینه‌های اضافی مصرف شود و به‌علت سوءمدیریت در گذشته تعدادی از کارکنان آن اضافی باشد، ولی خیلی آسان می‌توان مدیریت ناقص آنرا اصلاح و هزینه‌های اضافی آنرا حذف و اگر مختصری هم زیان داشته باشد به آن کمک کرد. کاری که بسیاری از کشورها کردند و امروز از کشور-های پیشرفته جهان محسوب میشوند.

«فردریک لیست» که ترقیات شگرف آلمان قرن بیستم مرهون عقاید اوست می‌گوید: «صنایع نوزاد در هر کشور حکم طفلی را دارد که باید در کنف حمایت قرار گیرد، والا رقابت آنها با صنایع نظیر خود که در کشورهای خارجی از دیرزمانی بوجود آمده و دارای تمام وسایل هستند، میسر نخواهد بود، محصولات يك صنعت نوزاد، بطور قطع از نظر کمیت و کیفیت قابل رقابت با محصولات صنایع خارجی نخواهد بود، زیرا توسعه آنها از لحاظ قلت کارگران متخصص، فقد تجربه و فقر مادی کار بسیار مشکلی است و اگر حمایت دولت نباشد مصرف‌کنندگان کالاهای خارجی را به کالاهای داخلی ترجیح خواهند داد و طولی نخواهند کشید که این صنعت نوزاد در همان اوان طفولیت از بین خواهد رفت. از طرف دیگر صاحبان صنایع خارجی با تمام قوا سعی خواهند کرد که محصول این صنعت نوزاد را از رونق بیندازند، و بالنتیجه موجبات ورشکست شدن صاحبان آنها را فراهم آورند... هیچ‌رژیم اقتصادی که در آن توسعه کارخانه‌ها پیش‌بینی نشده باشد، به‌حال کشور مفید نیست. کارخانه قوای اخلاقی ملت را بی‌نهایت تقویت می‌کند. کارخانه‌ها برای محصولات کشاورزی يك بازار ثابت و غیرقابل تغییر بوجود می‌آورند و هیچیک از مشکلات جنگ یا ممنوعیت‌های قانونی که بازارهای خارجی را از بین می‌برد، آن بازار را بروی آنها نخواهد بست...»

«پیرروسو» دانشمند فرانسوی نیز در کتاب صنایع و اختراعات می‌نویسد: «... این

موضوع از لحاظ اقتصادی امروزه مورد قبول است که ثروت هر مملکت عبارت از مجموعه تاسیسات صنعتی و کارخانه‌ها و سدها و منابع معدنی آن است و خروارها طلائی که ممکن است این مملکت در بن انبارها گرد آورده باشد، اهمیت مادون دارد...»

این کارخانه در شرایطی احداث شد که دولت سازنده آن حاضر شد که وام کافی و درازمدت برای ایجاد این صنعت با سود کم در حدود ۲٫۵ درصد بدهد و اصل و فرع خود را از خرید گاز طبیعی، این مایعی که دهها سال می‌سوخت و از بین می‌رفت دریافت کند.

احداث این واحد عظیم علاوه بر اینکه قطب اقتصادی بزرگی را که متکی بر منابع ملی می‌باشد بوجود آورد در راه تربیت متخصصین ورزیده و متبحر و بالا بردن سطح فنی کشور نیز اثری بارز بجای گذاشت.

به عقیده من کارشناسان، مهندسان، تکنیسین‌ها، استادکاران، کارکنان فنی و اداری و تمام کسانی که در این واحد بزرگ صنعتی مشغول کار هستند، سربازان استقلال و حافظ استقلال ایران هستند. برای تعلیم این گروه در این مدت نه فقط در بالا بردن سطح دانش خود کوشیدند بلکه توانستند از تجربیات گرانبهای خود بسیاری از کارگران را تعلیم دهند و اکنون زمان آن فرا رسیده تا از دانش و تجربیات این گروه بیش از گذشته استفاده کنیم. اینها می‌توانند در آینده در راه پیشرفت این صنعت گام‌های موثرتری بردارند و به نحو احسن انجام وظیفه کنند.

ملت ایران آرزو دارد با توسعه این واحد عظیم بسیاری از صنایع مولد دیگر در کشور احداث گردد تا بتوان کلیه نیازمندی‌های کشور را در داخل تأمین گردد.

من از امام خمینی رهبر عالیقدر انقلاب و از مهندس بازرگان رئیس دولت موقت انقلاب تقاضا می‌کنم، نه فقط از تعطیل یا توقف قسمتهایی از این کارخانه عظیم جلوگیری کنند، بلکه درباره توسعه این واحد دستورات اکیدی هم صادر فرمایند.

در خاتمه از کارشناسان این فن و متخصصین این رشته بخصوص مهندسان، کارشناسان و کارگران این واحد عظیم تقاضا می‌کنم - که درباره لزوم و اهمیت ذوب آهن اصفهان اظهار نظر دقیق کنند تا هم من و هم مقام‌های مسئول مملکتی و هم ملت ایران از این ماجرا با اطلاع شویم.

پراکنده‌ها

□ در شوروی مثلی است که می‌گوید: از نظر امریکائی‌ها آدم خوشبین کسی است که روسی یاد می‌گیرد و آدم بدبین آن که چینی می‌آموزد.

□ در کوبا، سلمانی‌هایی که ریش را می‌تراشند «ضدانقلابی» اند و در تایوان، خیاط‌هایی را که کت‌های «ماوئی» می‌دوزند، در دادگاههای صحرایی محاکمه می‌کنند. اما در امریکا هرکس را که بادم زمینی دوست ندارد، پلیس تعقیب نمی‌کند!

□ جلو پارک ملت - پارک شاهنشاهی سابق - مردی از پوسترفروش کنار خیابان می‌پرسید:

- آقا عکس آقای صادق قطب‌زاده ندارید؟ مرد نگاه عاقل اندر سفیدی در او انداخت و گفت:

- مدام اینجا دردرس، دسته‌هایی که راه می‌اندازد را داریم، کافی است، عکسش را از دفتر مخصوصشان چهار قدم بالاتر بگیرد.

□ ساکنان خیابان دکتر مصدق - پهلوی سابق - دارند عادت می‌کنند که هرروز آقای قطب‌زاده را در یک اتومبیل شیک ببینند - که روز به‌روز عوض میشود - البته برای دفع بلیات! و معاونان و مشاوران ایشان را که با «رنجور» های سازمان ویراژ می‌دهند و گاه کسانی را نیز جلو مدرسه رازی سوار می‌کنند - البته برای ثواب آن!

□ «کاریکاتوریست‌های ایرانی آدم‌های عقده‌ای هستند» این اظهار نظر یکی از طرفداران مخفی شاه است که اعتقاد دارد کاریکاتوریست‌ها عقده «شاه کم‌بینی» دارند و علاقه غریبی به بینی اعلیحضرت که تنها نشانه بزرگی در چهره ایشان بود، چون سالها جرات نداشتند، ایشان را با آن چهره واقعی تصویر کنند، حالا چیزی نمی‌کشند و همه کار و زندگی خود را رها کرده‌اند و شده‌اند: شاه‌کش!

□ به برژنف خبر دادند که مادرت ناراحت است. نزد او رفت و گفت: مادر! چرا ناراحتی. حالا که وضعمان خوب شده، دوتا اتومبیل داریم. سه چهارتا خانه، الان شما در یکی از آن ویلاها زندگی می‌کنید، کلی لباس داریم و پول... چرا ناراحتید؟ مادر برژنف با خونسردی جواب می‌دهد: بله، همه اینها را داریم، ولی می‌ترسم چپ‌ها بیایند و اینها را از ما بگیرند!

□ بریزیت باردو، زیبای زیبایان گفته است: مسکو شهر عجیبی است. در خیابان، در وسط روز، لخت مادرزاد راه می‌رفتم، فقط یک کفش پایم بود. هرکس می‌گذشت سرش را برمی‌گرداند، پایم را دید می‌زد!

□ در زمان استالین، به مرکز خبر دادند که در سیبری، اسکلتی کشف شده و تصور می‌رود متعلق به چنگیزخان باشد، از مسکو یک زیست‌شناس به محل ارسال شد. وی پس از یک شب تا صبح که با اسکلت تنها بود، فردایش اعلام داشت: اسکلت متعلق به چنگیز است. پرسیدند: از کجا فهمیدید. گفت: بالاخره خودش اعتراف کرد!

□ دختر و پسری نامزد شده بودند، نقشه آینده را می‌ریختند. دختر پرسید: - دلت می‌خواود، چندتا بچه داشته باشیم؟

- چهارتا!

- چرا چهارتا؟

- چون نمی‌خوام یکیشان چینی باشد. دیروز در کتابی خواندم از هر ۵۰ بچه دنیا یکی چینی است!

□ وقتی امریکا ساخته می‌شد. خداوند سه فرشته را مامور کرد تا در آنجا ساکن شوند، آنها رفتند عبارت بودند از فرشته دربستکاری، فرشته هوش، و فرشته سرمایه‌داری. اما آنها سر یک موضوع جزئی دعوایشان شد و یکی را بیرون کردند. خدا عصبانی شد و مقرر گردید از آن پس هیچ امریکائی این سه فرشته را، باهم، نداشته باشد. همیشه فقط دوتای آنها را.

بنابر این هر امریکائی درستکار است و باهوش، سرمایه‌دار نیست! هر امریکائی سرمایه‌دار است و باهوش، درستکار نیست! هر امریکائی درستکار است و سرمایه‌دار، با هوش نیست!

□ یک شیخ عرب امر به جمع آوری حرمسرا داد و وقتی همه جمع شدند، خطاب به آنها گفت: عزیزان من! با تشکر از محبت‌هایتان مجبورم شما را ترک کنم چون به حرمسرای تازه‌یی برخوردیم!

□ یک ویتنامی به ویتنامی دیگری گفت: هیچ میدانی امریکائی‌ها به ما رفتند؟ آن یکی باخوشحالی گفت: جدی. همه‌شان؟! □ هفته گذشته سر شب چند دزد

نقابدار به‌خانه پیرمرد محترمی حمله بردند، ولی چون با آنچه که می‌خواستند روبرو نشدند، دست از پا درازتر رفتند، اما آن پیرمرد و برادرش از حال رفته بودند، همسایه‌ها دکتر خبر کردند. پزشک آمد و دوتا نبض گرفت و سرانجام صورت حسابی ارائه داد به مبلغ ۶۶۰۰ ریال گرفت و رفت. پیدا کنید دزد اصلی را!

صورت حساب ضمیمه است

کلینیک شبانه روزی
GHOLHAK. CLINIC
day & night

Date _____ تاریخ

Name _____ نام بیمار

مبلغ سند در وقت دریافت
۵۰۰۰ ریال در زمان دریافت
۱- کتایون
۲- احمدزاده
۳- رزغی
۴- هر چه در دسترس بود
۵- زینت و دار در جهت رسیدن

آدرس: تهران، خیابان همدانی، پلاک ۲۶۶۴۷۷
تلفن: ۲۶۶۴۷۷

نسخه را همراه بیاورید

فرامرز خبیری

پس از صد سال، نظرات او شفافیت روز دارد

گویی طالب اف برای امروز نوشته است

ایرانی... پس از این اگر اداره خود را قادر نشود به گاو هزار شاخه رجاله دچار می گردد.

و از آن دوری میجست. همانطور که وقت از طرف اهالی آذربایجان به نمایندگی مجله دوره اول انتخاب شد. به ایران نیامد. یعنی اول وعده داد و به یکی از دوستانش نوشت «اگر بنده را انتخاب نمایند سر از قفس نشناخته می آیم». اما بعد زیر قولش زد در قفقاز ماند.

او که در نامه ای می نویسد «باری بای ایستاد و کار را ساخت و شهید راه وطن شد». هرگز به عرصه ی کشاکش و نبرد انقلابیون قدم نگذاشت و سهم و دینش در قالب نوشته ها و مقالات متعدد به وطن ادا کرد. نظریات نسبتاً معتدل و جهانیان جهان دیده ی او بیشتر وقتی نافذ و خالص می افتد که به رجال و انقلابیون موفق مستقر، هشدار می دهد و از آنان می خواهد تا غری به ثمر رسیدن انقلاب نشوند بدانند که هنوز راه درازی در پیش دارند. مثلاً در نامه ای می نویسد: «ایرانی که تا کور اسیر گاو دو شاخه استبداد بود، اما بعد این اگر اداره خود را قادر نشود به گاو هزار شاخه رجاله دچار می گردد، آن وقت مستبدین به نابالغی ما می خندند و دشمنان اطراف شادی کنان لاجول می گویند».

(وقتی این نوشته را که در ذیحجه ی سال ۱۳۲۴ قمری چاپ شده میخوانم، بنظرم می آید که دارم به تکه ای از نطق نخست وزیر دولت موقت جمهوری اسلامی ایران گوش می دهم!)

نصایح او، گمان می کنم هنوز بسیار مناسب و قابل بهره گیری است و علی الخصوص درونگری های او در پیش بینش تنگنای پس از انقلاب، سخت به کار این روزها می آید. در این باره می نویسد: «ایرانی باید بفهمد که این هیچا و این مرحمت بزرگ (آزادی) برای آن



آثارش موج میزند و تصور او از ملت گرایی و تجدد، هرچند همچنان نظر به الگوی اروپایی آن دارد، اما اغلب با در نظر گرفتن متن سنتی و عقاید و اصول مذهبی ملت ایران طرح میشود و از این لحاظ و در مقایسه با مستفترنگ های آن زمان، مقام شایسته و مهمی را احراز می کند. عقاید مذهبی و ایمان شخصی او در سراسر آثارش حضور دارد و حتی در همان چند تکه از نامه هایش نیز، که نقل خواهد شد، مشخص است. نثر ساده و بی پیچیدگی او قطعاً در دلنشینی و مقبولیت عامه ی آثارش نقش مهمی داشته است و در اهمیت افکار و نظریات او همین بس که اینک، وقتی پس از هفتاد سال، نوشته هایش را می خوانیم می بینیم همچنان صحیح و صائب و درخور استفاده مانده اند و من این ماندگاری را جز در آثار یکی دو تن - چون سیدجمال الدین اسدآبادی - جای دیگری سراغ ندارم.

اما طالب اف، هرچند که در به ثمر رسیدن انقلاب مشروطه سهمی درخور توجه داشت، از سیاست عملی دل خوشی نداشت

به دنبال مطلب دیگری بودم که به چند نامه از حاج عبدالرحیم طالب اف تبریزی برخورد، این نامه ها را انگار دیروز نوشته بود - که در اصل هفتاد سال پیش نوشته است - و مضمون نامه ها چنان تازه و باب روز این روزها بود که حیف آمد نقلشان نکنم. اما اول، توضیح مختصری درباره ی شخصیت ادبی و سیاسی او ضروری است. این حاج عبدالرحیم طالب اف تبریزی، در سال مرگ فتحعلیشاه، یعنی ۱۲۵۰ هجری قمری در محله سرخاب تبریز به دنیا آمد. پدرش نجار بود و او این موضوع را در یکی از نامه هایش ذکر کرده است: «پسر نجار کجا، این القاب و اوصاف کجا». ترک زبان بود. از نوجوانی به تفلیس رفت و از آن زمان قفقاز اقامتگاه معمول او شد. اوایل مقاطعه کاری میکرد و عالی شیعی مذهب اختیار کرد و در «تمرخان شوره» که مقر حکومتی داغستان بود زندگی را گذرانید، محتملاً مدتی را هم در استانبول اقامت کرد. اواخر عمر چشمانش تار شد و مدتی برای معالجه به برلین رفت، (سال ۱۹۰۳ میلادی) که چندان نتیجه ای نگرفت و باز به قفقاز برگشت، (در نامه ای چنین حکایت می کند: «دو هفته می باشد که به سلامتی وارد شوره شده رسیدگی امورات را سر کرده و قدری از رنج راه آسوده گردیده، اینک جواب پنجاه مکتوب که در روی میز حاضر و به چشمهای بی نور من ناظر است که کنی جواب خواهم داد»). او در سال ۱۳۲۹ هجری قمری، یعنی یکسال پس از موفقیت قطعی انقلاب مشروطه ایران در گذشت.

طالب اف از نویسندگان متعدد و متفکرانی بود که در حرکت کلی انقلاب مشروطه ایران تأثیر مهمی گذاشت. فکر آزادی و تعیین سرنوشت ملی در سراسر

چه تکالیف شاقه را داعی و موجب است و چه مخارج گزاف درپیش است. باید خودشان را به استقبال تهیه تنخواه خرید سعادت و ترقی حاضر نمایند. دیگر نگویید که در عصر حاجی میرزا آقاسی دوشاب از حالاً رزاتر بود.

آثار طالب‌اوف از این قرار است:

- نخبه سپهری، در شرح حال حضرت رسول.

- مسالك المحسنين، در نخستین فواید علوم جدید.

- کتاب احمد، بحثی در حقوق و قانون.

- پندنامه مارکوس، ترجمه تفکرات

مارکوس اورلیوس امپراطور فیلسوف روم قدیم.

- ایضاحات در خصوص آزادی، پیدا است که در چه باب است.

- سیاست طالبی، روشنگر مطامع بیگانگان و قول و قرارهای فرضی آنان در باره ایران است.

نامه‌ها یا «مکتوب»های طالب‌اوف را

از کتاب پرارزش «سواد و بیاض» آورده‌ام

(و جز آن، در مطالب بالا هم بسیار از آن

سود گرفته‌ام). سواد و بیاض، مجموعه‌ای

مقاله‌های تحقیقی استاد بزرگوارم آقای ایرج

افشار است که همیشه - نه من تنها که

جمع کنیری - شاگردان رسمی یا تلامیذ

دورادور مدیون ایشان بوده‌ایم و انشاءالله

که همچنان عمری باشد تا خوشه‌چین خرمن

فیاض علم ایشان باشیم.

در نامه‌ی زیر، نصایح طالب‌اوف را

به ملت و نمایندگان مجلس و حضرات علما

می‌خوانیم:

«... شهادی کربلا هفتاد و دو نفر

بودند. نفوذ هر شهید به اعصار آتیه در

پروغرس (ازدیاد) ععد آنهاست. از این

مسئله استخراج غریبه می‌توانی بکنی.

باید فراموش نکرد که آزادی ثروتی است

عمومی و موروثی، آنرا به وراثت بالغ باید

تسلیم نمود. آزادی نه مقدمه است و نه

نتیجه، یعنی کلمه‌ای است و رای قاعده

منطقی... کسی می‌تواند حامل او شود که

این معنی را درست بفهمد. ایرانی باید

بفهمد که این هیجان و این مرحمت بزرگ

برای آنها چه تکالیف شاقه را داعی و موجب

است... بهر حال حضرات علما سلمه‌الله

باید بدانند که فرمایش حضرت ختمی‌مآب

- ایوم اکملت لکم دینکم - داعی چه

رقابتها گردید و سبب چه‌ها در قلوب حاسده

گردید. عمل انتخاب کار بسی سخت و

سنگینی است. به مرگ من و قربانت شوم

نمی‌توان حیثیت ملتی را فرو گذاشت.

صاحبان شرع باید بدانند که احکام شرع

را امروز باید سی‌هزار مسئله برافزود. در

هر جا مقتضیات زمان را با حفظ اسلام

تطبیق نمود و احیای ملت را در روی یک

اساس محکمی گذاشت که از باد و باران

نیاید گزند، و مردم را فهمانید که اول

عبادت، حفظ وجود یعنی «قالب دین» است و

برای حفظ وجود هم هرچه لازم است باید

مرعی و مجری داشت.»

(۵ جمادی‌الثانی ۱۳۳۶ قمری)

در نامه‌ی دیگری که بعد از تشکیل

مجلس نوشته است، از نمایندگان مجلس

اول چنین با سرافرازی یاد می‌کند:

«مجلس ملتی علی‌الحساب کم کم در

انظار عالم به اعتنای خود می‌افزاید. اروپا

یا باید کتب معلومات خود را به آب بشوید

و یا اقرار بکنند که مبعوث امی بوده است.

مبعوثان امی مجلس ملتی شاهد صادق این

ادعاست.»

و این مبعوثان امی، اشاره به بسیاری

از نمایندگان مجلس اول است که هرچند

از دانش و تخصص فراوان بهره‌ای نداشتند

و گاه حتی بیسواد بودند، اما خالصانه در

راه حقیقت و شرافت قدم بر میداشتند و اسباب

روسفیدی ملت ایران شدند.

در جایی دیگر، به تحولات پس از

پیروزی انقلاب مشروطه و حالات مردمی که

نمی‌دانند با حاصل پیروزی خود چه کنند

اشاره می‌کند که خواندندش اینروزها به‌جا

و لازم است. متن کلی این نامه سخت

امیدوارانه و بشارت‌دهنده است و از تلخی

و نق و نق و حضور دائمی عقل‌دوراندیش

او چندان نشانی ندارد:

«... ولی با این همه خدای رؤف در

مرحمتی بر روی ما گشود... و مردم گرفت

آنچه را که هوز قادر به حفظ آن نیست.

فقط مایه امیدواری غیرت و بی‌غرضی مبعوثان.

(نمایندگان مجلس اول) است که به حول

خدا روز به روز در تزايد است و حس فهم

آزادی است که تبعه جاهله را این کلمه

تأثیر اکسیر بخشیده است. در ایران دزدان

رعیتی و گرگان چوپانی و پاسبانی می‌کنند

که در هیچ تاریخ عالم مثل آن دیده و

شنیده نشده است و این فقره غیرمترقبه که

داخل و خارج را متحیر می‌کند یا از فشار

ظلم و استبداد است که مردم یک‌دفعه (از

آن آسوده شده و به شغف آمده‌اند... و

یا بالطبع پیشوایی علما و روحانیان به همه مردم ایران یک استغنائی روحانی و حیثیت وجدانی بخشیده که اگر کارها اینطور پیش برود ایران در ده سال شهر صاحب‌الزمان (ص) می‌شود و اشخاص موبد ظهور می‌کنند.»

امیدواری و خوشبینی طالب‌اوف به

«استغنائی روحانی و حیثیت وجدانی» مردمی

که انقلاب را به پیروزی رسانیده‌اند موقعیتی

نظیر این روزها را تصویر می‌کند. چرا که

امروزه هم می‌بینیم مردمی را که از ناپاکی‌ها

و گرگ‌خصلتی‌های خود رها شده‌اند و

سراپا شور و اشتیاق، به خدمتگزاری مردمشان

برخاسته‌اند. این تبلور امید و شوق پس از

انقلاب و دوست داشتن و باور داشتن مردم،

در نامه‌ای دیگر نمایان است:

«کدام ایرانی است که فقر ملت را

بداند و اعانه ندهد و دینار آخری خود را

بذل نکند... کدام ایرانی نمی‌تواند نفع خود

را بفهمد؟... ایرانی حالا و استقبالا خود

قادر است که استبداد ماضیه را محدود و

معدوم نماید. باری باید ایستاد و کار را

ساخت و یا شهید راه وطن شد. در کارهای

خطر از این دو یکی ناگزیر است. به‌خدای

لایزال اگر این مجلس و یلصد و شصت

و چند نفر و لیل متفق باشند... و اول از

تعلیم و تربیت ملت شروع نمایند همه اروپا

را معجب می‌کنند. در دهات ادربایسجن

دعای صد ساله را مجلس متخین در یت

روز قطع و فصل می‌کنند. اگر مجلس ملی

از عهده خود بریاید تجدید استبداد و

افراض دولت بی‌سببه است.»

(در سال ۱۳۳۲ تحریر شده است)

در نامه‌ای دیگر که پس از پیروزی

انقلاب تحریر شده، اشاره به «متفدین

بی‌دین» می‌کند که در راه انقلاب سبک

می‌انداخته‌اند و سپس به‌ضرورت انتخاب

نمایندگان حقیقی ملت و انده، بحث اصلی

عفو و کدشت و ملایمت را پیش می‌کشد که

«مطلقاً از گذشته حدایت نهند و هیچ کس

را به‌قول و به‌فعل توبیخ نمایند. این نامه

الکوی عقلایی و خالی از تعصبی را به‌فاحین

انقلابی ارانه می‌دهد و شباهت عجیب و

انکارناپذیری (علی‌الخصوصی در مورد منالی

که از فتح مکه و ورود حضرت رسول به‌ان

شهر می‌آورد) به‌سخنرانی اخیر نخست‌وزیر

دولت انقلابی جمهوری اسلامی در همین مورد

دارد:

«... متحیر بودم که چرا تبریزیان که

غیرت تاریخی ایشان معروف افق است

خواهیده‌اند. معوم شد تقدیر چنین بوده.

اگر دیر آمد، دلپذیر آمد و متمم اقدامات حجج اسلام تهران کردید... اما متفدین بی‌دین ما که منافع و طرفدار استبداد بودند از جنب حقیقت اسلام و امضای نمرود و نفاق چنان سخت گرفتند و گرفتار شدند که بعد از این چراغ کذب آنها در قلوب مطلقاً نوری نخواهد داشت - وسیع‌الذین ظلموا. دست آنها را که کفن می‌پوشند می‌بوسم و پای آنها را که «یا نصارالله» می‌نوشتند می‌بوسم. شکر خدا را که نمرود و بدیدیم و شنیدیم. حالا فقط یک وظیفه برای عموم مجاهدین باقی است. آذربایجان باید دوازده نفر آدم به مرکز بفرستد. در این انتخاب فقط بی‌غرض و صادقانه حرکت نمایند. در همه کار اتفاق رداشته باشید). با آنان که مغلوب مجاهدین شدند باید در کمال الفت و صداقت حرکت نمایند. مطلقاً از گذشته حکایت نکنند و هیچ‌کس را به قول و فعل خود تویخ نمایند. زیرا اینها همیشه مخالف آزادی است. هرکس ده روز قبل مخالف بوده حالا موافق (موافق) شده. از افعال حضرت خاتم‌الانبیاء (ص) باید تحصیل تجربه نمود. در فتح مکه به قریش فرمود بعد از این برای شما تقصیری نمانده. مبادا روسای مجاهدین حرکتی بکنند که داعی حسد معاندین گردد. در اول کار باید صاحب‌نفس مطمئن بشود و خود را فراموش نماید. گوشت و خون و غیظ و غضب و سایر قوای طبیعی و بشری را داشته باشد، اما نه آن قوا مجری شود و باید از آن مصفی گردد تا بتواند هزاران ذکر خیر و رحمت ملت را قبول خود نماید. این خدمات را فقط به صاحبان نفس مطمئنه می‌دهند.

(۶ رمضان ۱۳۲۴)

طالب‌اف به آذربایجان و موطنش تبریز بسیار علاقه داشت. در نامه‌ای می‌نویسد «بنده محب عالم، و بعد از آن محب ایران، و بعد از آن محب خاک پاک تبریز هستم. چه کنم حرف دیگر یاد نداد استاد». و در جای دیگر، تحمل نمی‌کند که جراید فرنگ از انقلاب ایران و ایرانی خرده بگیرند و می‌گوید «اگر کاستنی تلخ است از بوستان است و اگر عبدالله مجرم است از دوستان (از خواججه عبدالله انصاری نقل کرده است). عیب ایرانی را باید ایرانی و ایرانی‌نژاد بگوید و نه دیگران. هرکس را عقیده غیر از اینست ایرانی نیست (از جریده ملی، شماره ۳۳، ۱۳۲۴ قمری). اما در عین حال به نقادان و راهنمایی - و حتی گاه بدویبراه گفتن هم -

سخت اعتقاد دارد و اغلب بیم دارد پیروزی، چنان اعتماد و تساهلی را در پی داشته باشد که لطامت غیرقابل تحمل به بار آورد و می‌هراسد که دستاوردها، به‌خاطر ندانم‌کاری‌ها و بی‌برنامگی‌ها به‌مفت از کف بروند. این نامه را بخوانید:

«آقای مدیر محترم، روزنامه ملی دو روز قبل رسید. با صغر قطعه چون عنوان ارجمند انجمن ملی را دارد بنده به‌وسعت آذربایجان و لطف تبریزش بدیرفتم. سبحان‌الله نام تبریز در نزد این پیر خادم چه قدر محترم و عزیز است... با این بساط خودنمایی که مقیاس عمق حلق او را در رویج مال اجاب و در معنی جز لعبت بازی اطفال نیست، نروت مملدترا به لیسه بیکه ریختن و خود را عمدا در نظر فروشده‌ها خریدار دیوانه به‌فلم دادن، از تشریفات این اوضاع وحشت پائیده‌شدن و فخر کردن و از ذلت ملتی اسوده و بی‌خبر نشستن، باز وجدانم راضی نیستند بحویم این ملت نجیبه هنوز بیدار نشده یا بیدار شده و هشیار نگشته، از بیماری صحت یافته اما تیمار نیافته، آزادی را شنیده اما لذت او را نچشیده، ترازوی صحیح گرفته اما چیز صحیح بوزن نلتسیده، انبار خریدار اما مال استجاره هوز بچیده است. انشاءالله دفتر مرور ایام مصالح امور ما را نشان می‌دهد و فلهه زمان پای مقصر ما را به‌عسرت زندگانی کنت کاری می‌نماید و به فناعت و حفظ نروت و لزوم مذاب و مدارس و تشکیل شرکت‌ها و جمعیت‌های خیریه و علمیه مجبور می‌نماید.»

(ذیحجه‌ی سال ۱۳۲۴ هجری قمری)

اعتقاد مسلم و محکم طالب‌اف به اسلام، از یک نام‌های بسیار احساساتی و مشتاقانه‌ی او - که در ذیل می‌آید - آشکار می‌شود. معلوم است که پس از برگزاری مراسم حج، درد دل و انتقادهایش از اداره‌ی مکه، و وصف شوق و جذبه‌اش از زیارت بیت‌الله را بی‌محایا عنوان کرده است. بد نیست اگر یادمان باشد که مرحوم جلال آل‌احمد هم عین این برداشت را در کتاب «حسی در میقات‌اش آورده است - آن جا که پیشنهاد می‌کند اداره‌ی مکه و مناسک حج را باید از اینها بگیرند و بسپارند به یک بین‌الملل اسلامی. اما طالب‌اف هفتاد سال پیش می‌گوید:

«امروز به عقیده من رقتن مکه برای مسلمان جایز نیست. حکومت عثمانی و شریف

مکه دشمن واجب‌الخلع اسلامند. اگر با محکمی در کار این مکان مقدس نگذار بعد از چند سال دیگر با تصرف انگلیس و یا در تحت اداره تمام اروپاست... اسلام استعداد لاهوتی مسلمین اعتراف یک حقیقت واحد‌ای است که این دین پاک و عقرب مقدسه دسترس سایرین نباشد. توجه سیصد و پنجاه میلیون مسلم را که هر فی‌الواقع دو چشم خداست که از حدق بشر ناظر است، جز این نقطه، مرکز نیست. پرتو کبریایی این بیت ساده (چرا است) که تجلی طور در جنب آن چراغ آینه و کور و چشمه نور خورشید تاریک از چشم مور می‌نماید... بنده از خدا چیز نخواستم و جز مرگ و توفیق استدعا نکردم. یعنی بهتر از حیات و توفیق تو در خلقت چیزی گمان نداشتیم که اگر بود، یحتمل می‌خواستیم».

(در سال ۱۳۳۰ قمری تحریر شد)
صدای طالب‌اف از فاصله‌ی صدساله به ما میرسد. اما حرف حساب همیشه حرف حساب است و هرچه از عمر بگذرد، پخته‌تر و سنجیده‌تر می‌آید.

حالا که دوباره نامه‌هایش را می‌خوانم بیستم چه رای صائب و اندیشه‌ی روش داشته‌است. کاش عقاید و نظریات روشنفکر امروز ما هم بتواند از این دالان تاریک غریب ایام و سالها سالم بگذارد و بعد صد سال، طراوت و حقایقیت این روزها را همچنان محفوظ داشته باشد.

طالب‌اف درباره‌ی خودش می‌نویسد «بنده به زبان روسی آشنا هستم فرانسه نمی‌دانم و خط را بسیار بد می‌نویسم خط ایرانی طبیعی بنده نیز تعریفی ندارم عربی هیچ بلد نیستم. فارسی را معلوم است چنان میدانم که عرب فرانسه را با وجود این از برکت کثرت مطالعه و زورمداوه بعضی آثار محقر به یادگار گذاشتم. اخلاق بنده تکمیل نموده بنده را مهذب انشای جدید بدانند».

خدایش بیامرزد و رحمت حق شاملش باشد



طالب اف
۱۳۲۹-۱۳۵۰ ق.

۱۳۵۴

دوران نو، اندیشه نو، و....

روزنامه‌های نو

پامداد

روزنامه‌های
مستقل و ملی

هدیه‌ای از انقلاب اسلامی ایران

کاملترین و خواندنی‌ترین روزنامه ایران

- روزنامه‌ای برای مسلمان
- روزنامه‌ای برای جوان
- روزنامه‌ای برای فرهنگی
- روزنامه‌ای برای دانشجو
- روزنامه‌ای برای کارگر
- روزنامه‌ای برای پیشه‌ور
- روزنامه‌ای برای زن
- روزنامه‌ای برای هنرمند
- روزنامه‌ای برای اقلیت‌های مذهبی
- روزنامه‌ای برای روشنفکر
- روزنامه‌ای برای دانشگاهی
- روزنامه‌ای برای دانش‌آموز
- روزنامه‌ای برای کارمند
- روزنامه‌ای برای کشاورز
- روزنامه‌ای برای برادر ارتشی
- روزنامه‌ای برای ورزش دوست



از صبح دوشنبه ۱۷ اردیبهشت
منتشر میشود.



This object has been digitised and made available by The University of Manchester Library.

For further information and details about terms of use, see the Library's website -

www.manchester.ac.uk/library/copyright-and-licensing.

قابل توجه کاربران مجازی :

این سند توسط کتابخانه دانشگاه منچستر دیجیتال سازی و عرضه شده.

برای اطلاع بیشتر درباره شرایط استفاده از این منبع الکترونیک، لطفاً به لینک زیر مراجعه فرمایید:

<http://www.manchester.ac.uk/library/copyright-and-licensing>

بر اساس این مقررات، هر نو استفاده از این سند باید با ارجاع مناسبی به کتابخانه دانشگاه منچستر انجام بگیرد.